

در این شماره می خوانید؛

- در آستانه ۱ مه! مصاحبه با اعظم کم گویان ص ۲
- برگزاری مراسم روز جهانی کارگر (یک می)؛ کدام سنت؟ خسرو کشاورز ص ۳
- اعتصابات کارگری از نگاه کارگری وریا نقشبندی ص ۵
- اول مه؛ چگونه میتوان در مقابل دشمنان طبقاتی صف آرایی کرد؟ گفتگو با ثریا شهابی ص ۶
- سخنرانی رفیق جمال چراغ ویسی در مراسم اول مه ۶۸ سنندج ص ۸
- سازماندهی کارگری و معضل آکسیونیسم سهند حسینی ص ۹
- کارگران و دو نظریه در مساله افزایش حداقل دستمزدها؛ کدام راه را باید رفت؟ اسد گلچینی ص ۱۱
- درباره خطر آکسیونیسم در حوزه های حزبی منصور حکمت ص ۱۳
- سالهای زندگی یک کارگر و مبارزه برای رهایی طبقه کارگر اسماعیل خودکام ص ۲۶

در آستانه ۱ مه!

مصاحبه با اعظم کم گویان

در آستانه یک می هر سال به شیوه های مختلف این مراسم برگزار می شود. اگر از مراسم بزرگداشت این روز توسط تشکل های زرد و حکومتی همچون شورای اسلامی کار و خانه کارگر بگذریم، چند سالی است که شاهد حضور عده ای از فعالین چپ در خیابان ها هستیم. سنت حضور در خیابان ظاهراً در تقابل با روش گلگشتی و حضور در بیرون از شهر یعنی کوه ها و حومه های شهر بوده. شما به عنوان یک فعال کمونیست کدام سنت را در شرایط حاضر درست می دانید و فراتر از آن جدای از این دو قطبی آکسیون در شهر یا خارج از شهر قائل به راه های دیگری هم هستید؟

اعظم کم گویان: بسیاری اوقات اول مه با اعلام خواسته های صنفی کارگران و یا یک آکسیون معین یکی گرفته میشود. اما اول مه فراتر از این است. روزیست که طبقه کارگر اعلام می کند که جامعه را می شناسد و تفاوت خود را با سایر طبقات تشخیص می دهد. واقع اول مه مناسبتی است که طبقه کارگر به خودش و به دنیای اطرافش می گوید که متفاوت است. اعلام می کند که می داند که خود منشأ ثروت در جامعه است اما از دسترنج خود محروم است. اعلام می کند که می خواهد خود را از قید بردگی مزدی نجات بدهد. اول مه روز اعلام جرم طبقه کارگر علیه سرمایه داری است. اول مه طبقه کارگر در سراسر جهان اعلام میکند که دشمن خود را هم خوب میشناسد.

اول مه محمل قدرتمند کردن اتحاد و همبستگی توده های طبقه مان، محمل متصل کردن همه کارخانه ها و کارگاه ها و محل های کار بهم، محمل وصل کردن شبکه های رهبران کارگری به هم، و محمل قرار دادن کل آرمان سوسیالیسم در مقابل جامعه است.

آکسیونهای خیابانی و مراسم های نسبتاً فرقه ای و یا قطعنامه های اگرچه رادیکال اما بدون ارتباط به قدرت کارگران و بدون توجه به توازن طبقاتی بی تاثیر و یا حتی مضر خواهد بود و در حد دلخوشکنکی برای گروه ها و جمع های حاشیه ای خواهد ماند. هر تشکل بزرگ و یا کوچک کارگران و یا هر جمع از کارگران هر کارخانه و رشته ای که بخواهد اعلام وجود طبقاتی بکند و خود را از زیر یوغ تفرقه و پراکندگی نجات دهد باید در درجه اول به کارگران واحد و رشته خود متکی شود و اول مه شایسته خود را برگزار کند. بطور مثال کارگران نیشکر هفت تپه یا کارگران سندیکای واحد جشن و تجمع خود را برگزار کنند و بعنوان بخش متشکل و آگاه کارگران محملی برای گرد هم آمدن سایر کارگران بشوند. هزاران کارگر کارخانه ها و مراکز تولیدی در ذوب آهن و پتروشیمی ها میتوانند به همت فعالین کمونیست و رهبران آگاه کارگری در این روز شاهد گردهمایی کارگزاران باشند که در روز جهانی کارگر دست رد به سینه خانه کارگر زده اند و خود مراسمشان را برگزار میکنند. این روز تجمعات، سخنرانیها و ابتکارات کارگران در محیط کار و زندگی خودشان است.

طبقه کارگر ایران به نظر شما تا چه حد می تواند با مراسم نمادینی همچون یک می اتحاد و همبستگی طبقاتی خود را نشان دهد، آیا صرف حضور در خیابان می تواند نشانه ای این همبستگی باشد، محیط های کار و زندگی کارگران مکان مناسبی در بزرگداشت یک می است، خلاصه بگویم این اتحاد و همبستگی فقط با یک می میسر می شود و یا فراتر از یک روز نمادین خاص است؟

اعظم کم گویان: در مورد حضور در خیابان در جواب به سوال قبلی تان توضیح دادم.

اول مه فقط سمبل اتحاد و همبستگی نیست بلکه محمل اعلام وجود طبقه کارگر بعنوان یک طبقه متفاوت اجتماعی است که به موقعیت متمایز خود آگاه است. به همت رهبران کارگری و تشکلهای توده ای و کمونیستی در میان طبقه کارگر در رشته ها و مراکز تولیدی گوناگون کارگران دارای درجه ای از اتحاد و همبستگی هستند اما در اول مه در سراسر جهان کل

این طبقه دست از کار می کشد، با پرچم اول مه با توده های کارگران هم رشته و همکار خود در خیابانها رژه می رود، سخنرانی و جلسه و جشن برپا می کند و به بورژوازی و دم و دستگاهش می گوید که علیرغم قدرت شما بعنوان طبقه حاکم که همه چیز را برای سرکوب و ارباب و استثمار ما کارگران بکار گرفتید و در طول سال تلاش کردید تا آنجا که توانستید ما را پامال کنید در روز جهانی خود به میدان آمده ایم که بگوئیم که دیگر بس است! سرمایه داری و استثمار و بردگی مزدی بس است! انقیاد اقتصادی بس است! ما به میدان آمده ایم تا به جامعه اعلام کنیم که انسان باید آزاد باشد و باید بتواند از نعمات زندگی که خود خلق کرده است برخوردار شود. ما می خواهیم اختیار جامعه و سرنوشت انسانها را از دست سرمایه و بازار در آورده و آن را به خود انسان بازگردانیم.

این خاصیت اول مه است. مراسم های اول ماه مه در خانه های بزرگتر در محلات کارگری، تاسالنه ها و پارک و خیابانها و میادین شهر و برگزاری جشنهای اول ماه مه بعنوان تاریخ مبارزه طبقه کارگر ایران تماماً ثبت شده و سنتی جا افتاده و غیرقابل انکار است. بورژوازی ایران و دولتهایش هرگز نتوانسته اند آنرا از کارگران بگیرند، اما با تحمیل تفرقه و ناامنی و سرکوب سعی کرده اند اول ماه مه را از دسترس کارگران دور کنند، امکان برگزاری اول ماه مه مستقل کارگری را از آنها بگیرند و بجای آن، خانه کارگر ساخته دست سرمایه داران و دولتهایشان را بعنوان سخنگوی اعتراض کارگری جا بزنند.

اگر فعالین کمونیست و رهبران طبقه کارگر بخواهند در روز جهانی کارگر قدرت را به کارگران باز گردانند و سنت اول ماه مه را انطور که باید به عنوان اعلام قدرت کارگری و روز اعلام کيفر خواست او بر علیه بورژوازی نگاه دارند، باید تلاش کنند کارگران و خانواده هایشان در محل کار با زیست خود در روز جهانی کارگر حضور بهم رسانند و قدرت طبقاتی خود را نشان دهند. سنت تاکتونی در میان کارگران و فعالین چپ و کمونیست در ایران متأسفانه تحت تأثیر آکسیونبسم ضد جمهوری اسلامی به جای ضد سرمایه بودن، مانع از برجسته شدن خصلت اصلی روز جهانی کارگر بوده است. در ایران سنت اول ماه مه باید به

کارگران کارخانه ها و مراکز کارگری و یا تجمع های آنها در هر جا که میخوانند برگزار شود بازگردد. باید محل کار در این روز محل تجمع کارگران، یک یا چند کارخانه و صنف و رشته و شرکت با هم، همراه خانواده هایشان باشد که اول ماه مه را جشن بگیرند.

به نظر شما کارگران می توانند به صرف کارگر بودن اتحاد طبقاتی خود را در این روز نشان دهند و یا بحث بر سر وجود اجتماعی آن ها تنها به عنوان کارگر نیست و باید متشکل و سازمان یافته این همبستگی را نشان دهند. با وجود تشکل ها و سندیکاها و اتحادیه های کارگری مختلف که مستقل از دولت در ایران فعالیت می کنند، ما هیچ گاه شاهد یک بیانیه فراگیر و متحدانه از طرف همه ای آن ها نبودیم، علت این عدم همکاری در چیست؟

اعظم کم گویان: اول مه می تواند محمل دادن یک قطعنامه واحد آرمان خواهانه طبقه کارگر در همه مراسم های کارگری باشد. بحث من این است که اول ماه مه فراتر از یک آکسیون صرف است و بطور مثال چنین قطعنامه فراگیر کارگری که مورد تأیید بخشهای متشکل مانند سندیکای هفت تپه و شرکت واحد باشد از نظر من جنبه آکسیونی ندارد بلکه نشانگر درجه خودآگاهی طبقه کارگر است.

اگر کارگران صنایع فلز، پتروشیمی، شهرداریها، کارگران برق و نانواهی ها، کانون ها و انجمن های مختلف کارگران، کارگران بخشهای مختلف نفت و خودرو سازیها و ذوب آهن و کارگاهها و صنایع مختلف دیگر اقدام به تجمع های مستقل یا مشترک خود کنند، کيفر خواست خود علیه نظام سرمایه داری را اعلام کنند و در مورد مشکلات و خواسته هایشان بطور مثال اعلام کنند که دستمزد ها باید به نسبت تورم و در طول سال و هر چند باری که لازم است باید افزایش یابد تا خانواده های کارگران قادر به تامین زندگی مناسب بشوند. این چنین اعلام وجود و اعلام خواسته های کارگران و افعا به اول مه و به قدرتمند کردن کارگران مربوط است. در غیر این صورت همانطور که قبلاً گفتیم برگزاری مراسم روز کارگر در کوه و صحرا و تظاهراتهای خیابانی و قطعنامه های نیابتی و بسیار رادیکال اما نامربوط به اول مه و موقعیت واقعی کارگران، نه باعث قدرتمندی کارگران می شود و نه گره ای از جنبش کارگری در ایران باز میکند.

چند سال قبل ما شاهد ارائه یک قطعنامه کارگری بمناسبت اول مه بودیم که بطور مثال امضای سندیکای کارگران هفت تپه را بر خود داشت. اینکه ما شاهد یک بیانیه فراگیر و متحدانه از سوی همه بخشهای بزرگ و متشکل کارگری در ایران نبوده ایم بیش از هر چیز نشان از درجه تفرقه و پراکندگی در میان طبقه کارگر و بیانگر فشارهای فوق العاده خردکننده ای است که بر طبقه ما تحمیل شده است. و اینجا باید به نقش و تأثیر رهبران کارگران و فعالین کمونیست در تغییر این واقعیت اشاره کنیم. و از این رو اول مه باید روز قرار گرفتن رهبران کارگری در مقابل جامعه، روز شناساندن و عروج رهبران آگاه کارگران در صفوف خود کارگران و در جامعه باشد. اول مه باید محمل قدرتمند کردن شبکه های کارگری و رهبران کمونیست و آگاه و دلسوز کارگران و بهم بافته شدن آنها به یکدیگر باشد.

برگزاری مراسم روز جهانی کارگر (یک می) کدام سنت؟

خسرو کشاورز

تنها کمونیست ها نیستند که طبقه کارگر را مورد خطاب قرار می دهند، در مورد کارگران سخن پراکنی می کنند، خود را در صف طبقه کارگر قرار می دهند و تمام آمال شان بر این است که به وسیله مبارزات کارگری دنیای بهتری را برای کارگران بسازند. بورژوازی نیز به سهم خود به خصوص در دوره ی معاصر، با امکانات وسیع تر و دست های گشاده تر و با هدف تتمیع کارگران و به پیش بردن انواع و اقسام برنامه های اقتصادی اش بیش تر از کمونیست ها این کار را انجام می دهد. این تکاپوها به خصوص در آستانه ی یک می روز جهانی کارگر که یکی از سنت های تاریخی کمونیستی ست و تمام دولت ها آن را به رسمیت شناخته اند، از طرف بورژوازی شدت بیشتری به خود می گیرد. رضا پهلوی از بلندگوهای بورژوازی پروغرب پا را فراتر گذاشته و به زعم هزینه بردار بودن کلمه ی طبقه و خطاب قرار دادن کارگران به عنوان طبقه امری که بورژوازی از آن گریزان است به مناسبت اول می 2012 این چنین می گوید: «دوازدهم اردیبهشت، اول ماه مه، روز جهانی کارگر، نماد جشن کار و پاسداشت از زحمات کارگران و همچنین نماد همبستگی طبقه کارگری جهت احقاق حقوق و بیان خواسته های به حق خود علیه بی عدالتی های ناشی از بعضی سواستفاده های نظام سرمایه داری است. این روز بر همه شما عزیزان زحمت کش خجسته و شاد باد. «تکاپوهای بورژوازی از اپوزیسیون گرفته تا حاکمیت به بیانیه های رنگارنگ ختم نمی شود. در جمهوری اسلامی به طور سنتی هاشمی رفسنجانی هر سال در این روز سخنرانی می کند. مراسم دولتی به خصوص در مراکز بزرگ صنعتی با وسواس خاصی برگزار می شود. هاشمی رفسنجانی در 1 می 2013 در دیدار با تشکل های زرد و دولتی از جمله خانه ی کارگر، کارگران را هم سرنوشت با خود در مقابله با بحران اقتصادی می بیند و می گوید: «بخشی از مسائل موجود ناشی از آثار تحمیل تحریم ها و بخشی دیگر از سوء مدیریت ها نشات می گیرد که با اجرای سیاست های صحیح مدیریتی در سطوح کلان می توان بسیاری از این مطالبات را رفع و مشکلات را با کمک خود کارگران حل کرد.»

بنابر این تنها کمونیست ها نیستند که درباره ی این روز حرف می زنند و برنامه می چینند، هر چند که با بی ارتباطی کمونیست ها به طبقه کارگر در طول 11 ماه سال، خیلی سخت است که بتوان با تکاپوهای آوریل این حقیقت تلخ را قبول کرد که نمی توان دن کیشوت وار و با جملات پرطمطراق و تقدیس جلال و برهوت قدرت طبقه کارگر در امر رهایی، آن ها را به سازماندهی در تدارک مراسم این روز فراخواند. این که یک می را می توان در ایران مشابه به کشورهای اروپایی و غربی که در آنجا درجه ای از آزادی تشکل فضای موجود را فراهم می آورد که آن را به یک آکسیون

خیابانی تبدیل کرد، در حال حاضر و با توجه به ساختار موجود بیشتر به تولید عبارات ذهنی در مورد این روز ختم خواهد شد. نبودن عرصه بری برگزاری مراسم خیابانی یک می به این معنا نیست که خفقان و استبدادی بودن فضا را دلیلی بر ایزوله شدن طبقه ی کارگر اعلام کرد. این تصور غلط و جاافتاده ی کمونیسم بورژوازی ست که هر گونه فعالیت و اعتراض را در چارچوب اعتراض خیابانی و ماجراجویی های فردی تعریف می کند. از دهه ی 80 خورشیدی به بعد سنت برگزاری آکسیون یک می در ایران به خصوص در کردستان و با برگزاری این مراسم از طرف خبازان سقز در سال 83 ابعاد تازه ای به خود گرفت. بحثی بر سر انکار و یا تأیید این مراسم و نیز نکوهش عزیزانی که هم دوش طبقه ی کارگر و با نیت های انسانی و مبارزاتی قدم در راه برگزاری این مراسم می گذارند نیست و هم چنین هدف من رد سبک کار آکسیونی یک می در بعد خیابانی آن نمی باشد. بحث مشخصا با نگاهی به برگزاری این مراسم در سال های مختلف به خصوص در 10 سال اخیر جنبه های روشن تری به خود می گیرد. در طول این 10 سال حتی نمی توان یک نمونه از توقف کار در مراکز کار یافت، آن چیزی که سیطره یافته است دو جهت بسیار پر رنگ است. جهت اول آن بورژوازی با تشکل های زرد و دولتی کارگری ست که مراسم رسمی و دولتی خودش را دارد و جهت دیگر فعالیت بخشی از رهبران کارگری و کمونیست ها در شهرهای مختلف است که عموما در تلاشی علنی برای کشاندن این مراسم به خیابان و در صورت سرکوب به کوه ها و دشت هاست. تلاشی که هر چند با نیت مبارزاتی و صادقانه این افراد همراه است، اما بی گمان کوچک ترین تأثیری نه در مراکز کار و نه در محیط زندگی کارگر ندارد. اگر از تجربه های کارگری برگزاری مراسم یک می در مهاباد سال 1362 که با وجود امنیتی بودن فضا، حضور جنبش کارگری در شهر احساس می شد و یا از تجربه 1375 سقز عبور کنیم که غالبا به دلیل حاکم بودن شرایط انقلابی و فضای انقلابی 57 غالبا هر کاری را می شد انجام داد. از سال 1383 به بعد تقابل دو دیدگاه عمده در برگزاری مراسم یک می به چشم می خورد. دیدگاه اول که می توان گفت کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری آن را نمایندگی می کند، تأکید به برگزاری مراسم در شهرهاست. این روش نتیجتا با سرکوب هر ساله نیروهای امنیتی و دستگیری و بازداشت فعالین کارگری منجر می شود. با توجه به گستره ی کمیته ی هماهنگی به خصوص در کردستان، در سایر شهرها و گستره ی جغرافیایی ایران این نظریه یا شناخته شده نیست و یا احتمالا با اقبالی عمومی از طرف کارگران رو به رو نگردیده است. ناگفته نماند که سنت اعتراض خیابانی در کردستان محدود به یک می نیست و به خصوص پس از انقلاب و با توجه به اینکه این منطقه همیشه در حال جوش و خروش و درگیری بوده است، برای مردم کردستان سنت شناخته شده تری ست. اما آنچه که در دیدگاه اول بیشتر از هر چیز دیگر به چشم می آید این است که مراسم یک می و برگزاری آن به صورت یک آکسیون خیابانی از جنس همان اعتراضات و آکسیون های سابق خیابانی ست که سنت مورد مطبوع ناسیونالیست های کرد نیز می باشد. در تمامی مراسم خیابانی که از شروع تا پایانش به زحمت

داستان برگزاری مراسم یک می در چند سال اخیر بسیار غم انگیز است. الگوبرداری از مدل های غربی و گذشته جنبش کارگری با شرایط حاضر و توازن قوای جنبش کارگری همخوانی ندارد. تجارب برگزاری مراسم پرجمعیت آکسیون یک می در دهه های 20 شمسی توسط حزب توده، و یک می 57 که با رژه باشکوه طبقه کارگر از خیابان قزوین تا جلوی دانشگاه تهران همراه بود، موقعیت متفاوتی داشته و همچنین در متن تاریخی و آگاهی طبقاتی متفاوتی صورت گرفته است. در هر دوی آن ها تحزب کمونیستی با هر خط کشی و هر نقدی که در آن دوران به احزاب داریم، نقش مستقیم داشته اند. بورژوازی در آن دوره، همانند امروز به تطمیع تبلیغاتی طبقه کارگر نیازی نداشت و بسیار هارتر و بی پروا تر بدون آنکه تزه ای برای کارگر خورد کند سیاست هایش را به اجرا می گذاشت. همین به رسمیت شناساندن روز یک می از طرف بورژوازی نتیجه ی سال ها پیکار و مبارزه ی طبقه کارگر است. بورژوازی هیچ وقت به راحتی دم به تله نمی دهد، اگر هم داد یا بعدا با عقب نشینی جنبش کارگری وضعیت را به عقب برمی گرداند و یا با سیاست خاصی آن را هدایت می کند. نگاهی به مواردی چون حقوق بیکاری، تأمین اجتماعی، درمان رایگان و مواردی از این قبیل که دست آورد مستقیم مبارزات طبقه کارگر در کشورهای مختلف است، همیشه ثابت نبوده، یا با آرام شدن وضعیت این امتیازات لغو شده است و یا با شرایط تعریف شده بورژوازی و اما و اگرها و شروط لازم حفظ شده است. در دوره ی حاضر بورژوازی به او تحمیل شده است که خواسته یا ناخواسته این روز را در تقویم رسمی درج کند و آن را بپذیرد. در ایران وضع بر همین منوال است، سیاست مشخص جمهوری اسلامی در این دوره

دلیل این دلایل پایه ای ست که در بالا به قسمت هایی از آن اشاره شد. گریز از آکسیون یک می به شیوه و سبک و سیاق جاری در بخشی از این جنبش خود یک امر مهم است. فراخوان عمومی هم برای ایجاد خلل در برگزاری مراسم های دولتی بیش تر یک افسانه است تا ترین بها و هزینه با نتایج مطلوب دست پیدا کند. الفبای آن برای ما ایجاد اتحاد در تمامی صفوف جنبش کارگری ست. یک می اگر تنها یک نماد باشد، این نماد را می توان با تمرین این اتحاد شروع کرد. یک می متعلق به تمامی کارگران است و پیروزی آن ها در نایل شدن به این آگاهی ست که باید تفرقه های نژادی، جنسیتی و سنی را خنثی کنند. مهم ترین وظایف کمونیست ها برپایی این مراسم در محیط کار است. کارگران به هیچ عنوان در مراسم دو جانبه ی دولت و کارفرما نه تنها سهم نیستند، بلکه نباید وارد زمین بازی آن ها شوند. حتی یک ساعت از کار دست کشیدن، چرخ تولید را متوقف کردن و روبروسی و ایستادن در کنار یکدیگر به معنای پس زدن مراسم دولتی و کارفرما در سیاست های از پیش تعیین شده است. کارگران آن جایی که سیاست های مرموزانه ی بورژوازی ست باید حضور به هم برسانند و آن را خنثی کنند. تقویت این کار ساده و دسته جمعی مانند هر روز و یادبود خاصی مانند روز دانشجو و خبرنگار و کارمند و پزشک که در تقویم رسمی کم نیستند، می تواند یک همبستگی مستقل از هر نهاد زرد و دولتی را تقویت کند. تا جنبش کارگری به این نقطه ی ابتدایی نرسد، نمی توان انتظار معجزه داشت. هر گامی در این زمینه و تقویت آن می تواند روز جهانی کارگر را به سطح شهر برساند.

کارکنان سایپا و مگاموتورز با کارگران ایران صورت گرفت. مسولان برگزار مراسم برای آرام کردن جو ورزشگاه صدای موسیقی را آن قدر زیاد کردند که سرانجام صدای شعار دهندگان را محو کرد.

برخی از کارگران نیز که به وضعیت استخدامی خود معترض بودند شعار هایی در این زمینه سردادند.

این مراسم با حضور وزیر صنایع و معادن ، مدیران سایپا و ایران خودرو برپا شده بود اما رئیس جمهوری که تا ساعتی پیش از برگزاری مراسم قرار بود در این مراسم شرکت کند ، از حضور در این مراسم خودداری کرد. منوچهر منطقی اخیرا به گونه ای ناگهانی و توهین آمیز از سوی وزیر صنایع عزل شد و نجم الدین به جای او مدیریت ایران خودرو را بر عهده گرفت. « به همین سادگی ممکن آن عده ای هم که به وضعیت استخدامی اعتراض داشتند نه تنها صدایشان خفه شد بلکه گرفتار در موج دعوی کارگران بر سر مدیر جدید و قدیم بود. اگر هم شعاری در این مراسم داده شد در جهت جابه جایی مدیریتی بود و کاملا رنگ و بوی فوتبالی به آن داده شد. بورژوازی اینگونه عمل می کند و جنبش کارگری نیز در خیابان ها با چند شعار چند دقیقه ای در حالت استیصال به سر می برد. چند درصد کارگران صنعتی دو مرکز بزرگ صنعتی ایران صدای یک می سنجند را شنیدند؟ و اگر هم شنیده باشند چه پیوندی می توانند با آن برقرار کنند؟

جنبش کمونیستی طبقه کارگر به عنوان گرایشی مشخص در میان سایر گرایشات در درون این طبقه، مانند هر جنبش اجتماعی دیگر دچار افت و خیز می شود. عقب نشینی جنبش کمونیستی در هر مقطعی به

واضح و روشن مدیریت این روز و دولتی کردن این مراسم است. زمین بازی جمهوری اسلامی به طور مشخص مراکز کار و زندگی کارگران در برپایی این مراسم است، نه عرصه های عمومی تر مانند فلان خیابان کم رفت و آمد. بورژوازی با هدایت مشخص این مراسم حتی اگر هیاهویی باشد آن را با آرامش منحرف می کند، شعار های آن را از پیش تعیین می کند. مراکز صنعتی بزرگ همچو سایپا و ایران خودرو هر ساله کارگران این مراکز را به سمت ورزشگاه آزادی هدایت می کنند. از وزیر صنایع تا رئیس جمهور برایشان سخنرانی ایراد می کند. برای نمونه در سال 1388 و برگزاری مراسم روز کارگر اتفاقات جالبی افتاد که در نوع خود قابل بررسی و تامل است. فرارو از تارنماهای خبری دولت در این باره می نویسد: «ورزشگاه 12 هزار نفری آزادی، روز گذشته در مراسم روز کارگر به محلی برای اعلام اعتراض کارگران به تحولات اخیر و جابجایی های مدیران ایران خودرو تبدیل شد.

به گزارش خبرنگار فرارو، کارگران و کارکنان ایران خودرو، سایپا و مگاموتورز با سردادن شعارهایی که معمولا تماشاگران فوتبال در ورزشگاهها سر می دهند فضای سنگینی را به وجود آورده بودند.

تعدادی از حاضران در ورزشگاه پس از آنکه شعار " نجم الدین دوست داریم " سردادند ، کارکنان ایران خودرو را به واکنش واداشت و جمعیت ، شعار " منطقی دوست داریم " سر داد.

در این میان درگیری های لفظی نیز میان برخی از

ادامه صفحه ۵

هر تانبه ای را به لرزه می اندازد. تا نظام سرمایه داری است، اعتصابات و تحصن های کارگری چه در قالب تشکل ها و چه بی تشکل بخش لاینفک مبارزه طبقاتی این عصر میباشد ولی قطعا کاستن هر درجه از خطا و به شکست کشاندن یک اعتصاب نیز ضربه جبران ناپذیری بر کمر پرولتاریای جهانی خواهد زد. کارگران مسلح به آگاهی مارکسیستی می توانند پیشروان واقعی طبقه کارگر در تمام دوره های مبارزاتی شان باشند. قطعا هر قدم پیشروی کارگران در مطالبه خواسته هایشان در یک بخش و مرکز کارگری جان تازه به کالبد پرولتاریای جهانی و ایران خواهد بخشید. طبقه کارگر خود مولد رهبران واقعی کارگری ای است که پرچمدار سرسختانه ترین مبارزه طبقاتی برای نجات بشریت از نکت سرمایه و نظام سرمایه داری هستند. هر اندازه رهبران کارگری مارکسیست کارگران را مسلح به آگاهی طبقاتی و مارکسیستی نمایند بدون شک شاهد هر چه بلندتر شدن صدای اتحادخواهی و همسرنوشتی در میان کارگران در هر گوشه از ایران خواهیم بود.

چه درجه ای از اتحاد و همدلی و رفاقت در میان کارگران و رهبران آنها بوجود آمده که سنگ بنای رو در رو شدن با هر نوع سرکوب و تفرقه پراکنی و انحراف از سوی صاحبان سرمایه و گرایش های ضد کارگری که قصد در هم شکستن و تنزل دادن پتانسیل اعتصابی کارگران و فرستادن آنها به دنبال نخود سیاه باشد. ششم در دوره اعتصاب چگونه همیگر را مورد حمایت مالی و معنوی قرار میدهند یا اینکه برای پیمودن چنین مسیر سخت و مشقت باری چه تدبیری اندیشه اند. هفتم خواسته های مینیمم و ماکسیمال خود را چگونه دسته بندی کرده اند تا فردای اعتصاب با وعده وعیدهای کذابی کارفرما و اداره کار و غیره لقای آن را به عطا بیخشند. بی گمان بسیاری از موارد در پروسه اعتصاب با بهتر بگویم در دوره اعتصاب آنهم بسته به شرایط حاکم بر اعتصاب دارای راهکارها و الگوهای متفاوتی ست اما شرط ابتدایی آن آمادگی کارگران اعتصاب کننده ست تا بتوانند از حداقل خواسته های خود پاسداری و پایبندی نمایند. همانقدر که شروع اعتصاب نشان از متحد و همصدا شدن کارگران دارد، پایان اعتصاب نیز میتواند نشانی بر موفقیت و عدم موفقیت کارگران باشد. کارگران بی گمان بصورت خودجوش اعتصابات و اعتراضات خود را در گوشه و کنار جهان و ایران سازمان میدهند، برای خواست و مطالبات خود در جنگی نابرابر قرار میگیرند، تمام توان و انرژی اعتراضی خود را در کالبد اعتصابات می دمند و باز نفس تازه می کنند اما این تنها شمه ای از نیروی واقعی کارگران است که تن

جدا از هرگونه خواسته واقعی دیگر مهر دست یافتن به تشکل های مستقل کارگری را نیز بر پیشانی اعتراضات و مبارزات روزانه خود بکوبد.

وامل تاثیر گذار بر موفقیت و عدم موفقیت یک اعتصاب از ابتدا شکل گیری تا سرانجام

با برشمردن مولفه های مهم و اساسی شکل گیری یک اعتصاب یا اعتصابات که به آن اشاره گردید، حال روند یک اعتصاب از ابتدا شکل گیری تا لحظه دست کشیدن یا شکستن اعتصاب است که می تواند موفقیت یا عدم موفقیت آن را محک یزند. یک اعتصاب را می توان در سه دوره مورد بازبینی قرار داد (1 لحظه شروع اعتصاب 2 دوره اعتصاب 3 پایان اعتصاب. قبل از شروع اعتصاب نیز لازم است به چند فاکت قوی و تاثیر گذار بر یک اعتصاب را مورد اشاره قرار دهیم . در واقع گام نخست نقش کلیدی در پیش بردن یک اعتصاب موفق را ایفا می کند. این فاکتورها را میتوان چنین فرموله کرد: اول اینکه اعتصاب حول چه خواسته های شکل گرفته. دوم برای شروع یک اعتصاب چقدر از لحاظ ذهنی کارگران مسلح شده اند. سوم چه اندازه هماهنگی میان کارگران برای پافشاری بر خواسته های خود ایجاد شده است. چهارم چه اندازه کارگران و رهبران آنها آمادگی قدم گذاشتن در چنین آزمون مشقت باری را دارند. پنجم

زنده باد اعتصابات کارگری

زنده باد جنبش کمونیستی طبقه کارگر

زنده باد اول ماه مه روز اتحاد و همبستگی طبقه کارگر

چهارم، افزایش دستمزد:

مطالبه خود سوا از هم طبقه های خود در دیگر بخش ها و مراکز دیگر نائل گردند. اعتصابات و اعتراضات حول این خواسته بایستی در تمام لایه های طبقه کارگر نقش محوریت بخود بگیرد و فراگیر شود. رمز فائق آمدن بر این بهره کشی تنها و تنها در اتحاد و اعتصاب عمومی کارگران و به تناسب آن در لایه های دیگر جامعه است که می تواند بساط زیاده خواهی و به قهقرا کشاندن اقتشار پایین جامعه را از سوی سرمایه داری برهم بزند.

پنجم، تشکل مستقل کارگری:

اگر سرکوب و اختناق و دیکتاتوری افسار گسیخته نتوانسته مانع تشکل یابی مستقل کارگری باشد اما هیچ روزی را نمیتوان از قلم انداخت که طبقه کارگر علیه این سرکوبگری و افسار گسیختگی به میدان نیاید. هسته های و محافل کارگری چه با وجود تشکل های کارگری و چه بدون آن همیشه وجود داشته و خواهد داشت. بروز هرگونه اعتراض و اعتصاب کارگری اگرچه بصورت خودجوش است اما این تأثیرات طبیعی از آگاهترین و فعالین واقعی کارگری است که زمینه ساز این اعتصابات بصورت روزمره گشته اند. چیزی که نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی خطر آن را با گوشت و پوست و استخوان حس می کند. ایجاد تشکل های مستقل کارگری همان گره اصلی است که می تواند نبض تمام تحرکات و اعتراضات کارگری باشد. جمهوری اسلامی هر درجه در مقابل طبقه کارگر به عقب رانده شود اما برای جلوگیری از ایجاد این تشکلهای و باز شدن این نقطه گره ی با تمام ابزار و ایدئولوژیهای راست و چپ خود به جنگ طبقه کارگر خواهد رفت. پمپاز کردن گرایشهای لیبرالیستی و امکان گرایانه که طبقه کارگر تنها از زاویه مناسبات قانونی که حتی خود کارگران و نماینده گان کارگران اجازه رفتن در این راه را هم ندارند و تنها ارگانهای وابسته کارگری و با نمایندگان کذابی شان هستند که می توانند به بخش های ناچیزی از مطالبات خود دست یابند که این خواسته های ناچیز نیز خود شامل هزار بند و تبصره می شود تا در نهایت در لابلای کاغذبازی ها آن تخته پتانسیل اعتراضی کارگران را نیز به طور کامل به امحا و به فرسایش بکشاند. طبقه کارگر در این عرصه نیز بحث ایجاد تشکل های مستقل کارگری را بخشی از مطالبات اعتراضی خود می داند و در جوار خواسته های دیگر خود رخصت تشکل یابی کارگری را از جانب ضد کارگری ترین نماینده سرمایه داری در ایران می طلبد. کارگران هیچگاه بطور مشخص بر این خواسته که به عقیده من می تواند راس تمام خواسته های دیگر کارگران باشد نپرداخته است. قطعا کارگر متشکل و سازمان یافته می تواند آن کارگری باشد که مطالبات خود و هم طبقه ی های خود را از کانال سازمان و تشکل خود طبق یک برنامه روتین و منسجم یافته به پیش براند. قدرت واقعی طبقه کارگر در شرایط حاکم بر ایران در توان سازماندهی و تشکل یابی این طبقه نهفته است. جمهوری سرمایه داری اسلامی حتی تحمل انجمن های صنفی که خود کارگران در تشکیل آن نقش داشته باشند را ندارد به همین دلیل بر طبقه کارگر واجب است که تمام قوای خود را حول دست یافتن به این گره ی ترین مسئله کارگری بکار بیندازد و

اعتصابات کارگری از نگاه

کارگری (بخش دوم)

وریا نقشبندی

سوم، مسئله بیمه:

کارگران همیشه با مشکلات و معضلات مختص به مسئله بیمه از طرف کارفرمایان و نظام بیمه تامین اجتماعی رو به رو هستند. عدم پرداخت حق بیمه کارگران و سرباز زدن برای بیمه کردن کارگران یا عدم پرداخت به موقع آن، کارگران را با نگرانی و بی امنیتی در مراکز کار مواجه می کند. مسئله بیمه بیکاری، استفاده از امکانات درمانی و بهداشتی، از کار افتادگی و سوانح کار و آسیبهای بوجود آمده در مراکز کار، بیمه عمر، حق سنوات و پاداش و همچنین مسئله بازنشستگی تماما به مسئله بیمه گره خورده است. هرکارگری از بدو اشتغال در یکی از مراکز کار بیشترین تلاش خود را انجام می دهد تا تحت پوشش بیمه قرار بگیرد. قراردادهای موقت یکی از راههای فراری است که کارفرمایان از آن برای پرداخت نکردن حق بیمه کارگران استفاده می کنند. در واقع استفاده از بیمه بیکاری زمانی قابل اجرا است که کمتر از شش ماه از بیمه کردن کارگران گذشته باشد به این معنی در کمتر از این مدت هیچ کارگری حق استفاده از بیمه بیکاری ندارد، پس کارفرمایان با فراغ بال بدون هیچ واهمه ای با استفاده از قانون قراردادهای موقت کارگران را هرچند ماه یکبار تصفیه و اخراج می کنند. یک اتفاق معمول دیگر بدهکاری های کلان کارفرمایان به نظام تامین اجتماعی در رابطه با مسئله بیمه کارگران است. بیمه نکردن چندین ماهه و حتی یکساله کارگران در یک مرکز کار اتفاق نادری در ایران است اما با این وجود هیچ ارگانی رسیدگی نیز وجود ندارد که این مسئله را از زاویه منافع طبقه کارگر بررسی و پیگیری نماید. هم نظام تامین اجتماعی و هم اداره کار با اطلاع کامل از این قضیه عملا در سنگر دفاع از کارفرما می ایستند و در حد توان خود بر آن سرپوش می گذارند. بر هیچ کس پوشیده نیست که این ارگانهای دولتی همراه با کارفرمایان خود دست اندکار زندهای کلان از قبل کار طبقه کارگر هستند که زندهای اخیر سازمان تامین اجتماعی که مستقیم گلوئی طبقه کارگر را فشرده اند یک اتفاق جدید در نظام جمهوری اسلامی نبوده و این تنها یک مورد از صدها موردی بوده که رو شده است.

بنابراین یکی دیگر از مطالبات همیشگی کارگران پرداخت حق بیمه از طرف کارفرمایان و استفاده از امکانات کامل آن است که به عناوین مختلف هم کارفرمایان و هم اداره بیمه و تامین اجتماعی از پرداخت آن شانه خالی کرده اند. مسئله بیمه را می توان یکی از مهمترین مطالبات طبقه کارگر به حساب آورد که همیشه کارگران بر سر آن با کارفرما، سازمان تامین اجتماعی و اداره کار درگیر هستند و اختلاف دارند. این مطالبه نیز همچون مطالبات دیگر همیشه از جانب کارگران در اعتصابات برجسته و دائمی بوده است.

اول مه؛ چگونه میتوان در مقابل دشمنان طبقاتی صف آرایی کرد؟

گفتگو با ثریا شهابی

سازمانده گمونیست: در آستانه یک می هر سال به شیوه های مختلف این مراسم برگزار می شود. اگر از مراسم بزرگداشت این روز توسط تشکل های زرد و حکومتی همچون شورای اسلامی کار و خانه کارگر بگذریم، چند سالی است که شاهد حضور عده ای از فعالین چپ در خیابان ها هستیم. سنت حضور در خیابان ظاهرا در تقابل با روش گلگشتی و حضور در بیرون از شهر یعنی کوه ها و حومه های شهر بوده. شما به عنوان یک فعال گمونیست کدام سنت را در شرایط حاضر درست می دانید و فراتر از آن جدای از این دو قطبی آکسیون در شهر یا خارج از شهر قابل به راه های دیگری هم هست؟

ثریا شهابی: بنظر من قبل از پرداختن به شیوه های مناسب و احتمالا نامناسب برگزاری اول مه، لازم است که برگزاری اول مه در ایران را در بعد ماکرو ببینیم و به کسانی که امسال در تلاش هستند روز کارگر (یازده اردیبهشت) را برگزار کنند، نگاهی بیاندازیم. در مورد شیوه ها، محدودیت این روش و مطلوبیت روش دیگر، میتوان در ادامه صحبت کرد. بدون اینکه بدانیم که طرف مقابل کارگران، دشمنان طبقاتی طبقه کارگر، یعنی همان تشکل های زرد و حکومتی و شورای اسلامی و خانه کارگر و من اضافه میکنم کارفرماها و دفتر رئیس جمهوری و ولی فقیه چه برنامه ای دارند، بحث در مورد شیوه هایی که فعالین چپ در این روز بکار میبرند بنظر حاشیه ای و یک جانبه خواهد بود.

همانطور که میدانید امسال هم به مناسبت روز کارگر در ایران، همچون تمام تاریخ حیات جمهوری اسلامی، در صحنه جامعه دو صف در تقابلی برگزاری این روز اند. یکی در راستای منافع طبقه کارگر و دیگری در راستای منافع بورژوازی! یکی صف طبقه کارگر است، غیر متحد و عموما غیرمتشکل، و دیگری بورژوازی است با تمام نهادهایش، دولت، زندان و دادگاه و رئیس جمهوری و ولی فقیه و کارفرما و کمپانی و ... و اتفاقا امسال صف مقابل طبقه کارگر، در راس آن نهیت حاکمه، دور برداشته است تا باز هم روز کارگر را که در سراسر جهان یک روز معین است، به "هفته کارگر" و برگزاری یک سلسله فستیوال های حکومتی - اسلامی، از رفتن به سرفرین خمینی تا شرفیاب شدن خدمت علیحضرت خامنه ای و برگزار مراسم سخنرانی رئیس جمهور و آشتی کنان بین کارگر و کارفرما، تبدیل کند.

این تعرضی به یکی از دستاوردهای طبقه کارگر ایران است و نمی تواند با مقاومت طبقه کارگر روبرو نشود. حتی حفظ نام روز کارگر برای طبقه کارگر ایران یک دستاورد مبارزاتی است که از سی و چند سال پیش تا به امروز برایش جنگیده است. برگزاری اول مه، یازده اردیبهشت، و برگزاری مراسم مستقل کارگری، یک جنبش تاریخ دار در ایران است، مراسمی فرمایشی نیست. "روز کارگر" را طبقه کارگر ایران به

قلمداد کند و طبقه کارگر را همچنان مقهور قدرت خود نگاه دارد، در ایران همه شمشیرها علیه طبقه کارگر از رو بسته شده است. روز کارگر مستقیما به خمینی و ولی فقیه و سپاه و بسیج و کارفرما و بانک جهانی پول و وزارت اطلاعات مربوط است و آنها را هم به میدان میآورد. این تفاوت مکانیسم حاکمیت بورژوازی در ایران و در کشورهای با روبنای دموکراسی غربی امروز است. در هر دو حال بورژوازی تلاش میکند از جمله در این روز، به شکل خشن یا لطیف شده، قدرت طبقه کارگر را مهار کنند و همچنان اقتدار خود را برسر این طبقه تقویت کند.

با این مقدمه طولانی به سوال برگردیم، به چه شیوه ای و با چه محتوایی میتوان در مقابل صف دشمنان، ایستاد و پاسخ مناسب داد. پاسخی که در دل آن طبقه کارگر متحد تر و متشکل تر بیرون بیاید. قطعا رهبران عملی اعتراضات کارگری و دست اندرکاران امر تشکل و اتحاد طبقه کارگر، خود بیش از هرکس نسبت به ابتکاراتی که میتوان به مناسبت اول مه دست برد، آگاه اند. اما اگر دشمنان طبقه کارگر با گرو گرفتن معیشت و آزادی طبقه کارگر و خانواده هایشان، بتوانند آنها را در ابعاد وسیع به مضحکه اسلامی - کارفرمایی دولتی بر سر قبر خمینی و بیت خامنه ای و پای بساط آشتی با کارفرمای مفت خور و سخنرانی روحانی بکشاند، با برگزاری مراسمی کوچک و محدود، در گوشه ای پرت در خیابان یا در بیابان و در انزوا، تردید جدی هست که بتوان مقابله جدی با دشمنان طبقاتی کرد.

آن کاری که قرار باشد با تعدادی محدود و در محفلی مبارزاتی - کارگری و با تعدادی کارگر پیشرو، سوسیالیست و رادیکال کرد، کار آگاه گرانه ای که بسیار هم برای امر اتحاد بین طیف کارگران رادیکال سوسیالیست لازم است، را میتوان هرروز دیگری هم کرد. رها کردن و تنها گذاشتن طبقه کارگر در چنگال کارنوال یک هفته ای ارتجاعی - ضدکارگری دولت، خانه کارگر و کارفرما و بیت رهبر و دفتر رئیس جمهور و ...، تنها کاری است که هیچ کارگر سوسیالیست، آگاه و پیشروی نمی تواند انجام دهد. باید در مقابل تعرض کمپ ارتجاع ضدکارگری در روز کارگر و هفته مضحکه حکومتی، ایستاد! و اجازه نداد بنام منافع کارگر، بیش از این منافع خود را به خورد طبقه کارگر بدهند. چگونه، این را به اعتقاد من رهبران رادیکال مبارزات کارگری و دست اندرکاران امر اتحاد کارگری، خود بهتر میتوانند راهش را پیدا کنند. طبقه کارگر ایران، رهبران عملی و پیشروان این طبقه در این مورد تجربیات گرانبهایی دارند. تجربیاتی که امروز باید به کار گرفته شود. به این ترتیب به اعتقاد من اول مه، بعنوان روز جشن اتحاد جهانی طبقاتی طبقه کارگر در سراسر جهان، در ایران نباید بتواند به مراسم دولتی یک هفته فستیوال حکومتی نگردیدگی کند.

صحبت را کوتاه کرده باشم، مراسم محدود، در انزوا، در کوه یا خیابان، با شرکت توده بی شکل و بی هویتی که هرکس به دلیلی در آن شرکت کرده است، بی تردید محدودیت های بسیاری دارد. طبعاً هیچ کسی نمی تواند با برگزاری هر مراسم مستقلی که توسط جمع های دستداران طبقه کارگر، به هر شکل و هر نحوی برگزار میشود، مخالفت کند. اما صف بستن در مقابل تعرضی که در راه است، بی تردید از این راه نمی گذرد. بنظر نمی آید در خیابان یا در بیابان، برگزاری

جمهوری اسلامی، از خمینی تا خامنه ای و رفسنجانی و روحانی و کربوی و موسوی، تحمیل کرده است. تعرض به این روز، بار دیگر به بهانه برگزاری یک هفته "برای کارگر" و برگزاری یک هفته مضحکه اسلامی - کارفرمایی، یکی از تقلاهای یکی از ضدکارگری ترین حکومت های جهان و باز هم خصلت نمای صف بندی امسال بین دو طبقه است. برگزاری روز کارگر، برگزاری مراسم مستقل روز کارگر، و تعطیلی این روز در ایران جنبشی است که تاریخی دارد و شخصت هایی. رابطه طبقه کارگر ایران با این روز، بسیار کلاسیک است. شاید باید روزی نشست و تاریخچه این روز را در تاریخ معاصر ایران نوشت. روز کارگر، را طبقه کارگر با جنگ و قربانیان بی شمار بدست آورده است. نه اعطا ملوکانه شاه بود و نه لطف خمینی! وجه مشترک هردو این علیحضرتین "سیویل" و "اسلامی"، دشمنی تا پای جان با برگزاری روز کارگر و البته برگزاری مراسم مستقل آن توسط کارگران و تشکل های مستقل کارگری بود.

ارتجاع اسلامی از روز به قدرت رسیدن تلاش کرد که با استفاده از حربه مذهب و اراجیف خمینی که اتم و خدا هم کارگر است، این روز را خفه کند، نتوانست! طبقه کارگر انقلاب کرده ایران، انقلابی که خصلت عمیق کارگری داشت، علاوه بر شوراها و تشکل ها و سازمانهای مستقل اش، اول مه را بدست آورد. پیش از اینکه شوراها پیش توسط ارتجاع اسلامی، با تعرض و دستگیری و اعدام و اخراج و فراری دادن رهبران کارگری، در هم کوبیده شود و بجای آن شوراها ضدکارگری اسلامی که مستقیما ابزار اعمال حاکمیت و سرکوب رژیم در میان کارگران است، شکل گرفت. خانه کارگر که تلاش اولیه طبقه کارگر برای ایجاد یک نهاد مستقل بود، در نطفه خفه شد، باز هم به همان شیوه ها، تصرف و به عصای دست کارفرما و دولت و مامور اجرای سیاست های آنها در میان کارگران تبدیل شد. اما با این وجود سنت برگزاری روز کارگر، در یازده اردیبهشت و تلاش برای برگزاری مستقلانه آن، هنوز و پس از سی و چند سال، بازپس گرفته نشده است.

از تمام آن جنگ برای کارگران، این یک دستاورد مهم، یعنی یازده اردیبهشت و نه هیچ روز و هفته دیگری، و نه روز خدا و اتم، حتی اگر "خدا و اتم هم کارگر بوده باشند"، نه روز ملی شدن نفت و آزاد سازی این و آن ملت، که روز جهانی کارگر، اول مه، روز کارگر است. این دستاورد آن جنبش و آن تاریخ است، خصلت نمای قدرت طبقه کارگر ایران است. به خاطر حفظ این روز، با محتوای کارگری، این جنبش قربانیان بی شماری داده است. از جمله جمال چراغ ویسی سخنران اول ماه مه ۱۳۶۸ سنج بود* که به جرم برگزاری مراسم مستقل کارگری در اول مه، اعدام شد. که جا دارد در این روز تلاشهایش را ارج گذاشت و یادش را گرامی داشت. این روز بیش از آن از آن طبقه کارگر ایران است که سی و چند ساله حاکمیت برای تبدیل آن به هفته کارگر.

اگر در کشورهای پیشرفته غربی با روبنای دموکراسی پارلمانی، بورژوازی بعنوان یک طبقه نه مستقیما توسط دولت و زندان و دادگاه و نهادهای سرکوبگرش، بلکه توسط اتحادیه های کارگری تماما از بالا کنترل شده و احزاب به اصطلاح چپ پارلمانی تلاش میکنند که در این روز هم منافع خود را منافع طبقه کارگر

مراسمی که معلوم نیست کدام بخش از طبقه کارگر و خانواده های کارگری را جلب و جمع کرده است و یا معلوم نیست حول چه چیزی جمع شده اند، بتواند تاثیر چندانی در مقابل تعرض هیئت حاکمه داشته باشد یا بتواند کمکی به امر اتحاد طبقاتی طبقه کارگر کرده باشد.

اما در مقابل دست زدن به انواع ابتکاراتی که بتواند خصلت کارگری، انترناسیونالیستی و طبقاتی این روز را برجسته کند، مهم است. مثل صدور یک قطعنامه کارگری قوی از جانب یک تشکل، سندیکا و یا مجمع عمومی کارگری، یا برپایی یک یا چند سخنرانی و تریبون آزاد کارگری. یا برگزاری مراسمی که در آن موقعیت بخش های محروم تر طبقه کارگر، مثل کارگران با پیشینه افغانی یا زنان کارگر، یا بیکاران یا بازنشستگان، برجسته میشود. و به این ترتیب مهر مخالفت پیشروان کارگری، با تفرقه و شکاف های جنسی و ملی و مذهبی و زبانی در میان کارگران، بر این حرکت، در این یا آن کارخانه یا محل زندگی کارگران، زده میشود. انواع بیشماری از اقدامات را میتوان مثال زد که تردید ندارم رهبران عملی مبارزات کارگری خو به خوبی به آن آشنایی دارند.

سازمانده گمنیست: طبقه کارگر ایران به نظر شما تا چه حد می تواند با مراسم نمادینی همچون یک می اتحاد و همبستگی طبقاتی خود را نشان دهد، آیا صرف حضور در خیابان می تواند نشانه ی این همبستگی باشد. محیط های کار و زندگی کارگران مکان مناسبی به نظر بعضی از نظریه پردازان از جمله حزب ما در بزرگداشت یک می است، خلاصه بگویم این اتحاد و همبستگی فقط با یک می میسر می شود و یا فراتر از یک روز نمادین خاص است؟

و خلا قدرت، طبقه کارگر بعلاوه در تجمعات خیابانی خیلی کارها میتواند بکند. اگر صحبت از امروز و این مقطع مشخص است، تجمعات خیابانی، بدون پشتوانه یک اتحاد قوی و محکم طبقاتی در محل کار و زندگی، برد و تاثیر محدودی دارد. تجمع در مقابل وزارت کار، تجمع در مقابل مجلس، تظاهرات و بستن جاده ها و راهها، تظاهرات و راه پیمایی اعتراضی، شیوه هایی است که طبقه کارگر ایران بارها و بارها از آنها استفاده کرده است. این حرکات گاهها توانسته است در مقابل این و آن اقدام کارفرما و دولت، مانع ایجاد کند و دشمن طبقاتی را گاهها عقب بزند، اما عموماً به شکل اعتراض روشن و فردای آن روز خاموش شده است. حزب حکمتیست، بعنوان یک شیوه ثابت در تبلیغ سازماندهی طبقه کارگر در هر سطحی و از جمله بالا ترین سطح آن یعنی تحزب کمونیستی طبقه کارگر، بر اتحاد در محیط کار و زندگی طبقه کارگر تاکید دارد. از این رو بر سازماندهی در محلات کارگری و شهرک های صنعتی و محیط های کار و بر ایجاد یک اتحاد طبقاتی فرا تفاوت های زبانی، جنسی، باورهای مذهبی، تعلقات ملی و سیاسی ... تاکید دارد و آن را محور فعالیت های خود میداند. این در مقابل سنت تاریخ دار چپ خرده بورژوازی است، که تلاش میکند طبقه کارگر را نه از سر جایگاه و تعلق طبقاتی، که حول باورها و نقطه نظرات سیاسی "متحد" کند. تلاشی که نه تنها عملاً ناموفق بوده است که غالباً موجب ایجاد تفرقه و شکاف در صفوف طبقه کارگر شده است.

مثالی بزنم. خواست تعطیلی اول مه، بعنوان یک روز برای کارگر با پرداخت کامل دستمزد و مزایا، خواست ریشه داری در طبقه کارگر جهانی است. سالها است کارگر در مقابل اعیاد ملی و مذهبی و روز ازدواج این پرنس و آن پرنسس و روز تولد این شاه و آن امام و ... که همه تماماً به خرج طبقه کارگر کار در تمام جامعه را تعطیل میکنند، یک روز تعطیلی (اول مه) را برای خود و خانواده اش میخواهد. این خواست ها میتواند خواست هر کارگری باشد، به صرف تنها کارگر بودن. مستقل از اینکه زن است یا مرد، پیشینه افغانی دارد یا کردستانی، سنی است یا شیعه، اروپایی یا آسیایی، ترک زبان یا لر زبان، مسیحی یا کلیمی یا بی خدا است. همینطور خواست حق اعتصاب و تشکل و بیمه بیکاری و کاهش ساعت کار و افزایش دستمزد ها. منافع مشترک طبقاتی، و منافع سراسری طبقه، باید وراء هر منفعت دیگری باشد. این در سنت چپ خرده بورژوا، جایی ندارد. سازمان خود، سکت خود، انجمن خود و گاهها شخص خود و منافع سکتی و شخصی حتی، در ذهن چنین چپی جای طبقه کارگر و منافع آن را میگیرد. این از خصلت خرده بورژوازی او ناشی میشود که منافع یک کسب و کار حقیر و حاشیه ای، پایگاه طبقاتی اش را میسازد و رقابت با سرمایه بزرگ و شکایت از آن و خواست تعدیل در توزیع ثروت، تمام افق پیرویش را شکل میدهد. این چپ طبعاً معیار موفقیت و عدم موفقیت اش در برگزاری یک مراسم کارگری، میتواند هر چیزی باشد جز اتحاد و همبستگی طبقاتی طبقه کارگر. فرقه گرایی چپ غیرکارگری، تبدیل کردن جشن اتحاد کارگران به ابزار پیش برد این و آن سیاست غیرپرولتاری و پوپولیستی، مانع مهمی در مقابل برگزاری مراسم کارگران در محل کار و زیست شان است.

نثر یا شهبازی: به نظر من این دو آلترناتیو هم نیستند. متشکل و سازمان یافته، یا صرف اجتماع آحاد کارگر! کارگر میتواند در یک نهاد زرد دولتی ضدکارگری متشکل شده باشد و متشکل به میدان بیاید، و با بصورت آحادی که ظاهراً غیرمتشکل است اما در واقع توسط مکانیزم های معینی از محل و موضوع یک اجتماع مطلع و به آن جلب شده است، سازمان یافته باشد. هیچ اجتماعی از آحاد کارگران، "خودبخود" شکل نمی گیرد. این اجتماعات معمولاً از طریق فعالیت شبکه هایی از محافل کارگران پیشرو و رهبران عملی و سازماندهندگان، صورت میگیرد. حتی اگر نام هیچ سازمان و تشکلی هم بر خود نگذاشته باشند، در آن حرکت متشکل شده اند و متحدانه عمل کرده اند. اینکه این اتحاد و تشکل پایدار می ماند یا با پایان آن اجتماع معین، آن هم پایان میگیرد، امر دیگری است. باید در نظر داشت که در ایرانی که جمهوری اسلامی با دستگاه قضایی و زندانبانیش با هر رهبر شناخته شده کارگری با تمام قوا مقابله میکند، وجود شبکه وسیعی از رهبران رادیکال - سوسیالیست در میان کارگران که خود را در مقابل رژیم علنی نمی کنند، اما منشا سازمان دادن اعتراض و اتحاد و همبستگی در میان کارگران اند، بدیهی است. این داده طبقه کارگر ایران و طبیعی ترین شکل اتحاد رهبران کارگری در حال حاضر است. اینکه این درجه از تشکل طبیعی میتواند به سطح بالاتری ارتقا پیدا کند، اما مسئله دیگری است.

نثر یا شهبازی: بی تردید اتحاد و همبستگی فقط با یک روز می، میسر نمی شود. اما برگزاری اول مه در ایران بسیار بیش از یک روز نمادین خاص است. باز به مقدمه سوال قبلی در مورد جدال دائم طبقه کارگر و هیئت حاکمه و بورژوازی ایران بر سر اول مه، رجوع میدهم. درست است که یک مه، یک روز است. اما مشخصه و نماد زنده بودن یک جنبش قوی کارگری - سوسیالیستی در ایران است. این روز در ایران مثل خیلی از کشورهای دیگر، یک روز فرمایشی نیست. بنظر من اگر طبقه کارگر هیچ کجای جهان نتواند اول مه همبستگی طبقاتی خود را، حتی بشکل نمادین نشان دهد، طبقه کارگر ایران خصلتاً و تاریخاً میتواند و بارها در تاریخ جدال خود با بورژوازی ایران توانسته است آن را نشان دهد. این همه تدارک برای مقابله با روز کارگر و تبدیل آن به بالماسکه یک هفته ای حکومتی، از ترس این پتانسیل در درون طبقه کارگر ایران است. شما در کمتر کشوری به خاطر اول مه، چنین تقابل و تدارکی از جانب حکومت را شاهدید.

اما آیا با صرف حضور در خیابان میتوان چنین امری را تأمین کرد، به نظر من این سوال بستگی به نوع و شکل حضور و شرایط سیاسی و رابطه طبقه کارگر با قدرت و هیئت حاکمه دارد. در شرایط انقلابی، در شرایطی که طبقه کارگر از حداقل تشکل یابی و تحزب خود برخوردار است، در شرایطی که طبقه کارگر قدرت متحدانه ش را در محل کار و زندگی به بورژوازی تحمیل کرده است، در شرایط قدرت دوگانه

نثر یا شهبازی: بی تردید اتحاد و همبستگی فقط با یک روز می، میسر نمی شود. اما برگزاری اول مه در ایران بسیار بیش از یک روز نمادین خاص است. باز به مقدمه سوال قبلی در مورد جدال دائم طبقه کارگر و هیئت حاکمه و بورژوازی ایران بر سر اول مه، رجوع میدهم. درست است که یک مه، یک روز است. اما مشخصه و نماد زنده بودن یک جنبش قوی کارگری - سوسیالیستی در ایران است. این روز در ایران مثل خیلی از کشورهای دیگر، یک روز فرمایشی نیست. بنظر من اگر طبقه کارگر هیچ کجای جهان نتواند اول مه همبستگی طبقاتی خود را، حتی بشکل نمادین نشان دهد، طبقه کارگر ایران خصلتاً و تاریخاً میتواند و بارها در تاریخ جدال خود با بورژوازی ایران توانسته است آن را نشان دهد. این همه تدارک برای مقابله با روز کارگر و تبدیل آن به بالماسکه یک هفته ای حکومتی، از ترس این پتانسیل در درون طبقه کارگر ایران است. شما در کمتر کشوری به خاطر اول مه، چنین تقابل و تدارکی از جانب حکومت را شاهدید.

اما آیا با صرف حضور در خیابان میتوان چنین امری را تأمین کرد، به نظر من این سوال بستگی به نوع و شکل حضور و شرایط سیاسی و رابطه طبقه کارگر با قدرت و هیئت حاکمه دارد. در شرایط انقلابی، در شرایطی که طبقه کارگر از حداقل تشکل یابی و تحزب خود برخوردار است، در شرایطی که طبقه کارگر قدرت متحدانه ش را در محل کار و زندگی به بورژوازی تحمیل کرده است، در شرایط قدرت دوگانه

سخنرانی رفیق جمال چراغ ویسی در مراسم اول مه ۶۸ سنندج

رفقای کارگر! خوش آمدید، امروز روز جهانی کارگر و جشن جهانی خودمان است. جشن روز کارگر بر همه ما پیروز باد. همانطور که رفیق مجری برنامه اعلام کرد، قرار بود که رفیقی درباره مجمع عمومی صحبت کند، مجمع عمومی با تعریف ساده یعنی اینکه امروز روز جهانی کارگر ما به دور هم جمع شویم و در این رابطه بحث و گفتگو کنیم.

مجمع عمومی با تعریف ساده یعنی جمع شدن تعدادی کارگر در محل و مکان مشخصی که روی مسئله ای مشخص که قبلاً تعیین شده و یا تعیین می‌شود به بحث پرداخته و تصمیم بگیرند و به نتیجه‌ای درست برسند. انسان موجودی اجتماعیت یعنی در اجتماع و در جمع شدن انسانها بدور هم که آنها می‌توانند نیاز هایشان را برآورده کنند مثلاً اگر احتیاج به نان دارند باید دور هم جمع شوند و دست در دست هم بگذارند تا بتوانند نانی را تهیه کنند و اگر رنجی هست همه با هم در کنار هم می‌کشند.

کارگر در خارج از کارخانه، بیکاران، کودکان، بازنشستگان و همه بخش هایی که به هر دلیل پشت خط تولید نیستند، و زمانهایی که پشت خط تولید نیستند، در مقابل دولت نماینده کارفرما و سرمایه، طبقه ای که هر روز علیه شان، علیه معیشت و مسکن و بهداشت و ..، تعرض میکند، متفرق و غیرمسلح و بی دفاع اند. کارگر در کارخانه میتواند صوت تعطیلی کارخانه را بصدا درآورد و کار را بخواباند، به این طریق قدرت دارد. در خارج از کارخانه، کدام نیرو و اسلحه را دارد. طبقه کارگر فقط در کارخانه طبقه و کارگر نیست. در تمام لحظات زندگی خودش و خانواده اش، کارگر و طبقه است. این جا است که اهمیت اتحاد کارگر در محل زندگی، خود را نشان میدهد. از این رو است که ما طرفدار دخالت رهبران کارگری در محلات کارگری برای اعمال کنترل بر محله از طریق تشکیل انواع کمیته ها و کلوب ها و تشکل های محلی، و از جمله کمیته های کمونیستی هستیم.

فاکتور دیگر توازن قوا و شرایط سیاسی است. طبقه کارگر معمولاً فقط در شرایط انقلابی است که بعنوان یک طبقه، و نه یک بخش و یک کارخانه، وارد جدال سیاسی در جامعه میشود. کمتر اتفاق می افتد که در شرایط غیر انقلابی، کارگران چند کارخانه مهم، مثلاً نفت و برق و خودروسازیهها، به خاطر بیمه بیکاری برای همه کارگران یا به خاطر مثلاً آزادی زندانیان سیاسی، حرکت متحدانه جدی بکنند و مثلاً اعتصاب سازمان دهند. اگر چنین اتفاقی بیافتد، آن روز در ایران سوت آغاز یک انقلاب کارگری به صدا درآمده است.

*متن سخنرانی جمال چراغ ویسی در هشت مارس سنندج در سال ۶۸ را در همین شماره سازمانده گونبست میخوانید

قانون کاری است که کارفرما خود تعیین کرده و نه حتی قانون کار خود دولت و اداره کار و از قانون کار جهانی کارگر اعلام می‌کنیم، افزایش دستمزدهایمان، کاهش ساعت کار، استفاده از امکانات بهداشتی و درمانی، حق بیمه بیکاری، جلوگیری از اخراج کارگران و صدها و هزاران خواستی که نسبت به آنها کم کاری شده و یا به فراموشی سپرده شده است مطالبات ما هستند و باید تأمین گردند. اگر ما بخواهیم به این خواست‌ها برسیم، و بخواهیم زندگی کنیم و خواسته‌هایمان را بگیریم، تنها و تنها به کمک جمع دشمنان و با تکیه به مجمع عمومیمان امکانپذیر است. تاکنون و در طول تاریخ، از روزی که کارگر قدم به میدان جامعه گذاشته و نیروی کار خود را بفروش می‌رساند تا با آن زندگی کند، نمونه‌های زیادی داریم که کارگر چیزی برایش مطرح بوده و یا برایش مطرح شده و زمانی که خواسته است مسئله را به تنهایی حل کند سرکوب و یا اخراجش کرده باشند، یا حداقل جواش را نداده‌اند. نمونه‌هایی هم داریم که کارگران باهم چیزی برایشان مطرح بوده یا ظلمی به آنها شده ولی توانسته‌اند با هم مسئله و مشکل را حل کنند. مجمع عمومی چیز عجیب و غریبی نیست، چیزی نیست که خیلی خیلی از ما دور باشد. همین جمع خودمان را در نظر بگیریم تعدادی کارگر و تعدادی از خانواده‌های کارگری و زحمتکشی هستیم که بدور هم جمع شده‌ایم و می‌خواهیم یادی از روز اول ماه مه ۸۶ بکنیم این روز را به بلند گویی برای طرح خواسته‌هایمان و رسیدن به آنها تبدیل کنیم. و به این دلیل از ساعت ۳ در اینجا تعدادی کارگر که از مسائل‌مان بگوئیم و مطالباتمان را بیان کنیم، این خود برای ما مجمع عمومی است. مجمع عمومی برای ما ناآشنا نیست، ما در محل کارمان، در محل زیستمان در میان خانواده‌هایمان مجمع عمومی داریم و به شیوه‌های متفاوت و بدلائل مختلف دور هم جمع می‌شویم، وقتی ۶ کارگر در کارگاهی باهم کار می‌کنند و با هم از مسائل‌شان صحبت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند این خود جمعی می‌باشد. باید بگویم چیزی که به مجمع عمومی رسمیت می‌دهد و آنرا تثبیت می‌کند، تنها و تنها منظم بودن و همیشگی بودن آن است. اگر ما هر روز ۱۰ ساعت باهم کار می‌کنیم می‌توانیم در روز هم نیم ساعت و در ماه دو روز و یا حداقل ۲ ساعت دور هم بنشینیم و از مشکلاتمان بگوئیم. اعتبار و رسمیت دادن به مجمع عمومی‌مان در گروه منظم و بطور همیشگی گرفتن آن می‌باشد. اما ما اغلب وقتی کارفرمایی می‌خواهد ساعات کار را طولانی و با دستمزد را کم کند، با عجله مجمع می‌گیریم. از آنجا که نمی‌توانیم مسئله را خوب بررسی کنیم و ارزیابی مشخصی بکنیم و تصمیم قاطعی بگیریم، حرف‌هایمان می‌ماند و نمی‌توانیم حقوقمان را بگیریم. البته مجمع عمومی تنها مختص کارخانه‌ها و کارگاههای بزرگ نیست، ما حتی در کارگاههای کوچک هم می‌توانیم مجمع بگیریم. در کارگاههای کوچک می‌تواند شکل مشخصی از متحد بودن کارگران باشد، به چه شیوه‌ای؟ وقتی شهر خودمان سنندج را می‌بینیم، در خیابان‌ها و کوچه‌های آن صدها کارگاه خصوصی کوچک وجود دارد، از مکانیکی و جوشکاری و نجاری گرفته تا صافکاری و نقاشی و سایر رشته‌های دیگر این کارگاهها ساعات کار مشخص ندارند و از امکانات زیستی، بهداشتی برخوردار نیستند، دستمزدها در آنها پایین است، قانون کاری که در این کارگاهها حاکم است

و باهم بحث و گفتگو کنیم و ما مسائل‌مان را مطرح کنیم و بتوانیم مثلاً تعاونی مصرف بوجود آوریم، تعاونی مصرفی که بتواند حداقل کمکی بکند به مسایل معیشتی ما و وسایل و ارزاق عمومی و مایحتاج عمومی ما را به قیمت دولتی در اختیارمان بگذارد. به محله‌های اطراف شهرمان نگاه کنیم، شهرسنندج هم اکنون نمونه بارزی است برای نشان دادن وضعیت مشخص ما کارگران، محلاتمان از عباس آباد تا کانی کوزله و تا حاجی‌آباد و زورآباد و تا دهها و صدها محله دیگر نمایانگر محرومیت ما از امکانات ابتدایی و اساسی زندگی هستند. حتی چند قطره آب برای تر کردن زبان خشکتان پیدا نمی‌کنید. برای صد و حتی دویست خانه یک شیر آب عمومی وجود دارد که برای یک سطل آب باید ساعت‌ها در صف ماندگار شوی که البته این درد و رنج بر دوش زنان و خواهرانمان می‌باشد. در خیلی از محلات آب لوله کشی وجود ندارد و مردم از چشمه و یا هر جای دیگری دچارش می‌شویم، نتوانیم سرکار برویم و نتوانیم پولی را هم قرض کنیم در انصورت باید از گرسنگی بمیریم و جان خود را از دست بدهیم، به این خاطر که در هیچ جایی اعتبار نداریم، کارفرما تا زمانی ما را می‌خواهد که به ما احتیاج داشته باشد. رفقای دیگرمان هم نمی‌توانند به تنهایی به ما کمک کنند چون اگر وضعیتشان خرابتر از ما نباشد، بهتر از ما نیستند و آنها نیز دست بگریبان ستم و استثمار هستند، بنابراین راه چاره چیست؟ ما می‌توانیم با جمع کردن پول‌های مختصرمان بطور ماهانه و یا مدت زمان‌های دیگری پولی جمع کنیم و در ضروری که احتیاج باشد، خود یا رفیق دیگری که نیازمند است از آن استفاده کنیم. می‌توانیم مقداری از این پول‌ها را به خانواده‌های ندار و بی‌بضاعت و خانواده‌هایی که بدهکارند کمک بکنیم. بیکاری واقعا از ما زهر چشم گرفته است و اگر کارفرمایی بما توهین کند، مجبوریم تحمل کنیم تا که اخراج نشویم و این دیگر احتیاج به توضیح ندارد. اکنون کارگر بیکار بی حد زیاد است و هر لحظه امکان دارد که کسانی که سرکارند تک تک بیکار شوند. ما اگر بتوانیم مقداری پول برای خودمان پس‌انداز کنیم در آن صورت می‌توانیم با مقداری از این پول، به رفقای بیکار و خانواده‌های ندار بی‌بضاعت کمک کنیم و اگر رفیقی در ساحت‌های دستش شکسته و پایش شکست کمکش کنیم. می‌بینید که تعداد زیادی از ما بی‌سوادند، دبلیش طولانی بودن ساعت کار است. اگر ما بتوانیم در هفته یکی دو روز و یا هروقت توانستیم رفقای را که سواد ندارند، سواد یادشان بدهیم و اگر سواد داریم مطالعه کنیم، بهتر اوضاع را می‌شناسیم. ما می‌توانیم

سازماندهی کارگری و معضل آکسیونیسیم

سهند حسینی

بحث در مورد سازماندهی کارگری به طور علی العموم را شاید بتوان با بحث در مورد انقلاب به طور علی العموم مقایسه کرد. برخورد به هر دو مقوله در چنین سطوحی به شدت ناروشن و اصولاً غیر مارکسیستی است. برای هر مارکسیست و کمونیستی هنگام برخورد به پدیده انقلاب فوراً برای تبیین و تحلیل دقیق و در نهایت نوع دخالتگری مشخص نسبت به آن، این سوالات روی میز قرار می گیرند. چه نوع انقلابی؟ با پرچم کدام جنبش طبقاتی؟ با کدام شخصیتها و چه نوع از رهبری؟ انقلاب دارای چه ماهیتی است؟ انقلاب چه هدفی را دنبال می کند؟ و سوالات بیشتری از این دست تا بتوان خصلت و ماهیت انقلاب مورد نظر را درک کرد. در مورد سازماندهی کارگری هم باید فوراً مشخص کنیم که در مورد چه نوع از سازماندهی کارگری بحث می کنیم. از منظر کدام سنت سیاسی به سازماندهی در میان کارگران فوکوس داریم. از منفعتهای کدام جنبش و گرایش طبقاتی و کارگری حرکت می کنیم و در نهایت سازماندهی در میان کارگران در خدمت به چه هدفی را دنبال می کنیم. سنتهای و جنبشهای متفاوت درون طبقه کارگر هر کدام برای نوع متفاوتی از سازماندهی در میان کارگران تلاش می کنند. اگر خود را متعلق به جنبش سوسیال دمکراسی بدانیم الزاماً از سنت سندیکالیستی سر در می آوری و با فرض گرفتن چهارچوب و قوانین موجود جامعه سرمایه داری نوع مشخصی از سازمان و تشکل توده ای را در میان کارگران دامن می زنی. اتحادیه سندیکا، انجمن صنفی و انواع دیگر از این دست تشکلهای که به نوعی اهداف سنت سندیکالیستی را نمایندگی می کنند به وفور وجود دارند. این نوع از تشکلهای که هر نوع از شکل و مختصات که ابراز وجود نمایند اما سرانجام هدفی جز رفرم و تعدیل فشار سرمایه و بهبود وضع زندگی در چهارچوب نظام بورژوازی را نمی توانند داشته باشند. به طور علی العموم سندیکالیسم ابزار چک و چانه زدن کارگر برای مناسب فروختن نیروی کارش است. که در خیلی از موارد بنا به شرایط و احوال، حتی از چنین امری هم عدول می کند و سرش را به سوی منفعت دولت و کارفرما و در کل سرمایه داران خم می کند. اروپا را به عنوان نمونه غنی از عملکرد جنبش سوسیال دمکراسی و سنت سندیکالیسم می توان به دست داد که بررسی آن در این مبحث نمی گنجد. سنت سندیکالیستی در ایران اما در موقعیت به شدت متفاوت تری قرار دارد. تاریخاً اینطور بوده است. جنبش سوسیال دمکراسی تاریخاً در ایران هیچوقت به عنوان جنبشی هژمونی یافته قرار نگرفته است و متعاقباً سندیکالیسم هم به عنوان سنت پایدار در درون طبقه کارگر ایران خود را نشان نداده است. در اینجا البته فقط برای روشن شدن بحث خلاصه وار گذری به سنتهای مختلف و فعال درون طبقه کارگر خواهیم زد. برای نقد سنت سندیکالیستی و گرایش رفرمیستی درون طبقه بی گمان به تحلیل جامع تر و با حوصله تری نیاز

تعاونی کار بوجود آوریم، تعاونی کاری که مشکلات ما را حل بکند، مثلاً اگر من نجار هستم و رفیقم احتیاج به نجار دارد، کارش را با دلسوزی و با کیفیت بهتری انجام دهم و با دستمزدی کمتر از بازار، کارش را تمام کنم و یا اگر آن رفیق نجار بود و من احتیاج به نجار داشتم، کمک کند می توانیم تعاونی های مصرف بوجود آوریم. تعاونی مصرفی که می تواند حداقل مشکلاتمان را حل کند، ما محتاج زندگیمان را به قیمت ارزان و رسمی و به نرخ دولتی در اختیارمان بگذارد.

در مورد بیمه بیکاری هم کمی صحبت کنم، بیمه بیکاری عبارت است از حقوقی که ماهانه از طرف اداره کار به کارگرانی که بیکار می شوند و یا اخراج می گردند پرداخت می شود. حق گرفتن بیمه بیکاری باید بتواند از اخراج کارگران بوسیله کارفرمایان جلوگیری کند. اکنون ببینیم چگونه است؟ طبق آمار سال ۱۳۶۷ که آمار رسمی است از اول فروردین ۶۶ تا آخر بهمن ماه ۶۷ که ۲۳ ماه می شود ده هزار نفر توانسته اند از بیمه بیکاری استفاده کنند. آیا واقعا فقط ۱۰ هزار بیکار داریم؟ خیر! واقعیت غیر از این است. این نشان می دهد که فقط ۱۰ نفر از حق بیمه می توانند استفاده کنند. چرا؟ بخاطر اینکه آنها در کارگاههایی هستند که مجوز کار دارند و بیمه هستند و شناسنامه کار دارند و به این خاطر از حق بیمه استفاده می کنند اما کارگر کشاورزی، فصلی، ساختمانی و کارگری که در کوره کار می کند و کارگری که در قالبی کار می کند از حق بیمه محرومند. حق بیمه بیکاری که ماهانه پرداخت می شود چیزی نیست که با رعد و برق آسمان و یا با زلزله آمده باشد بلکه چیزی است که ماهانه از حقوق خودمان کسر می شود. آن رقمی که حق بیمه پرداخت می کنند متوجه شده اند که از اول سال ۶۶ به این طرف ماهانه ۴۰ تا ۷۰ تومان از دستمزدشان کسر می شود و این مبلغ بر اعتبار بیمه بیکاری افزوده می شود پس در واقع اداره کار و بیمه اجتماعی و مسئولین مربوطه حالت بانک بخود گرفته اند و ماهانه مقداری پولی را از کارگران شاغل جمع می کنند تا اگر رفیقی بیکار شد و یا اخراج گشت، کمکش کنند، آن هم طبق شرایطی که به آن اشاره شد. خواست ما کارگران در مقابل بیمه بیکاری این است که بیمه بیکاری به تمام کارگران بیکار و تمام کسانی که آمده به کارند و سن آنها بالاتر از ۱۸ سال است داد می شود.

بیمه بیکاری شامل تمام کارگران خدماتی، کشاورزی، صنعتی، کارگران ساختمانی، فصلی و موقتی، کارگران کوره پزخانه ها و قالبیایی باشد و شامل تمام کسانی شود که برای تامین

هست. حتماً در فرصتهای مناسب لازم است به نقد این سنت و گرایش درون طبقه کارگر رفت. اما هر وقت از درجه جنبش رادیکال و کمونیستی طبقه کارگر به مسئله سازماندهی کارگری نگاه بیاندازی، پدیده ها، منفعتهای و اهداف و دورنمای فعالیت به شدت فرق خواهد کرد. مکانیسم فعالیت و مبارزه کارگر از کانالی کاملاً متفاوت تر گذر خواهد کرد که دیگر سندیکاهای و انجمن های صنفی نمی توانند آن نقشی را که در سنت سندیکالیستی داشته اند در اینجا هم داشته باشند. در جنبش کمونیستی اصولاً در سطح تئوری شورا به عنوان ابزار مهم دخالتگری مستقیم کارگر در سر نوشت خود مورد تأکید است و این تنها ابزار و تشکل توده ای کارگر است که دخالتگری اش را بدون هیچ روند بروکراتیکی تضمین می کند. تلاش کمونیستها اساساً متکی کردن سازمانهای توده ای کارگری بر سنت شورائی است. اما لازم به تأکید است دامن زدن به ایجاد شوراها به عنوان تشکل توده ای کارگری نیز نمی تواند تابع اوضاع و احوال مشخص و جغرافیای

زندگیشان نیروی کار خود را به فروش می رسانند.

برای تامین بیمه بیکاری ماهانه از دستمزدهایمان کسر نگردد. بیمه بیکاری فعلی بر مبنای حداقل دستمزد یعنی ۸۳ تومان پرداخت می گردد و بدون استفاده از مزایا و بن کارگری و می دانیم ۸۳ تومان فقط پول ۱۵۰ گرم چای و یا پول ۴۰۰ گرم قند و ۲۵۰ گرم روغن است. در صورتیکه بیمه بیکاری باید بتواند رفاه خانواده ۵ نفره را تامین کند و متناسب با نرخ تورمی باشد که در بازار وجود دارد. اشاره به بن کالاها کردیم، بن کالا از سال ۶۵ به بعد داده می شود و قرار بر این بود که به این وسیله سطح معیشت کارگران بالا رود. قرار بر این بود دولت کالاهای اساسی و ما محتاج عمومی مثل برنج، قند و چیزهای اساسی و ضروریمان را بپردازد و در مقابل آنها پول دریافت نکند. در مراحل اول این عمل شد اما بعد چه شد؟ بجای روغن و برنج، خمیر و مسواک داده اند! چرا اینطور شد؟ برای اینکه گویا کارفرمایان ناراحت می شوند چون حقوق زیادی پرداخت می کنند و این حقوق اضافی بپردازد! آیا واقعا اینطور است؟ آیا واقعا ماهی ۳۰۰، ۴۰۰ تومان یا ۷۰۰ تومانی که تازه کی ها می دهند، بخشی از دستمزد خودمان نیست! تازه اگر کارفرما آنرا پرداخت کند، آیا کلاه سرش می رود؟ ۷۰۰ تومان را با ساعات کار طولانی و کاهش دستمزدمان و کمتر کردن شرایط ایمنی کارمان و به صدها طریق دیگر از ما بازپس می گیرد، و نه تنها آن ۷۰۰ تومان را بلکه خیلی بیشتر از آن را از ما پس می گیرند و این عادت و قانون آنها است. خواست ما کارگران در مقابل بن کالاها این است که خارج از این که بن ها کی اعلام می شود و کی آورده می شود. مثلاً بن سه ماه سوم و چهارم در فروردین امسال داده شد و بن امسال هم معلوم نیست کی داده خواهد شد بن ها سر و عده و بموقع پرداخت کردند و مبلغ آن بر دستمزدمان اضافه شود و مبلغ آن بر دستمزدمان اضافه شود و کالاهای اساسی که نتوانند ما محتاج زندگیمان را تامین کنند. در اختیارمان قرار گیرند. در آخر تنها اینرا می گویم که ما اینجا حرفهایمان را می زنیم و بخوبی خواسته ایم مطرح می شود، اما هدف تنها گفتن و حرف زدن نیست، بلکه عمل کردن است و مبارزه برای دستیابی به خواسته هایمان، و در این راه اگر تشکلی نداریم از همین امروز دست در دست هم بگذاریم و تشکل بوجود آوریم و اگر صندوق نداریم، آنرا بوجود آوریم.

زنده باد اول ماه مه، روز جهانی کارگر

سیاسی مورد نظر نباشد. شوراهای کارگری در خلاصه به وجود نمی آیند. مولفه های متعددی می توانند چه به عنوان فاکتورهای مانع و چه به عنوان فاکتورهای پیش برنده دخیل باشند. فاکتور حکومتهای پلیسی و رژیمهای سرکوبگر، نبود شرایط انقلابی، نبود حضور اجتماعی کمونیسم، نبود آگاهی و آمادگی لازم و مولفه های دیگری که می شود به این لیست اضافه کرد می توانند به عنوان نیرو و ابزارهای بازدارنده و مانع در برابر ایجاد شوراهای کارگری بر شمرند. اما وجود یک شرایط انقلابی، تضمین و برپایی جنبش مجامع عمومی کارگری، حضور گسترده کارگران در میدان مبارزه، ارتباط فعال شبکه ها و محافل کارگران پیشرو، حضور رهبران و آژیناتورهای تیزبین و دخالتگر کمونیست و وجود کمیته های کمونیستی، از مولفه های هستند که بستر مناسب برای ایجاد شوراهای کارگری و سنت شورایی را ممکن می سازند. انقلاب ۵۷ نشان داد که با چه سرعتی شوراهای کارگری و در بیشتر مواقع به صورت خودجوش ایجاد می شوند. ←

در تمام مسائل مربوط به سرنوشت خود و جامعه دخالت می کنند و نوعی دخالتگری مستقیم احاد طبقه کارگر را تضمین می کنند که در هیچ نوع از تشکل و سازمان توده ای دیگر این امر ممکن نخواهد بود. انقلاب 57 ایران را به عنوان یکی از نقطه عطفهای سنت شورایی می توان در نظر گرفت. همین امر و قدرت سنت شورایی در میان طبقه کارگر ایران باعث شد که حتی با شکست انقلاب هم، دولت ضد انقلاب اسلامی نتواند با نهایت سرکوب و خفقان پلیسی، کارگران را به زانو در آورد و بی دلیل نبود که تلاش کرد حتی با زور سرنیزه هم شده تشکلهای دست ساز خود را که همان شوراها ی اسلامی بودند به کارگر حقه کند. طبقه کارگر ایران هیچوقت تسلیم این امر نشد و اعتراض را در طول این چند دهه از کانالهای دیگری دنبال کرده است. سرکوب و تعرض به ابتدائی ترین آزادی ها و ممنوع کردن هر تشکل و سازمان توده ای کارگری یکی از خصلتهای پایدار و ویژگی برجسته رژیم سرمایه ایران است. نیاز سرمایه به کارگران و کارگر خاموش چنین خصلت و ویژگی را در تمام دولتهای سرمایه در ایران نهادینه کرده است. این روند و رویکرد رژیم سرمایه ایران حتی سنت سندیکالیستی را با وصف اینکه سنتا چهارچوب نظام را فرض می گیرد شامل می شد و این مسئله حداقل برای این چند دوره از حیات بعد از انقلاب باعث آچمز شدن سنت نامبرده شد. برای جنبش کمونیستی هم راهی جز به رسمیت شناسی شرایط جدید نبود. اما ساختار و دینامیسم طبقه کارگر برای این جنبش درجه های دیگری از فعالیت و نوع ویژه ای از ابزارها که دخالتگری و اعتراض و مبارزه طبقه کارگر را ممکن کند هنوز وجود داشت. دامن زدن به جنبش مجامع عمومی در میان کارگران چنین امکانی بود. در هر شرایطی و با هر درجه از سرکوب به دلیل شرایط اجتماعی کار، به دلیل بافت اجتماعی و حتی نیاز کار به کار اجتماعی کارگران هیچی رژیمی به صورت فیزیکی نمی تواند و ممکن نخواهد بود که کارگر را به صورت منفرد در آورد. این حکم شرایط کار در نظام سرمایه داری را بر خود دارد. برای جنبش کمونیستی با علم و آگاهی بر تلاش های سرمایه در ایجاد تفرقه و چند دستگی در میان کارگران و تقسیم کارگر بر اساس جنسیت، مذهب و قومیت و تمام این تلاشها را ضربه در شرایط سرکوب و خفقان کنیم، آگهی کامل داشتند اما با تمام این اوصاف هنوز کمونیستها بر این مسئله به درستی تاکید داشتند که تنها اتکا بر جنبش مجامع عمومی کارگران است که قدرت سازمان دادن اعتراض و مبارزه این طبقه را چه در مبارزات روزمره و رفاهی و چه در مبارزات رادیکال و سیاسی را دارد. مجمع عمومی سنگ بنای دخالتگری کارگر در هر پدیده اطراف محیط کار و زندگی اش است. دخالت کارگر در سرنوشتش را تضمین می کند و می تواند مادرو پایه هر نوع تشکل توده ای محیط کار کارگر باشد. کارگری که در طول و زمان کار در کنار هم سرنوشتان خود در تولید اجتماعی شرکت دارد. در کنار هم روی یک میز غذاخوری قرار می گیرند. در محیط و محله هرروزه همدیگر را ملاقات می کنند. در شبکه ها و محافل قاعدتا حضور به هم می رسانند و این طبیعی ترین زندگی این طبقه است. گرفتن چنین امکان طبیعی برای هیچکس ممکن نیست و همین امر اهمیت نقش مجمع عمومی را به عنوان

احوال موجود برای پیشبرد یک آکسیون موفق موثر خواهد بود. یک آکسیون کارگری موفق بدون شک نقش مهمی در ایجاد اتحاد و ادامه کاری و رسیدن به مطالبات کارگری خواهد داشت و این امر بدون دخالتگری هر لحظه سازماندهنگان کمونیست و همچنین نقش رهبران عملی و علنی کارگران در هر لحظه از پروسه و پیچیدگیهای آن آکسیون موثر و ضروری است. اما آکسیونیم دقیقاً در نقطه مقابل چنین پروسه ای قرار می گیرد. آکسیونیم آن عمل و تظاهری است که یک جریان و سازمان خارج از متن یک مبارزه ادامه کار طبقه کارگر به نیروی خود افراد جریان و سازمان نامبرده ایجاد شود. آکسیونیم بیشتر پدیده ای نمایشی و پر زرق و برق سازمانهای پوپولیستی و سنتی چپ است که فقط به درد خوراک تبلیغاتی این جریانات می خورد و مطلقاً تاثیر در مبارزه و اتحاد طبقه کارگر ندارد. بی ربطی دوری این جریانات و احزاب از طبقه کارگر پدیده آکسیونیم را نهادینه و به یک خصلت پایدار در آنها تبدیل کرده است. دنباله روی صرف از هر اعتراض خیابانی، دنباله روی از آکسیونهای خودجوش کارگری، همراهی کردن و ادغام در هر اعتراض ارتجاعی به صرف اینکه تعدادی از مردم در آن شرکت کنند جلوه های دیگری از آکسیونیم هستند که وجه مشخصه قریب به اتفاق جریانات چپ غیر کارگری هستند.

این پدیده متاسفانه به سبک کار غالب بخش وسیعی از فعالین کارگری و چپ که در نهادها و تشکلهای خارج از محیط کار در داخل ایران فعال هستند هم تبدیل شده است. کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، اتحادیه آزاد کارگران و دهها کمیته و نهاد فعال دیگر چه در گذشته و چه در حال حاضر اقدام به انواع حرکتها و اعتراضات آکسیونیمیستی خارج از بطن شرایط تولید و محیط کار و زندگی کارگر می زنند که به اندازه سر سوزنی در تغییر شرایط و بهبود زندگی و ایجاد اتحاد در میان طبقه کارگر را ندارد. به جای کارگر اعتراض می کنند، به جای کارگر جشن و مراسم اول مه را در دستها و کوههای سر به فلک کشیده برگزار می کنند و یا در بهترین حالت در یک اقدام چند دقیقه ای با حضورشان در خیابانی و یا مرکز شهری ابزار و جود علنی می کنند و روز بعدش دهها نفر دستگیر می شوند. با تعرض و زندانی کردن این فعالین از کارگر چنان زهر چشم می گیرند که تا او باشد فکر اعتراض و ابزار اعتراض علنی به سرش نزنند. به جای کارگر در جمعهای محدود خودشان مجمع عمومی برگزار می کنند و اندر فواید اتحاد و همبستگی سخن سرایی می کنند بدون اینکه تا به حال منشاء ایجاد یک تشکل و اعتراض ادامه کار محیط کار باشند. تمام اینها و چندین برابر نمونه های دیگر از جمله جمع آوری امضاهای اعتراضی نمادین بر علیه تعیین حداقل دستمزدها و دادن هشدار و التیماتومهای خارج از توان و جبه مبارزاتی و خیلی نمونه های دیگر، همه و همه جلوه هایی از حرکتهای آکسیونیمیستی هستند که خارج از یک مبارزه ادامه کار کارگری هستند. این نوع از مبارزات نمی توانند تاثیری در تغییر و بهبود سرنوشت طبقه کارگر داشته باشند اما می توانند مبارزه اصیل کارگری را به حاشیه برانند. می تواند برای یک کمپین تبلیغاتی مفید باشند اما برای مبارزه برای یک انقلاب کارگری کمونیستی به هیچ وجه نه جنبش کمونیستی، فعالین، رهبران و سازماندهنگان سوسیالیست درون طبقه کارگر لازم است بیکار دیگر نقد و تعرضی تئوریک را به پوپولیسم و سبک کار آکسیونیمیستی را در اولویت کار خود قرار دهند. بدون سازمان دادن چنین تعرضی این سنت دامنه دارتر خواهد شد و این برای مبارزه و سازمانیابی طبقه کارگر مضر و سمی خواهد بود.

ابزار دخالت کارگر در چنین شرایطی صد چندان می کند. اما در همین فرصت می خواهم به چند بدفهمی که معمولاً در دوره ها گذشته دامن زده شده است، به صورت گذرا اشاره ای داشته باشم. تلاش می شود که بحث سنت شورایی و سندیکالیستی را به عنوان آلتر ناتوو هم بیاورند به طوریکه سنت شورایی را مختص به دوران انقلابی و سنت سندیکالیستی را در شرایط متعارف و آرام سیاسی مد نظر قرار می دهند. این تصویر چپ رفرمیسم و سندیکالیست است که می خواهد طبقه را از تقابل سنتهای و گرایشهای موجود در طبقه کارگر تهی نماید. قطعاً این تصویری به شدت غلط است و همچنانکه در بالا هم اشاره کرده ام سندیکالیسم و جنبش شورایی سنت و سبک کار سنتهای متفاوت و عملاً در تقابل با جامعه هستند. سندیکالیسم سنت جنبش سوسیال دمکراسی است و شورا سنت جنبش کمونیستی طبقه کارگر است. مسئله دیگر این است که در برخورد به سندیکاهای موجود و فعال در جامعه بعضاً به نگرشی دامن زده می شود که انگار کمونیستها عموماً مخالف با ایجاد هر نوع سندیکایی هستند و عملاً در جهت تخریب سندیکاهای موجود اقدام می کنند. این نگرش هم به شدت غلط است و با اینکه جنبش کمونیستی به شدت سنت سندیکالیستی را به نقد می کشد اما در هیچ شرایطی هر خشتی را که کارگر روی خشت دیگر گذاشته باشد را نابود نمی کند و به ویژه در شرایط و اوضاع و احوال ایران که حتی اتحاد نیم بند کارگران خود غنیمی است و ایجاد هر تشکل توده ای مستقل از دولت و کارفرما با نیروی خود کارگران از اولویتهای هر فعال و سازمانده کمونیستی است. تجربه مبارزه چند دهه گذشته در بیشتر مواقع حاکی از دخالتگری همین فعالین در امر سازماندهی نوعی از سندیکا و تشکلهای صنفی دیگر که به نحوی در امر اتحاد و سازماندهی در درون طبقه کارگر موثر بوده است دخیل بوده اند.

معضل آکسیونیم

با هر درجه از بیشتر شدن شکاف در میان طبقه کارگر و احزاب و سازمانهای چپ در ایران پدیده آکسیونیم از بخت و اقبال بهتری بر خوردار خواهد شد. اگر قبلاً نماد فعالیتهای آکسیونیمیستی در چپ ایران سازمانها و احزاب پوپولیست و غیر کارگری مانند پیکار، رزمندگان و چریکهای فدائی بودند اما متاسفانه در اوضاع کنونی این پدیده همه گیر تر شده است و به شاخص و سبک کار قسمت اعظم اپوزسیون چپ ایران تبدیل شده است.

برای روشن شدن مسئله لازم می دانم دو مسئله را در اینجا یادآوری و از هم تفکیک کنم. یکی اینکه آکسیون اعتراضی، اعتصاب، تظاهرات و هر اقدام مبارزاتی علنی برای طبقه کارگر می تواند ابزاری مهم برای ابراز اعتراض و مطالبه اش باشد. کمونیستها و فعالین سوسیالیست قطعاً لولا و پای ثابت هر آکسیون و مبارزه علنی کارگران برای به دست آوردن خواستها و مطالبتهشان هستند. برای آژیتاتورهای پرولتری و کمونیستهای فعال درون طبقه شاید لازم به یادآوری نباشد که هر آکسیون اعتراضی گذشته، حال و آینده ای دارد که کل پروسه آن نمی تواند خارج از توازن قوای موجود در جغرافیای سیاسی محل آکسیون باشد. نقش آژیتاتورهای پرولتری و کمونیستهای دخیل در سازمان دادن آکسیون در تشخیص شرایط و اوضاع و

کارگران و دو نظریه در مساله افزایش حداقل دستمزد ها؛ کدام راه را باید رفت؟

اسد گلچینی

سوالات مهم و محوری در مورد تعیین حداقل دستمزد ها در جامعه و برای طبقه کارگر مطرح است. در این مورد مشخص اکنون دیگر نظرات چپ و راست آنچنان بهم ریخته است که دو وظیفه مهم را در این مورد به هر فعال و رهبر و تشکل و در کل جنبش کارگری پیشنهاد میکند. امسال بحث و کمپین های مختلف در مورد مساله دستمزد ها بر دو محور "افزایش دستمزد ها به نسبت تورم و تامین خانواده کارگری" و "افزایش مبلغی دستمزد ها" مثلا دو میلیون تومان و یک میلیون و نیم و امثالهم قرار گرفت. نظریه دوم یعنی افزایش مبلغی حداقل دستمزد ها در میان طیف مذکور غالب بود. گروه هایی هم که در بین این دو نظریه قرار گرفتند عملا نظریه غالب را پذیرفتند و خنثی بودند.

ابتدا باید بر این مساله تاکید کرد که در هر زمان و شرایطی کارگران و جنبش کارگری بنا به وضعیتی که دارند میتوانند و لازم است به ابزارها و روشهایی که فکر میکنند راهی برای پیشروی و قدرتمند شدن بیابند و به آن دست ببرند و به تجربه آن ها هم بپردازند اما کار بخش آگاه و بویژه کمونیستهای طبقه کارگر نشان دادن از پیشی ضرر و زیان هر راه حلی در مبارزه کارگران و آینده آن است.

جنبش های کارگری در هر کشوری موقعیت و تجارب متفاوتی دارد اما یک مکانیزم و یک رابطه که بر اساس منافع دو طبقه پرولتاریا و بورژوازی استوار است مخرج مشترک این طبقه و مبارزه سیاسی و طبقاتی اش برای مبارزین این راه است. تجربه ایران متاسفانه و مانند بسیاری مسایل انگار "متفاوت" است. اساس مساله در تحقق هر مطالبه ای کوچک یا بزرگ برای طبقه کارگر و جنبشش راه میان بری ندارد و تا کنون هم چنین اتفاقی نیفتاده است. آنچه طبقه کارگر و جنبش آن در توان دارد میتواند از آن در این مبارزه برای پیشروی و تثبیت مطالبات و تحمیل آن بر طبقه سرمایه دار استفاده کند و بالعکس آن هم صادق است. تجربه جنبش کارگری در ایران و گروه و سازمان و احزاب کمونیست و فعالین آن بنا به تحلیل های مختلف که نشأت گرفته از جنبشهای دیگر اجتماعی و اساسا خرده بورژوازی و پوپولیستی است در زمینه مبارزه برای افزایش دستمزد ها یکبار دیگر طبقه کارگر را و مبارزینش را در برابر یک انتخاب مهم قرار داد. آشفتگی کنونی در این مبارزه اگر از سویی نشان از حضور و اعتراض بسیار گسترده طبقه کارگر دارد و هر دستاوردی ناشی از این است، اما از سوی دیگر قطب نمایش بر اساس منافع خود این طبقه و سامان دادن به یک جنبش نیرومند مطالباتی که قادر به تثبیت سنت های اجتماعی و مکانیزم های واقعی مبارزه اش باشد نیست. مبارزه برای افزایش دستمزد ها و تعیین حداقل دستمزد ها در هر شرایطی تا هم اکنون و بنا بر

سوخت و ساز فروش و خرید نیروی کار تابع یک زور آزمایی برای هر دو طرف و سازمان یافته و سیستماتیک در یک جامعه سرمایه داری در ایران بوده است. اما این روند با روی آوری به کمپین افزایش مبلغی دستمزد ها در این سال قیچی شد و مطالبه افزایش دستمزد به سطح دو میلیون تومان و امثالهم، جای آن را گرفت. مساله ظاهرا ساده است و تفاوتی در کار نیست اما این مطالبه و سقوط و اعلام این مساله به عنوان "پیشروی" یک عقب گرد دیگر بر جنبش کارگری ایران است که در حال ساختن پایه هایش است که در غیاب یک جنبش مطالباتی قابل پیگیری توده گیر قادر به هیچ پیشروی نیست.

رابطه دولت، طبقه سرمایه دار با کارگران در این مورد

دولت و دستگاه شورای عالی کارش که همیشه تنظیم این رابطه در مورد تعیین حداقل دستمزد ها را به عهده داشته است به اصطلاح بر اساس مساله توری که خود همواره رقمش را تعیین میکند مساله تعیین حداقل دستمزد ها را تعیین کرد. 25 درصد اضافه دستمزد اعلام شد. هزینه زندگی برای 40 میلیون کارگر در ایران که میتوان گفت رسما بیست و پنج درصد از آنها هم شامل افزایش حداقل دستمزد ها بر اساس قانون کار نمیشوند، همه با هم باز هم چند برابر زیر خط فقر قرار دارد. به جرات میتوان گفت که موج گسترده و رو به افزایش اعتراض کارگران به این وضعیت بویژه در بخشهای تعیین کننده در اقتصاد و بخشهای متشکل، تاثیر قاطعی بر روند تصمیم گیری و در صد افزایش حداقل دستمزد ها برای امسال بود. سوال محوری برای طبقه کارگر و رهبران و تشکل های کارگری و همه دست اندکاران مسایل و مبارزات کارگری این است که کدام سیاست و روش و فعالیتی را باید دنبال کرد که طبقه کارگر در بازار کار نیروی کارش را به بهترین شیوه به فروش برساند؟ طبقه کارگر چگونه قادر میشود از هر لحاظ سطح زندگی و استاندارد بالایی از زندگی امروزی و شایسته را نه تنها بخواهد، نه تنها فراهم کند، بلکه بعنوان روشها و سنت هایی قابل تعمیم و قابل استفاده و امیدوار به تحقق آن در شرایط همین امروز ایران مبنی قرار بدهد؟ تجربه مباحثات جدل ها و روند واقعی تعیین حداقل دستمزد ها درس بسیار ارزنده و مهمی را به اثبات رساند که بررسی و نقد آن بطور قطع در انتخاب درست در مبارزه طبقه کارگر موثر خواهد بود.

افزایش دو میلیون تومانی دستمزد ها با افزایش دستمزد ها بر اساس تورم

یک سوال محوری و تعیین کننده در مباحثات و طرح های پیشنهادی در میان کارگران و تقریبا همه گروه ها و سازمانها احزاب و فعالین کارگری اعم از دولتی، غیر دولتی و اپوزیسیون در داخل و خارج بر این اساس متمرکز شد. پیشنهاد کارگران پتروشیمی و یا برخی از کارگران زندانی برای تعیین دستمزد ها بر اساس دو میلیون تومان با حمایت های مختلفی که شد نسبتا فراگیر شد. این مباحثات حتی به هر دلیلی که اساسا ریشه در حضور کارگران و مطالباتشان دارد به سطح رادیو تلویزیون های دولتی در ایران کشیده شد. دقیقا سازمانهای کارگری دولتی به اظهار نظر در این مورد پرداختند. طیف های متنوع و بسیار متجانس

طرفدار دو راه حل مختلف شدند. یکی افزایش دستمزد ها بر اساس تورم و تامین خانواده کارگری، و دیگری افزایش دستمزد ها به نسبت یک میلیون و پانصد و هفتصد و دو میلیون تومان. همه سازمانها و احزاب چپ و کمونیست تا خانه کارگر و شوراهای اسلامی و انجمن های صنفی در این مباحثات اظهار نظر کردند. اینکه هر کدام بر اساس چه مبانی سیاسی و تحلیلی از اوضاع به این طرح ها سمپاتی نشان دادند البته که مساله ای مهم است. تا جایی که به سازمانهای خانه کارگر و انجمن های صنفی و دولت بر میگردد مساله حفظ نیرو و تامین منفعت نظام و رژیم جمهوری اسلامیان است که در عین حال توجه به نارضایتی بسیار گسترده در میان کارگران و مطالبات آنها هم تعیین کننده بود. این ها همچنان سکاندار در تحرکات کارگری هستند و یا در واقع حرف آخر را آنها فعلا میزنند. به نسبت سازمانهای سیاسی و گروه های اپوزیسیون هم تحلیل در مورد روند بحران، تاثیرات آن و حتی کش دادن مساله تا فروپاشی نظام و تعیین استراتژی برای نیروی سازمانی و سمپات و ... همه در کار بودند. بخشهایی واقع بین تر در جنبش کارگری البته دنبال این "کمپینها" نرفتند و شعارهای توخالی و در واقع نظریه افزایش مبلغی حداقل دستمزد ها آنها را مجاب نکرد. کمپین و شعار بدون پایه و سازمان واقعی برای یک مبارزه رو در رو دقیقا نتیجه ای خواهد داد که اکنون به آن رسیده ایم، یعنی دولت و سیستم تعیین میکنند که دستمزد ها چه مقدار است! و به یک معنی مکانیزم تعیین حداقل دستمزد ها اساسا بر همان پایه همیشگی قرار داشت. این واقعیت که جنبش کارگری قدمهای بسیار مهمی برای تعیین بخشی به خود میدهد بدون تردید بسیار موثر هستند. این واقعیت که صد ها فعال و رهبر و تشکل کارگران و شبکه های مختلف کارگری در تلاشی دائمی برای بهبود وضعیت و شرایط مبارزه خود هستند واقعیتی امروزی است که ساهاست طبقه کارگر از آن بی بهره بوده است. بویژه در بخشهایی که آگاه به منافع و مطالبات خود هستند برای هر گونه پیشروی حیاتی است. اما جنبش کارگری بدون داشتن مطالبات و خواست روشن و قابل پیگیری و توده گیر و قانع کننده برای کارگران و همچنین قابل تحمیل بر دولت و سرمایه داران نمیتواند اصلا جنبش بشود، نمیتواند با قدرت و سازمان در هم تنیده سرمایه داران مقابله کند و اساسا بر دایره بسته ای به وضعیتش قناعت میکند. جنبش کارگری در ایران بالقوه قابلیت بیرون رفتن از چنین وضعیتی را از خود نشان داده است. فاکتورهای بسیار مهم و تعیین کننده ای که مبارزات و اعتراضات کارگری را ممکن میکند همه مساله است. ممکن است اغراق باشد اما هزار بار باید بر این واقعیت تاکید کرد تا دنیای بشدت دور شده سازمانهای بویژه چپی با عادات و روشهای مستاصل و کمپینی و بخود مشغول را تا جایی که ممکن است متوجه مکانیزم واقعی که کارگران در مبارزه دارند کرده، حداقل برای اینکه در مسیر این جنبش بود!

تعیین حداقل دستمزد ها بر چه اساس

آن بخشی از صاحب نظران و سازمانها و پیام و اطلاعاتی های احزاب و گروه ها که به افزایش دستمزد ها بر اساس دو میلیون تومان و امثالهم روی آوردند و نوشتند و استدلال کردند بیش از بیش به دامان آشفتگی و استیصال و کار مناقصه ای معتقد شدند. تلاشی که بیش

از 30 سال اساسا کمونیستها در راس مبارزه طبقه کارگر بر اساس یک سیستم قابل پیگیری و علمی به یکباره به هوا رفت. سالهای قبل هم طرح و روشهایی مبلغی افزایش حداقل دستمزد ها به شکل بشدت حاشیه ای وجود داشت اما سال 92 بخشهایی از کارگران و تشکل های مختلف و طیف مختلفی از چپ به این روش معتقد شدند. معلوم نیست چرا دو میلیون؟ چرا سه میلیون و چهار و پنج نه؟ معلوم نیست اگر امروز حداقل دستمزد ها دو میلیون شد و قیمت گاز و برق 25 و 30 درصد افزایش یافت، پارانها ها قطع شد و کمک های جنسی هم همانطور که بتدریج قطع میشود ادامه پیدا نکرد، سال 93 طرح این بخش برای افزایش حداقل دستمزد ها چه خواهد شد؟ این کمپین چه نقشه دیگری دارد؟ نرخ فروش نیروی کار طبقه کارگر را اینبار چگونه به مناقصه میگذارند؟ تا سال آینده و اساسا در طول سال 93 تا فصل کمپین ها و مباحثات بر اساس دستمزد چه میکنند؟ مطالبه جنبش کارگری در این مورد تعطیل میشود؟ آن بخش از کارگران و فعالین کارگری و سازمانها و گروه ها و ... که بنا به دلیل طرفدار این نظریه شدند یکبار دیگر باید سراپای روش و سیاست خود در مورد جامعه سرمایه داری و مکانیزم مبارزه طبقه کارگر در آن را باید مرور کنند! این رمز و راه ساده تری برای ارائه یک راه حل منطقی در این مورد است. واقعیت این است که این بخش از کارگران و این چپ علیرغم هر ادعایی، اعم از ادعای رادیکال، بنیاد فکری و عملی اش به یکباره حتی در مقابل روش جا افتاده تری که دولت و فوآینش نتوانستند آنرا کنار بگذارند فرو ریخت. نظریه و سیستم تعیین افزایش حداقل دستمزد ها بر اساس مبالغ پیشنهادی دارای ایراد اساسی در برسمیت شناسی جامعه سرمایه داری ایران است. این روش غیر علمی و غیر منطقی را کسی نمیتواند مینایی برای مبارزه بگذارد و قبول کند. میشود در یک معامله و در اوج استیصال به چنین خودکشی دست زد، آنچه که معمولاً سازمانها و گروه هایی که بر اساس شعار و کمپین و دنیای مجازی در ایران به کار مشغولند (خارج از ایرن فعلا پیش کش). استراتژی چنین راه حلی بر اساس بلیط بخت آزمایی است و مکانیزم آن است تا یک مبارزه طبقاتی و ابزارهای مهیا شده برای آن. این راه و روش خرده بورژوازی و مردمی مستاصل و "مغازه دارانی" ناراضی که همیشه در رقابتند را میتوان بخود جلب کند و هر چه هست ربطی به مبارزه واقعی کارگران ندارد که بعد از چند صد سال و بیش از صد سال گذشته از حضور فرموله جنبش مطالباتی و راه حل های تحقق آن بوسیله کارگران، هنوز هیچ بخش از طبقه کارگر در دنیا با این همه پیشرفت در همه زمینه ها قادر به انجام 20 ساعت کار در هفته با تامین دستمزد ها برای زندگی شایسته و بهره مند از امکانات امروزی نیست! تجربه ایران از نظر پیشنهاد کنندگان و حامیان افزایش دستمزد بر اساس مبالغ تعیین شده تیر به پاهای لنگ جنبش کارگری حداقل در این مورد است.

مبنا چه باید باشد

طبقه کارگر با مبارزه و تجارب جهانی اش به این دستاورد مهم رسیده است که حداقل دستمزد هایش را بر سطح تورم و تامین هزینه زندگی خانواده کارگری طلب کند و تثبیت کند. حتی بر اساس سطح مبارزه و تجربه طبقه کارگر ایران، ماده 41 قانون کار جمهوری

اسلامی این را برسمیت شناخته است که سطح دستمزد ها بر اساس تورم و تامین خانواده کارگری باید باشد! آیا این امر چه وقت ممکن میشود؟ تمام مساله و امر طبقه کارگر و مبارزینش است. همه مساله بر سر این است که چگونه دولت و طبقه سرمایه دار ایران را پای میز مذاکره با کارگران کشاند و مستقیماً نرخ فروش نیروی کار را بر این اساس تعیین کنند. این پیشرفتی عظیم در تشکل یابی مستقل کارگران و در توازن قوای بین این دو طبقه است. تمام برنامه های کمونیستی که در 30 سال گذشته بخش بسیار بزرگی از فرهنگ چپ را در بر گرفته معتقد به همچنین مطالبه ای در مورد تعیین حداقل دستمزد ها و مکانیزم تعیین آن بوده است. کمونیستها در ایران حداقل حول این مطالبه متحد بودند و به درست مطالبه تعیین حداقل دستمزد بوسیله نمایندگان کارگران، تشکل های کارگری و افزایش اتوماتیک دستمزد ها به نسبت بالا رفتن تورم و ... را تاکید کرده اند. کارگران نباید از این مطالبه و راه و روشهای تحقق آن عقب کشیده شوند و عقب بنشینند، نکته اصلی همین است. افزایش دستمزد ها بر اساس مبلغ های تعیین شده و پیشنهادی همه اینها را دور زد. در این مورد حداقل بیشتر نشان داده شد که انگار همه چیز در ایران رنگ کمپین و شعار مرحله ای به خود گرفته است و در هر دوره موضوعی و مساله ای میتواند طرح شود. زندگی و مبارزه چپ در داخل و خارج که خیلی با هم عجیب است و در این مورد خیلی منطبق بود. زندگی سیاسی کمپینی از "همه نوع" در خارج کشور هر چه بیشتر در داخل هم جذابیت پیدا میکند. به جای کار حقیقی زندگی کمپینی و شعاری سر نوشت تعداد بیشتری را دارد رقم میزند. طرفداران تعیین حداقل دستمزد ها بر اساس مبلغ تعیین شده و پیشنهادی در هر دوره چه کمپینی برای سال آینده دارند؟ مساله کارگران و نفس مبارزه کارگران تماماً در مقابل این نظریه است.

افزایش دستمزد ها بر اساس تورم بخشی از یک جنبش مطالباتی کارگران است

کارگران و تشکل و فعالینشان به درست راه دیگری غیر از راه انداختن و گسترش جنبش مطالباتی ندارند. افزایش دستمزد ها و تعیین حداقل دستمزد ها هر ساله بخشی از این جنبش است. جنبش کارگری بدون یک جنبش مطالباتی معنایی ندارد. طرفدار نظریه افزایش حداقل دستمزد ها بر اساس مبلغ های تعیین شده، و معلوم نیست از طرف چه کسانی باید اجرا شود و چه مکانیزم و توانی قرار است آنرا متحقق کند؟ مثلاً خانه کارگر و صادقی که امسال طرفدار یک میلیون و نیم تومان برای دستمزد کارگران بود؟! یا؟ واقعیت این است که این نظریه انحرافی بر حساسترین مطالبه کارگران و مکانیزم مبارزه کارگران برای بهبود زندگی نه تنها برای ده میلیون از کارگران ایران که مثلاً شامل قانون کار میشوند بلکه برای چهل میلیون نفر کارگر خط پلان کشید. افزایش اتوماتیک دستمزد ها بر اساس بالا رفتن تورم! این مطالبه مهم کارگران ایران است. از این مطالبه بهر بهانه و تحلیلی بورژوازی و بر اساس افق و آرمان جنبش های خرده بورژواها و روشنفکران نشان در مبارزه با استبداد و حکومت اسلامی نباید دست کشید. تاکید بر ساختن خشت روی خشت جنبش کارگری در مسیری که کارگران و رهبرانشان و تشکلهايشان در محل های کار

در سطح محلی و سراسری در آن قدرتمند میشوند حیات و ممت طبقه کارگر است. کمونیستها راهی جز این و تحقق قدم به قدم این مسیر ندارند. کارگران بهر اندازه تحت تاثیر افکار و عملکرد های فعالیت و مبارزه خرده بوژیایی باشند میتوانند تاثیر بگیرند. این تاثیر را خوشبختانه و تا جایی که شعار و کمپین های این جنبی برای افزایش دستمزد ها کسی را قانع و مجاب نمیکند میتوان بیشتر خنثی کرد. مکانیزم کارگران در جامعه سرمایه داری ایران برای افزایش دستمزد ها در فروش نیروی کار را نمیتوان به دوره فئودالی برگرداند. نمیتوان بر اساس باب اجاره قانون نوشت! جمهوری اسلامی را کارگران در همان دهه اول حاکمیتش به عقب راندند و قانون کار اجاره ای را به زباله دان انداختند. جنبش کارگری با همه دستاوردهایش، زندگی و هزینه زندگی کارگران و مکانیزم شناخته شده و تثبیت شده در جهان برای حتی افزایش دستمزد ها بر اساس تورم را به قانون فوق ارتجاعی و مستبد جمهوری اسلامی تحمیل کرد. فرا تر از همه اینها کارگران در یک جنبش مطالباتی رشد یافته و قوام گرفته کماکان باید خواستار حضور نمایندگان واقعی شان برای تعیین حداقل دستمزد ها باشند. و در شرایط قدرتمند تری باید نمایندگان کارگران تعیین حداقل دستمزد ها را اعلام کنند. نظریه هایی که کارگران را میخواهد با شعار و کمپین راضی نگهدارد از مبارزه چریکی عقب تر است. متأسفانه نمونه ها در این زمینه کم نیست. سالهاست که نه در دنیای واقعی بلکه در دنیای مجازی میشنومیم و میخوانیم که "اگر دستمزد ها را و مطالبه ما را ندهید به خیابان ها خواهیم آمد" و یا اگر به ما جواب ندهید با پاسخ ما روبرو میشوید" و ...

آیا این چنین شعار ها و بیاناتی هر چند بسیار قهرمانانه و جسورانه باشد و از طرف هر سازمان و جریانی در داخل و خارج باشد متناسب با کمپین افزایش دستمزد ها بر اساس یک میلیون و دو میلیون و فردا پنج میلیون نیست؟ این روشها نیازی به دست بردن و وارد شدن به یک سیستم برای جنبش کارگری و مطالباتش ندارد. سال آینده هم این فعالیتها مانند گذشته ادامه پیدا میکند. واقعیت این است که مبارزه کارگران و طبقه کارگر در ایران بر مکانیزم واقعی مبارزه ای طبقاتی و رو در رو از طرف سازمانهای متحد و مصمم سیاسی و صنفی کارگران و جنبش مطالباتی آنها ممکن میشود، وجود جنبشی که کماکان شعار هایی این جنبی را بر منطبق مبارزه طبقاتی اش مثلاً در زمینه مساله افزایش دستمزد ها دارد:

تعیین حداقل افزایش سالانه نرخ دستمزد ها از طریق مذاکره جمعی نمایندگان تشکل های کارگری در مقیاس سراسری با نمایندگان سراسری کارفرمایان و دولت

تعیین حداقل دستمزد ها توسط نمایندگان کارگران

بالا رفتن اتوماتیک حداقل دستمزد ها به نسبت تورم

مزد برابر برای زنان و مردان در ازا کار مشابه

چند بند از بخش مطالباتی "برنامه یک دنیای بهتر"

درباره خطر آکسیونیسیم در حوزه‌های حزبی

منصور حکمت

آکسیونیسیم یکی از جلوه‌های اصلی سبک کار پوپولیستی است. منظور ما از آکسیونیسیم عملگرایی محدود و تنگ‌نظرانه در کار سیاسی و تشکیلاتی است. تظاهرات، تحصن، اعتصاب، کم‌کاری و نظایر اینها اشکال شناخته شده آکسیونهای مبارزاتی هستند. آکسیونیسیم آن انحرافی است که اینگونه اقدامات و اشکال مبارزاتی جدا از متن یک مبارزه ادامه‌کار سازمانی و طبقاتی و جدا از چهارچوب یک برنامه مبارزاتی مشخص را به هدفی در خود تبدیل میکند.

دوران پس از قیام تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ ناظر بر شکوفایی و شدت‌یابی و نهایتاً بر ملا شدن بی‌ثمری انحراف آکسیونیسیم سازمانهای خرده بورژوا-سوسیالیست در مقیاسی بسیار وسیع بود. شرایط نیمه دمکراتیک ماههای پس از قیام به این گرایش ذاتی انقلابیگری خرده بورژوایی امکان بروز آشکار و وسیع داد. آکسیونیسیم انعکاس درک محدود خرده بورژوازی از مبارزه است و این واقعیت حتی در دوران قبل از انقلاب ۵۷ در مشی چریکی به روشنی به ثبوت رسیده بود. مشی چریکی خود یکی از نمونه‌های بارز آکسیونیسیم است. در این خط‌مشی خرده بورژوایی، آکسیون و آن هم تنها یک نوع مشخص آکسیون سازمانی یعنی عملیات کوچک نظامی دسته‌های کوچک چریک شهری بر جای هر نوع پراتیک سیاسی و تشکیلاتی مینشیند. اگر خط ۳ در عمل پراتیک را با آکسیونهای معدود و محدودی تنزل میداد، مدافعان مشی چریکی تا آن درجه از مارکسیسم و مبارزه مارکسیستی به دور بودند که علناً بی هیچ پردیوشی به تقدیس این آکسیونیسیم برمیخاستند و رسماً هر فعالیت خارج از این یگانه آکسیون چریکی را مردود مینامیدند.

پس از انقلاب آکسیونیسیم سازمانهای خرده بورژوا-سوسیالیست بطور عمده در بعد سیاسی آن بروز یافت. شعار سازمان پیکار مینی بر اینکه "تاکتیک اصلی در این دوره تظاهرات است" چکیده و فشرده تمام شعور آکسیونیسیتی خرده بورژوازی مدعی مارکسیسم در ایران بود. این شعار تمام سطحی‌گرایی و پوچی فعالیت آکسیونی را برملا میکند. تظاهرات یعنی یک شکل مبارزه به تاکتیک سازمانی که خود را کمونیست مینامید بدل شده بود. همه فعالین جنبش ما بخوبی به یاد دارند که چگونه این شعار و این تلقی تنگ‌نظرانه از مبارزه برای دوره‌ای طولانی راهنمای عملی سازمانهای مختلف پوپولیستی از پیکار تا رزمندگان، فدایی و راه کارگر قرار گرفت. تظاهراتی موضعی چند ساعته با شرکت افراد سازمانی در گوشه و کنار شهرها تمام ماحصل تاکتیک اصلی سازمانها بود. در این دیدگاه آکسیونیسیتی نه هدف تظاهرات، نه جایگاه هر تظاهرات در سیر پیشرفت و تکامل مبارزه انقلابی در دوره مورد نظر، نه رابطه این شکل مبارزه با اشکال دیگر، هیچیک بطور جدی مورد تعمق قرار نمیگرفت. هدف گویی تماماً ابراز وجود سازمانی و

محیط زیست و کار طبقه کارگر که نیروی انقلاب پرولتری است بلکه در میان پر جنب و جوش‌ترین اقشار معترض جامعه (نظیر دانشجویان و دانش آموزان) متمرکز کرده بودند.

حزب پرولتری باید نه دنباله‌روی توده‌ها بلکه رهبر آنها باشد. آکسیونهای خودانگیخته کارگری باید توسط حزب هدایت شود. اهداف و شعارهای آن تعریف و یا تصحیح شود. هر اقدام معین نظیر اعتصاب و تظاهرات باید آگاهانه سازمان‌یابد. دامنه پیشروی و دست‌آوردهای مورد انتظار هر آکسیون مشخص شود و یا حتی در مواردی که برای مثال این یا آن آکسیون از نیروی کافی برای پیشروی برخوردار نیست توسط حزب کارگران از آن برحذر داشته شوند. حزب کمونیست خود را از هیچ مبارزه خودبخودی کنار نمیگذرد و نسبت به آن بی تفاوت نمیاند، اما حزب از هیچ آکسیون خودبخودی دنباله‌روی نمیکند، و همواره می‌کوشد تا هر اعتراض توده‌ها را حول مسائل اصلی مبارزه طبقاتی در هر دوره معین جهت و سازمان دهد.

آکسیونیسیم حوزه‌های کم نفوذ

آنچه گفتیم برای اکثر رفقای ما آشناست. فعالین ما بخوبی با جلوه‌های مختلف آکسیونیسیم در دوره قبل از ۳۰ خرداد آشنا هستند. اما نقد ما تنها بر این نموده‌ها متمرکز نیست. آکسیونیسیم یعنی نشانیدن عمل محدود و احتمالاً پر زرق و برق اما زودگذر و سطحی بجای پراتیک عمیق و همه‌جانبه حزبی و طبقاتی. این انحراف امروز در اشکال دیگری در کار برخی از رفقای ما به چشم می‌خورد.

در مقاله مربوط به محافل ترویجی کارگری در شماره قبل به گوشه‌هایی از این مساله اشاره کردیم. حزب کمونیست به تشکیل بیشترین حوزه‌های حزبی در محیط زیست و کار کارگران و زحمتکشان نیاز دارد. پیشبرد امر تبلیغ، ترویج و سازماندهی بطور دائمی و با توده‌های هر چه وسیع‌تری از کارگران مستلزم گسترش تعداد حوزه‌ها و استمرار کار هر حوزه در دل دشوارترین شرایط است. حوزه حزبی وظایف روتین تعریف شده‌ای دارد. حزب با اتکاء به انجام دائمی این وظایف توسط حوزه‌ها موجودیت و قدرت خود را حفظ میکند و گسترش میدهد. اما متأسفانه غلبه آکسیونیسیم برای فعالین ما در حوزه‌ها در مواردی سد راه پیشبرد این وظایف پایه‌ای میشود. شتابزدگی، علاقه به انجام عملیات بزرگتر و پر سر و صداتر که گاه تحت پوشش عبارت "ارتقاء دادن فعالیت حوزه" بیان میشود، گرایش به گذار سریع به اشکال ترکیبی سازمانی در محیط کار (نظیر تشکیل کمیته کارخانه) با اتکاء به اولین موفقیت‌های حوزه در جلب بخشی از پیشروان کارخانه، اینها جلوه‌های آکسیونیسیمی است که اینبار گریبان واحدهای کوچک سازمانی را گرفته است.

این آکسیونیسیم به همان درجه آکسیونیسیم سازمانهای سراسری و عریض و طویل پوپولیستی در دوره قبل زینبار و مخرب است. به همان درجه سترون و بی‌ثمر است. آکسیونیسیم هیاهوی بسیار برای هیچ است. عملگرایی محدود و کوتهبینانه‌ای است که حزب را از عمل واقعی انقلابی یعنی سازمان دادن و آماده کردن پرولتاریا برای انقلاب اجتماعی و از به حرکت درآوردن نیروی طبقه برای قیام پیروزمند پرولتری باز میدارد. آکسیونیسیم پوشش پر نقش و نگاری برای

احیاناً تبلیغ (در واقع افشاگری) از طریق تظاهرات بود.

آکسیون سازمانی و اکونومیسم آکسیونی

آکسیون نیز در سازمانهای پوپولیستی بطور عمده در دو وجه اصلی خود را آشکار میکند. اول محدود ماندن در یک سلسله آکسیونهای سازمانی و دوم دنباله‌روی از آکسیونهای خودبخودی (اکونومیسم آکسیونی). آکسیون سازمانی یعنی دست زدن به عمل معین توسط نیروی منحصر به فعالین سازمانی بخودی خود نادرست و انحرافی نیست. در طول مبارزه یک حزب پرولتری نیز در موارد متعدد و بویژه تحت شرایط حساس و تعیین کننده‌ای دست زدن به آکسیونهای سازمانی ضروری میشود. چنین آکسیونهایی عموماً نقش راهگشایی مبارزات توده‌ای و رفع موانع مشخص، گسترش و تعمیق مبارزه را بازی میکند و هرگز به امر هرروزه و کار روتین متعارف حزب پرولتری بدل نمیشود. اما در سازمانهای پوپولیستی آکسیون سازمانی کمابیش فلسفه وجودی سازمان را میسازد. مبارزه و پراتیک به اعتبار این آکسیونها تعریف میشود.

در مقابل، سیاستها و اشکال مبارزاتی مورد نظر حزب پرولتری بعنوان یک اصل برای اتخاذ توسط پیشروان و توده‌های آگاهتر طبقه کارگر طرح میشود. حزب پرولتری نیروی خود طبقه را سازمان میدهد و خود طبقه را به میدان مبارزه میکشاند. جایگزینی مستمر و همیشگی نیروی حزب بجای نیروی طبقه، ناقض فلسفه وجودی حزب سیاسی پرولتاریا و نسخه‌ای برای شکست انقلاب پرولتری است. محدود ماندن سازمانهای پوپولیستی در چهارچوب تنگ آکسیونهای صرفاً سازمانی نیز خود گواه جدایی عمیق این سازمانها از طبقه کارگر و بیگانگی آنان با تئوری انقلابی مارکسیسم، یعنی تئوری آزاد کردن طبقه کارگر به نیروی خود این طبقه، بود.

مورد دوم، یعنی اکونومیسم آکسیونی نیز جلوه‌ای از "تقدیس آکسیون برای آکسیون" و فقدان یک سیاست هدفمند طبقاتی و انقلابی است. آکسیونهای خودبخودی (خودبخودی) تا آنجا که این آکسیونها بر طبق نقشه معین سازمانی صورت نمیگیرند) در جنبش کارگری و همینطور در طول اعتراضات سایر اقشار ستمکش جامعه به دفعات شکل میگیرد. در این یا آن کارخانه، محله، مدرسه و یا اداره اعتراضات بالا میگیرد. درگیری با کارفرما، دولت و مقامات بوروکراتیک شدت مییابد و کار به اعتصاب، تظاهرات، تحصن و نظایر آن میکشد. اکونومیسم آکسیونی به معنی دنباله‌روی بی‌چون و چرای سازمان سیاسی از این گونه آکسیونهاست. سازمانهای سوسیالیست-خرده بورژوا آنجا که به مبارزات توده‌ها معطوف میشدند عمدتاً تا اعماق این دنباله‌روی سقوط میکردند. کمتر اعتصاب و اعتراض کارگری در ماههای پس از قیام یعنی در دوره گسترده‌ترین فعالیت سازمانهای پوپولیستی مهر شعارها، سیاستها و یا برنامه این سازمانها را بر خود داشت. خبرنگاری درباره آکسیونها و در بهترین حالت "باد زدن مبارزه خودبخودی" بیشترین دخالتی بود که در اکثر موارد میشد از سوسیالیستهای خرده بورژوا انتظار داشت و بیهوده نبود که پوپولیستها فعالیت سیاسی خود را نه در

بی‌عملی طبقاتی است. این را رفقای ما باید عمیقاً درک کنند.

ما حزب کمونیست ایران را در دل یک اختناق سیاه و خونین و در متن ورشکستگی سیاسی-ایدئولوژیک و عملی سوسیالیسم خرده بورژوازی ایجاد کرده‌ایم. چه در مبارزه برای تشکیل حزب و چه در امر مبارزه عملی از تجدید سازمان نیروهای پراکنده و روی‌آوری به طبقه کارگر تا سازماندهی مبارزه سیاسی و نظامی در کردستان همواره تلاش کرده‌ایم تا حرکت خود را بر یک نقشه فکر شده و سنجیده متکی کنیم. نقشه‌ای که متکی بر اصول ایدئولوژیک و برنامه‌های ما، تاکتیک‌های ما و شیوه‌های کمونیستی فعالیت تشکیلاتی است. در این راه باید قاطعانه با هر گرایش و کشش انحرافی که حزب را از سیر تکامل نقشه‌مند خود منحرف میکند و سرنوشت آنرا به حرکات خودبخودی، ارزیابی‌های محدودنگرانه و تغییر و تحول در شرایط خارجی گره می‌زند مقابله کنیم. ما باید حزب خود را مطابق یک نقشه مارکسیستی رشد و گسترش دهیم و بنابراین هر جزء سازمان حزب باید نقش پایه‌ای خود را بویژه در این دوره از حیات حزب بی‌تزلزل و با پیگیری کامل به انجام برساند. آکسیون‌های کم نفوذ یکی از خطرانی است که حرکت نقشه‌مند را تهدید میکند.

چند تذکر به فعالین حزب در حوزه‌ها

۱- حوزه یک سلول از حزب است و به این اعتبار هنگامی در کار خود موفق است که قبل از هر چیز وظائف تعریف شده همین سلول را مستمراً انجام دهد. "ارتقاء" حوزه با تبدیل حوزه به ارگان دیگری تعریف نمیشود. تبدیل حوزه به هر ارگانی دیگر به معنی رها شدن فعالیت حوزه‌ای است. این حزب کمونیست به مثابه یک کلیت است که باید بر مبنای فعالیت دائمی حوزه‌ها و نیروی روزافزونی که این حوزه‌ها در درون حزب گرد می‌آورند و آماده میکنند سایر ارگانهای حزب را سازمان دهد. بنابراین روشن است که سیر تکامل و ارتقاء و کار حوزه عیناً همان سیر تکامل و قدرت‌یابی کل حزب نیست. یک بار دیگر جزوه سبک کار حوزه‌ها را بخوانید. موفقیت حوزه را دقیقاً بر مبنای همان وظایف تعریف شده و همان پرسشنامه انتهای جزوه باید سنجید.

رشد ما باید رشدی نقشه‌مند باشد. کل حزب باید در مجموع فعالیت خود رشد کند و این دوره بطور مشخص دوره‌ای است که باید ریشه‌های حزب در درون طبقه کارگر بسط یابد و محکم شود. وقتی حوزه‌ای از فعالین ما برای مثال تصمیم میگیرند تا بر مبنای یک ارزیابی کوتاه‌مدتانه نقشه‌های تعریف شده فعالیت خود را کنار بگذارند و تمام موجودیت خود را به اعتبار آکسیون‌های فابریکی در یک کارخانه منفرد تعریف کنند، عملاً بخشی از کل نقشه فعالیت حزب در این دوره مشخص را زمین می‌گذارند.

۲- درجه دخالت فعالین ما در آکسیون‌ها تابعی از درجه نفوذ عمومی ما در کارخانه و محله است. بخت‌آزمایی آکسیونی و "قاپ زدن" اعتراضات را به پوپولیست‌ها بسپاریم. این شیوه ما نیست. ما کمونیست‌ها طبقه خود کار جدی داریم. بنابراین شرط لازم برای دستیابی به قابلیت واقعی برای هدایت آکسیون‌های کارگری به شیوه ادامه‌کار، این است که ما تلاش خود را برای بسط نفوذ

ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی حزب در میان پیشروان توده‌های طبقه کارگر بی‌وقفه ادامه دهیم و شدت بخشیم. حوزه‌ای که یکبار میهمان یک آکسیون کارگری میشود و سپس تا ماهها فلج میشود، حوزه کم نفوذی که یک اعلامیه را به شیوه‌ای کاملاً آکروباتیک بخش میکند اما تا ماهها بعد قابلیت خود در حفظ و گسترش روابط کارگری‌اش را از دست میدهد، باید قبل از آن که به فکر آکسیون باشد در گسترش نفوذ حزب و جذب پیشروان بیشتر به حزب، حوزه حزبی و محافل متنوع و مرتبط با حزب بکوشد. ما باید در تمام آکسیون‌های کارگری فعال باشیم. ما باید به اعتراضات دامن بزنیم و به آن جهت بدهیم. اما همه اینها مستلزم آن است که حوزه حزب ثانی‌های کار خود را زمین نگذارد.

۳- مبارزه طبقاتی جای خودنمایی پوک و توخالی نیست. حزب کمونیست را باید با برنامه، سیاست و شیوه‌های آن و قدرت عملی و واقعی کمونیست‌ها در پیش راندن مبارزه طبقه کارگر معرفی کرد. معرفی حزب کمونیست با تبلیغات بورژوازی درباره کالاهایشان زمین تا آسمان تفاوت دارد. شیوه تبلیغی مجاهد و جریان فدایی (نظیر سرور و رهبر و فرمانده تراشیدن برای توده مردم و پخش پوستر چهاررنگ رئیس جمهوری و نخست وزیر "بعد از این" و ادعاهای سراپا کذب درباره شرکت موثر در "مقاومت" در کردستان از جانب مجاهدین و یا تلاش برای کسب اعتبار از طریق هیاهو درباره کمیسیون بررسی اختلافات حزب دمکرات و کومله از جانب فدایی) شیوه‌های منطبق با زندگی اقتصادی طبقه‌ای است که باید هر روز جنس خود را در رقابت با رقبایش به هر ترتیب بفروشد. طبقه ما طبقه‌ای آماده برای جذب ایده‌های حزب انقلابی و طبقاتی خویش است. بنابراین رفقای ما باید از هرگونه اقدام مبتنی بر خودنمایی سطحی و تبلیغ توخالی بپرهیزند.

این نقطه حرکت آکسیون‌های خرده بورژوازی است. فعالین ما باید مستقیماً به سراغ پیشروان توده‌های طبقه کارگر بروند. برنامه، سیاست و تفاوت حزب کمونیست با اپوزیسیون خرده بورژوا-سوسیالیستی را به توده‌های هر چه وسیع‌تری بیاموزند. حزب کمونیست را به آنان بشناسانند و بهترین کارگران را برای عضویت در حزب آماده کنند. این کار باید دائماً، هر روز و مستقل از هر شرایطی ادامه یابد. ما امروز بیش از هر چیز به حوزه‌هایی نیازمندیم که اهمیت کار روتین و پایه خود را در مجموعه فعالیت حزب دریافته باشد و این نقش حساس و حیاتی خود را با جدیت و پیگیری و حوصله کافی به انجام رساند.

۴- تشکیل ارگانهای عالیتر حزبی در محیط فعالیت هر حوزه ملزومات مشخصی دارد. برای تشکیل کمیته کارخانه در این شرایط صرف وجود دو یا چند حوزه حزبی کافی نیست. این حوزه‌ها باید دارای نفوذ کافی باشند، کارگران مرتبط با خود را در اشکال متنوع سازمان داده باشند. اشکال ادامه‌کار و قابل اتکایی از فعالیت حوزه‌ای نظیر تبلیغ، ترویج، جمع‌آوری کمک مالی، پخش نشریات حزب و غیره بوجود آورده باشند و بویژه از توانایی و ظرفیت کافی برای تلفیق اصول کار مخفی با فعالیت علنی در سطح کارخانه برخوردار باشند. حوزه‌های ما بویژه در این شرایط احتیاط باید با توده‌های وسیع‌تری از کارگران احاطه شده باشند. بنابراین هر گونه شتابزدگی در ایجاد کمیته‌های بالاتر

* * *

مساله آکسیون‌های بعنوان یکی از امراض خرده

بورژوازی مستاصل نیازمند تحلیل بیشتر و همه‌جانبه‌تری است. ما در اینجا به برخی از اشکال بروز این انحراف اشاره کردیم. در انتها باید یک نکته دیگر را متذکر شد و آن امکان بروز مجدد اشکال قدیمی آکسیونیسیم در آینده یعنی در شرایط تغییر توازن قوا و فراهم آمدن اوضاع دمکراتیک است. حزبی که مداوما رشد میکند و از جامعه با همه گرایشات درونی آن نیرو میگیرد نمیتواند یکبار برای همیشه با یک تحلیل انتقادی خود را در مقابل انحرافات ناشی از تفکر و تمایلات طبقات مدافع مالکیت خصوصی در جامعه مصون کند. ما باید نقد آکسیونیسیم را بمثابة بخشی از نقد عمومی خود به سبک کار پوپولیستی مداوما در صفوف کارگران آموزش دهیم. ما باید کارگران را به عنوان طبقه‌ای قدرتمند متکی به استراتژی، تاکتیک و شیوه‌های انقلابی روشن و صاحب یک حزب آگاه و انقلابی پرورش دهیم و متشکل کنیم. آوانتوریسیم و آکسیونیسیم تنگنظرانه خرده بورژوازی هر روز به اعتبار استیصال اقتصادی تولیدکنندگان و توزیع کنندگان جزء در جامعه بازتولید میشود. حزب پرولتاریای محصول تولید بزرگ حزب متکی به مارکسیسم و لنینیسیم نباید با انقلابیگری بی‌ثمر و ناتوان آلوده بشود. راه ما راه مبارزه متکی بر انضباط و نقشه است.

منصور حکمت

گمنیست، ارگان مرکزی حزب گمنیست ایران، شماره ۶ - ۳۰ اسفند ۱۳۶۲

نگاهی به برخی جنبه‌های امنیتی فعالیت حوزه‌های حزبی

از ۳۰ خرداد ۶۰ تا کنون تغییرات جدی و مهمی در موقعیت و محیط امنیتی فعالیت ما در شهرها بوجود آمده است. نوع و کیفیت خطراتی که متوجه فعالین و سازمانهای حزب است، اشکال مواجهه مداوم ما با پلیس سیاسی و موازین و ضوابطی که برای حفظ امنیت و ادامه کاری تشکیلات باید بکار بندیم نیز به همین نسبت تغییر کرده است. دو عامل در این تغییرات نقش اساسی داشته‌اند. اول هجوم همه جانبه جمهوری اسلامی به جنبش کارگری و گمنیستی، به سازمانها و کادرها، به امکانات فعالیت علنی و استقرار جو سرکوب و ترور فاشیستی در کل جامعه، و دوم، حرکت آگاهانه خود ما در چند سال گذشته در جهت روی آوری به کار متشکل و پایه‌ای در درون طبقه کارگر. این جهت گیری تشکیلاتی به طبقه، از چند ماه پیش از ۳۰ خرداد بر مبنای نقد رو به تعمیق ما از پراتیک سیاسی- تشکیلاتی پوپولیستی در صفوف مارکسیسم انقلابی آغاز شده بود. ما در عین حال واقف بودیم که این تغییر روش سیاسی، مستقیماً بر استحکام امنیتی ما نیز تاثیر خواهد گذاشت. اما این حرکت، که عمدتاً به شکل تجدید آرایش و تجدید سازمان نیروهای موجود در شکل حوزه‌های محل زیست و کار کارگران صورت میگرفت، دیرتر از آن آغاز شده بود که بتواند پیش از آغاز موج یورش‌های ۳۰ خرداد به بعد

۳- سازماندهی هرمی (با ارتباطات و سلسله مراتب عمودی)، با سازماندهی منفصل و "شانه‌ای" جایگزین شده است. بدیهی است که این لزوماً یک تکامل در ساخت سازمانی نیست، بلکه یک انطباق اصولی و درست با اوضاع عملی موجود است. ساختمان تشکیلاتی حزب، با قدرت گرفتن و رشد و افزایش پایه‌های اصلی آن (حوزه‌های محل زیست و کار) و با گسترش نفوذ حزب در میان توده‌های طبقه باید نهایتاً دوباره به سمت یک سازماندهی هرمی حرکت کند. اما تاکید میکنیم که این سیاست امروز ما نیست. ما امروز، و تا زمانی که مجموعه عوامل برای ترکیب هرمی واحدهای حزبی، یعنی ایجاد یک سلسله مراتب بهم پیوسته از حوزه تا رهبری حزب (ایجاد کمیته‌های کارخانه، بخش، شهر و غیره) آماده و مساعد نگردد

همچنان بر فرم سازمانی شانه‌ای و منفصل تکیه میکنیم. اساس این فرم تشکیلاتی ایجاد و افزایش مداوم حوزه‌های حزبی است که هر یک راساً توسط عالی‌ترین ارگانهای اجرایی و سیاسی حزب هدایت میشوند. رفقای ما اکیدا از ترکیب حوزه‌های پایه و ایجاد اشکال ترکیبی و هرمی سازمانی و سلسله مراتب عمودی بهم پیوسته منع شده‌اند. از تماس افقی میان حوزه‌های حزبی اجتناب میشود و گسترش فعالیت اساساً بصورت شکل دادن به حوزه‌های جدید، وصل کردن شبکه کارگران و زحمتکشان هوادار حزب در پیرامون هر حوزه و بهبود و ارتقاء کیفیت فعالیت حوزه‌ها انجام میشود. (در ضمن باید تاکید کرد که حتی در صورت آغاز پروسه سازماندهی شهری و منطقه ای حوزه‌ها - یعنی آغاز سازماندهی هرمی - هنوز حوزه‌ها بسیاری از خصوصیات کنونی خود را حفظ خواهند کرد. ایجاد اشکال مرکب سازمانی در آینده ابداً به معنی رجعت به سازمان سازی‌های پوچ و تصنعی پوپولیستی نخواهد بود. مجدداً تاکید میکنیم که رفقای حزبی در شرایط کنونی وظیفه دارند موازین مربوط به سازماندهی منفصل را در جزئیات رعایت کنند).

این شیوه سازماندهی بی تردید در نوع ضربات پلیسی احتمالی، دامنه و منشاء این ضربات و شیوه‌های مقابله با آن تاثیر میگذارد. اولاً وارد کردن ضربات وسیع از جانب پلیس به ما دشوارتر شده است. در صورت رعایت اکید موازین سبک کار سازمانی موجود از جانب رفقای تشکیلاتی، ما قادر خواهیم بود تا در بدترین حالت ضربه پلیسی را در محدوده یک حوزه فعالیت کنترل کنیم و از اشاعه آن جلوگیری نماییم.

ثانیاً، در عین حال، ارزش سیاسی و عملی حفظ امنیت یک حوزه، دلیل روابط محکم و عمیقی که با کارگران محیط فعالیت خود ایجاد کرده است، به همان نسبت برای ما افزایش یافته است. دورانی که با ضربه خوردن یک بخش به آسانی چند رفیق دیگر برای حفظ ارتباطات و ادامه کاری "اعزام میشدند" گذشته است. روابط موجود هر حوزه حاصل کار و تلاش نسبتاً طولانی رفقای حوزه است و در شرایط اختناق کنونی از سرگیری این فعالیت در حوزه مورد نظر برای حزب ساده نیست. بعلاوه در مجموع جهات حوزه‌های حزبی در تفکر سازمانی و نیز در پروسه عملی فعالیت ما، نقش بسیار بار ارزش‌تری از "جمع‌های سازمانی"

خصوصیات اساسی فعالیت ما را دگرگون کند. بدین ترتیب این پروسه عملاً مبیایست در دل هجوم وحشیانه جمهوری اسلامی و در جو اختناق روز افزون و مخاطرات امنیتی فراوان ادامه یابد. مخاطراتی که عمدتاً میراث شیوه‌های کهنه فعالیت ما بود. نقطه عطف اصلی در اصلاح روش فعالیت و ساختمان تشکیلاتی (که اینک دیگر حقانیت خود را نه تنها در بعد طبقاتی بلکه در بعد امنیتی نیز به ثبوت رسانیده بود) به دنبال پایان کنگره اول اتحاد مبارزان گمنیست بوجود آمد. تجدید سازمان نیروهای ضربه خورده جریانات مختلف مارکسیسم انقلابی و گسترش مجدد فعالیت بر مبنای حوزه‌های حزبی در محل زیست و کار کارگران و زحمتکشان تحت رهبری یک مرجع سازمانده واحد، ماهها قبل از تشکیل عملی حزب گمنیست ایران در دستور کار ما قرار گرفته بود. امروز، ۳ سال پس از ۳۰ خرداد ۶۰، این حرکت و جهت گیری نتایج مثبت (اگر نه ایده‌آل) خود را به بار آورده است.

بدین ترتیب تفاوت‌های اصلی زیر، که جنبه امنیتی فعالیت ما را نیز تحت تاثیر قرار میدهد، به نسبت سه سال قبل در وضعیت تشکیلاتی و عملی ما بوجود آمده است.

۱- بافت و محیط طبقاتی فعالیت رفقا و واحدهای حزبی ما بطور جدی دگرگون شده است. امروز اکثریت قابل ملاحظه فعالین ما در شهرها را نه روشنفکران انقلابی، بلکه کارگران و انقلابیون حرفه‌ای که مستقیماً در محیط‌های کارگری فعالیت میکنند، تشکیل میدهند، بدین ترتیب اولاً نوع فعالیت روزمره واحدهای ما تغییر کرده است و بیش از پیش از قالب شکل سابقاً رایج تبلیغ و ترویج بیرون خطاب به طبقه خارج شده و صورت کار مستمر درونی با طبقه را بخود گرفته است، ثانیاً، به غیر از نشریات مرکزی و رادیوهای حزب که وظیفه تبلیغ و ترویج سراسری را بعهده دارند، بخش عمده تبلیغات محلی ما به صورت شفاهی و حضوری در محافل و روابط کارگری انجام میگردد. (بدیهی است که حرکت برای سازماندهی تبلیغات کتبی و نشر اوراق تبلیغی در سطح محلی در آینده در دستور عمومی ما قرار خواهد گرفت. اما این زمان هنوز نرسیده است، و امروز این دستورالعمل حوزه‌ها بطور کلی نیست. تبلیغ کتبی و یا انتشار نشریات محلی توسط حوزه‌ها و واحدهای محلی در مقطع کنونی تنها با تأیید رهبری حزب مجاز است)، و ثالثاً، بُعد سیاسی تماس با کارگران (یعنی جنبه‌های مربوط به تبادل نظر، ترویج و اقتناع سیاسی، به نسبت بعد فنی آن، یعنی چگونگی بر قرار کردن این تماس بصورت ادامه کار توسط فعالین حزبی) از برجستگی بیشتری برخوردار شده است.

به عبارت دیگر "تماس گرفتن" با کارگران (که معضل سازمانهای پوپولیستی بود) برای ما ساده‌تر شده است و آموزش و اقتناع کارگران وزنه بیشتری یافته است.

۲- مساله امنیتی درجه یک سازمانهای روشنفکری قبل از ۳۰ خرداد، یعنی مساله هویت اجتماعی فعالین (داشتن شغل، مسکن، مکان اجتماعی، اوراق هویتی محکم، روابط عادی و غیره) برای ما امروز تا حدود بسیار زیادی حل شده است. حزب از میان کارگران نیرو جذب کرده است. به جای تکیه بر فعالین فاقد هویت اجتماعی (خصوصیتی که در حزب به "مریخی" بودن، یعنی بیگانگی با کره ارض و زندگی

در دوره رواج سبک کار پوپولیستی دارد و فی نفسه واحد تشکیلاتی و سیاسی ارزشمندتری محسوب میشوند. ثالثاً، بدلیل فقدان یک سازمان هرمی و رهبری اجرایی و متمرکز محلی و عدم تمرکز در تصمیم‌گیری واحدهای حزبی، فلج شدن فعالیت بخشهای وسیعی از تشکیلات در نتیجه ضربات پلیسی به یک حوزه و روابط آن غیر محتمل‌تر است. این، یعنی حفظ امنیت مراکز تصمیم‌گیری، ما را قادر میسازد تا با متانت و دقت عمل بیشتری به هر ضربه برخورد کنیم، رابعاً، در مقابل، فقدان یک سازماندهی هرمی در عین حال به معنای کند بودن عملی سیستم اعلام خطر در کل تشکیلاتهای حزب، عدم امکان انتقال سریع تجارب و اطلاعات امنیتی از حوزه‌های به حوزه‌های دیگر و بطور خلاصه بروز عوامل منفی‌ای که فقدان ارتباطات عمودی سازمانی به آن دامن میزند، نیز هست.

۴- یک پدیده "جدید" دیگر، تلاش روز افزون فعالین سابق جنبش کمونیستی و انقلابی برای ارتباطگیری با حزب است. اما تجدید ارتباط با حزب اکنون دیگر در سطح گذشته انجام نمیشود. هواداران جدید و با رفقایی که خواهان تجدید ارتباط با موانع و معضلات مشخصی روبرو هستند که بار امنیتی قابل ملاحظه‌ای برای حزب و خود آنها دارد. اولاً، برخی از این رفقاً، از آنجا که در جریان تغییرات سبک کاری ما نیستند، عمدتاً از تجدید ارتباط، اجرای قرار با یک واحد سازمانی و اتصال به یک حوزه موجود را مد نظر دارند، و راساً برای برقراری اینگونه تماسها تکاپو میکنند. این تکاپو، بویژه در مواردی که به شیوه‌ای عجولانه و غیر مسئولانه انجام میگردد، امنیت خود این رفقاً و حوزه‌ها و فعالین حزبی را که به نحوی از انحاء با آنها در تماس قرار میگیرند به خطر میاندازد. ثانیاً، شناسایی و احراز هویت و تشخیص صلاحیت امنیتی رفقای خواستار ارتباط برای ما بسادگی قبل نیست. اینکه این یا آن رفیق "هوادر سابق پیکار، اقلیت و یا فعال سابق ا.م.ک. و کومله بوده است"، بر خلاف چهار سال قبل، به خودی خود عاملی برای تضمین امنیت ارتباط نخواهد بود. اطلاعات وسیع پلیس سیاسی از سازمانها (بر مبنای ضربات قبلی به آنها) چنین، "معرفی نامه"هایی را از اعتبار جدی ساقط میکند. هر رفیق باید این اعتماد را مجدداً کسب کند.

و ثالثاً، برخی از این رفقاً، بدون تسویه حساب جدی با روحیات اکیویونیستی و شتابزدگی گذشته خود، به وظایف روتین حوزه‌های حزبی کم بها میدهند، در شیوه‌های فعالیت روزمره از عادات کهنه نبریده‌اند و به دفعات از خط سبک کار کنونی ما خارج میشوند. در چنین اوضاعی هیچ فعال سیاسی سابق و یا رفیق هوادار جدیدی نمیتواند بدون از سر گذراندن یک دوره آموزشی فشرده و عمیق، خود را با نحوه فعالیت امروز ما منطبق کند. این موقعیت در مجموع خلل و فرج متعددی برای حرکت و مانور پلیس سیاسی بوجود میآورد. در یک کلمه جذب تشکیلاتی هواداران جدید به نسبت سابق از لحاظ امنیتی به مراتب دشوارتر و مستلزم دقت نظر بسیار بیشتری است.

۵- پلیس به نسبت چهار سال قبل صبر و فرصت بیشتری دارد. جمع آوری و تحلیل اطلاعات، تعقیب و مراقبت‌هایی طولانی، عدم تعجیل در وارد آوردن ضربه، از خصوصیات پلیس سیاسی جمهوری اسلامی در شرایط کنونی است. بعلاوه مشاهدات و بررسی‌های

موجود نشان میدهد که پلیس به کمک ساواکی‌های تعلیم دیده و خائنین، اقدام به طراحی عملیات‌های مرکب و پیچیده‌ای علیه نیروهای سیاسی میکنند. در چنین اوضاعی، ضربه نخوردن الزاماً به معنی آلودگی ناشتن نیست. چک کردن مداوم وضعیت امنیتی، بررسی و تحلیل دقیق مشاهدات مشکوک و تلاش در کشف رابط میان موارد بظاهر مستقل و نامربوط اقدامات پلیس، یک وظیفه دائمی فعالین ماست.

۶- و بالاخره باید به پاک شدن نسبی آلودگی‌های امنیتی پیشین فعالین و شبکه‌های حزب اشاره کرد. پلیس سیاسی بخش زیادی از اطلاعات قبلی خود را مصرف کرده و یا سوزانده است. سیاست "تواب سازی" و استفاده از خائنین، با بالا رفتن جو مقاومت در زندانها و بویژه با کساد شدن بازار مزدورانی چون فدائیان اکثریت و توده‌ای‌ها، تا حدود زیادی به رکود کشیده شده است. اما تاکید میکنیم که این بهبود نسبی است و امکان ضربه خوردن از این محل ابتدا بطور جدی و تعیین کننده کاهش نیافته و منتفی نشده است. آمادگی رفقای ما در برابر ضربات احتمالی پلیس از فشار اطلاعات و هویت‌های لو رفته پیشین، به هیچوجه نباید کاهش یابد. تنها با حفظ دائمی این آمادگی است که ما میتوانیم از این بهبود نسبی اوضاع برای بدست گرفتن ابتکار عمل استفاده کنیم. رفقای ما باید همچنان هوشیاری خود را نسبت به این منشاء خطر حفظ کنند.

مجموعه این عوامل به این معنی است که مبارزه ما با پلیس سیاسی، امروز در سطح کیفیتی متفاوتی جریان دارد. بهبود نسبی اوضاع امنیتی بهیچوجه نباید نظر ما را از خطرات کیفیتی متفاوتی که فعالیت و ادامه‌کاری ما را تهدید میکند منحرف سازد. برخی نقاط ضعف کهنه کاهش یافته و در مقابل نقاط آسیب پذیر جدیدی بوجود آمده است. در سطح عمومی میتوان گفت که دستگیری‌های خیابانی و اتفاقی، توره‌های وسیع برای دستگیری فعالین شناسایی شده و اتکاء تمام و کمال پلیس به اطلاعات لورفته بتدریج جای خود را به تلاش برای نفوذ در روابط تشکیلاتی حزب، شناسایی‌های جدید از فعالین و روابط پیرامونی حوزه‌ها و وارد آوردن ضربات موضعی به یک یا چند حوزه و روابط آنها میدهد. ما باید ضمن حفظ آمادگی در مقابل شیوه‌های کهنه پلیس، بویژه خود را برای مواجهه با شیوه‌های جدید نفوذی جدید آماده کنیم. شیوه‌هایی که در عملکرد پلیس سیاسی بورژوازی در کشورهای مختلف از خصلت کلاسیک و جا افتاده‌تری نسبت به هجوم و تاخت و تاز علنی نیروهای سرکوبگر برخوردارند. بطور کلی اقدامات نفوذی پلیس در رابطه با حوزه‌های حزبی در دو سطح مطرح میشود. اول، نفوذ جاسوسان رژیم از پائین بصورت تماس عناصر نفوذی دشمن در شکل به اصطلاح "هوادر" با حوزه حزبی. تلاش برای نفوذ از پائین مکرراً اتفاق میافتد، بویژه آنکه کسب اطلاعات بطور روتین وظیفه هر خبر چین و جاسوس محلی رژیم در محیط زیست و کار کارگران است و طراحی و تصمیم‌گیری در باره چنین اقدامی منوط به دخالت سطوح بالای ارگانه‌های سرکوب و جاسوسی جمهوری اسلامی نیست. این اقدامی است که

واحدهای محلی جاسوسی و سرکوب، نظیر شعبات سپاه پاسداران، کمیته‌ها، انجمنهای اسلامی کارخانجات و غیره راساً به آن دست میزنند. هر حوزه حزبی باید فرض را بر این بگذارد که با گسترش فعالیت خود و

تاثیرگذاری بر محیط مورد نظر، توجه عوامل محلی رژیم را به خود جلب میکند و اقدامات پلیسی برای کسب اطلاعات، و از جمله تلاش برای نفوذ از پائین در روابط حوزه آغاز خواهد شد.

شکل دوم، نفوذ برنامه ریزی شده پلیس برای شناسایی مستقیم اعضای حزب در حوزه‌ها و بدام انداختن کل حوزه است. مواردی مشاهده شده است که دشمن کوشیده است با ایجاد "هسته"های دروغین مستقیماً با حوزه‌ها و فعالین حزب تماس بگیرد و یا به شناسایی هواداران مترصد اتصال به حزب بپردازد. اینگونه طرح‌ها پیچیده‌تر است و برای پلیس متضمن برنامه ریزی دقیق‌تر و همعاجانه‌تری است. اما در وجود چنین طرح‌هایی تردید نیست.

این شیوه‌های جدید پلیس ما را به رعایت اکید موازین معینی موظف میکند.

۱- عدم تخطی از دستورات و رهنمودهای حزب. رفقای ما، اعم از حوزه‌های رسمیت یافته حزب و یا هواداران، باید بویژه اهمیت حیاتی رعایت موازین سازماندهی منفصل را درک کنند. هر گونه اقدامی هر قدر خیراندیشانه و "مبارزه جویانه" در جهت "فرا تر رفتن" از این سازماندهی، بدون دستور و تائید مستقیم رهبری حزب، دروازه فراحی برای نفوذ پلیس باز میکند، و ما را به شدت آسیب پذیر میسازد. حوزه‌های حزب در این دوره وظیفه اتصال با یکدیگر و ایجاد اشکال ترکیبی سازمانی را ندارند. کاملاً برعکس، همچنانکه بارها از صدای حزب کمونیست ایران اعلام شده است، رفقای ما موظفند رابطه هواداران جدید را مستقیماً با حزب برقرار کنند. وبا تشکیل حوزه‌های جدید متصل به حزب، ارتباط خود را با آنان قطع نمایند. تنها در صورت رعایت اکید این نکته است که ما میتوانیم اقدامات برنامه ریزی شده پلیس برای شناسایی حوزه‌ها و هواداران حزب را خنثی نماییم. رفقای ما موظفند هر پیشنهاد و پافشاری بر اتصال افقی حوزه‌ها، از جانب هر حوزه دیگر را (هر قدر هم که به اصل بودن این رابطه مطمئن باشند) فوراً به حزب اطلاع دهند و قبل از دستور صریح رهبری حزب، دست به هیچگونه اتصال افقی با حوزه‌های دیگر نزنند. اتصال تنها هنگامی مجاز خواهد بود که دستور رهبری مستقیماً به هر دو حوزه مورد نظر رسیده باشد و علائم شناسایی متقابل به اطلاع هر دو حوزه رسیده باشد. هر اقدام خود سرانه که این ضوابط را نقض کند، فعالیت ما را به مخاطره خواهد افکند.

۲- گسترش فعالیت حوزه‌های ما در مقطع کنونی نه بصورت عرضی (یعنی اتصال به حوزه‌های هم سطح خود)، بلکه بصورت گسترش عمقی در درون طبقه کارگر و بسط روابط و شبکه کارگران و زحمتکشان هوادار حزب در پیرامون حوزه در متن روابط طبیعی اجتماعی بصورت محافل ترویجی کارگری و غیره انجام میشود. حوزه باید انجام دائمی و روزمره وظایف روتین و پایه‌ای خود، جلب کارگران جدید به حزب، بالابردن کیفیت فعالیت و تقویت ارتباط خود با رهبری حزب را ملاک موفقیت خود قرار دهد.

۳- وجود نشریات حزب، نوارهای رادیو، نوارهای سخنرانیهای مبلغین حزب و حتی نشریات داخلی و برخی اطلاعات درون حزبی در نزد افراد، لزوماً به معنی به ثبوت رسیدن اصلات رابط آنها با حزب و

حوزه‌ها و مبارزات جاری کارگران

مقدمه گمونیست: آنچه میخوانید متن مصاحبه‌ای است که اخیراً صدای حزب گمونیست ایران با رفیق منصور حکمت انجام داده است. در این مصاحبه درباره شیوه دخالت حوزه‌ها در مبارزات جاری کارگران و ملزومات رهبری این مبارزات نکات جدیدی مطرح شده است، از اینرو ما چاپ آن را در ادامه مقالاتی که تاکنون در این باره داشته‌ایم، مفید و ضروری دیدیم. در شماره‌های آینده گمونیست جنبه‌های مختلف سبک‌کار حوزه‌ها در زمینه دخالت عملی در مبارزات کارگری و مشخصاً، همانطور که در این مصاحبه نیز اشاره شده است، جایگاه فعالیت علنی در هدایت این مبارزات را بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد.

مجری برنامه: بیشترین رهنمودهای ما در این دوره خطاب به رفقا و فعالین حزب در شهر حول محور ایجاد حوزه‌های حزبی در محیط زیست و کار کارگران و زحمتکشان، و ایجاد و گسترش تشکیلات حوزه‌های حزب در میان کارگران دور می‌زده است. در عین حال شاهدهیم که طی همین دوره مبارزات و اعتراضات کارگری به اشکال مختلف جریان داشته و دارد. سیاست ما مبنی بر گسترش و تحکیم تشکیلات حزب چه ارتباطی با این مبارزات و اعتراضات و امر رهبری این مبارزات پیدا میکند؟ به عبارت دیگر، ما تا چه حد و در چه اشکالی در امر رهبری این اعتراضات فعال میشویم و آیا دخالت در رهبری این مبارزات با هدف دوره‌ای ما برای تحکیم و گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران در تقابل قرار نمیگیرند؟

منصور حکمت: همانطور که گفتید مهمترین وظیفه‌ای که امروز بر عهده رفقای ما در شهرهای مختلف ایران است گسترش تشکیلات حوزه‌های حزب در میان کارگران آگاه و پیشروست. یعنی متشکل کردن آگاهترین و پیشروترین کارگران در حوزه‌های حزبی در کارخانه‌ها و محلات. این برای ما اولویت تعیین کننده دارد و اهمیت آن را هم به طرق مختلف قبلاً از طریق نشریات و رادیوهای حزب توضیح داده‌ایم. اما سؤالی که شما مطرح میکنید هم بسیار جدی است. سؤال اینست که چه رابطه‌ای بین این وظیفه پایه‌ای ما با امر دخالت کردن فعال در رهبری مبارزات و اعتراضات موجود کارگران برقرار میشود. آیا سازمان دادن تشکیلات حوزه‌های حزب در بین کارگران در تقابل با پرداختن به مبارزات جاری، بخصوص قرار گرفتن در موضع رهبری این مبارزات است؟ یعنی آیا باید بین این دو یکی را انتخاب کرد؟ آیا پرداختن به یکی مستلزم دست کشیدن از دیگری است؟ و اگر اینطور نیست، رفقای ما به چه اشکالی میتوانند ضمن ادامه فعالیت پایه‌ای خود، در عین حال برخورد فعالی هم به مبارزات جاری کارگری داشته باشند؟

تا آنجایی که مساله به حزب گمونیست ایران به عنوان یک کل، یک مجموعه، مربوط میشود، نه تنها تقابلی در کار نیست، بلکه سازماندهی حزبی و حوزه‌ای و دخالت در امر رهبری مبارزات جاری و موجود کارگری، اساساً لازم و ملزوم یکدیگرند. ما بارها گفته‌ایم که رشد تشکیلات حزب در میان کارگران، از دیاد و گسترش حوزه‌های حزبی، شرط لازم شکل گرفتن یک رهبری انقلابی و ادامه کار در بین

مختلف (برحسب دوری و نزدیکی به حزب) تشکیل شده باشند، یک سیستم قابل اتکاء برای شناسایی و طرد عناصر نامناسب و جذب کارگران پیشرو و مستعد است.

۸- اصل حداقل اطلاعات باید اکیدا رعایت شود. به هر کس باید تنها آن درجه اطلاعات داده شود که برای انجام درست وظایف خود به آن نیاز دارد. آشکار کردن تعلق حزبی فعالین و معرفی مبلغین و مروجین حوزه به رفقای جدید، دعوت این رفقا به محافل ترویجی و با شناساندن اماکن تشکیل جلسات به آنها باید با نهایت دقت و بر مبنای ارزیابی نیازهای حزب و ظرفیت و نوع وظیفه هر رفیق جدید انجام گیرد.

۹- رفقای ما موظفند هر اتفاق مشکوک و غیر منتظره و هر اطلاعات امنیتی جدید را فوراً به حزب اطلاع دهند. تمرکز اطلاعات در باره فعالیت حوزه‌ها در مرکز، این امکان را به مسئولین مرکزی ما داده است که بسیاری خطرات پلیسی را با دقت نظر و احاطه بیشتری به نسبت حوزه‌ها تشخیص دهند و به موقع حوزه‌ها و فعالین شهر را از خطرات احتمالی و روابط آلوده با خبر سازند.

۱۰- و بالاخره، هواداران جدید حزب و یا رفقای که خواستار تجدید ارتباط تشکیلاتی با حزب‌اند، باید اکیدا موازین اعلام شده از طرف صدای حزب گمونیست ایران و نشریات حزبی را رعایت کنند. حزب تنها حاصل و نتایج کمی فعالیت رفقای جدید را در قضاوت آنان قرار نمیدهد. بی دقتی و سهل انگاری در رعایت اصول امنیتی در تماس و مکاتبه با حزب، بی دقتی و عدم رعایت این اصول در امر گزارشدهی و خبررسانی، و عدم حساسیت در قبال جنبه‌های امنیتی فعالیت و غیره، همه ملاکهایی است که در قضاوت حزب از صلاحیت امنیتی فعالین نقش بازی میکند. حزب گمونیست محق است که برای حفظ امنیت و ادامه کاری انقلابیون گمونیستی که در این جو اختناق خونین و وظیفه سازماندهی انقلاب سوسیالیستی را بعهده گرفته‌اند، فاصله خود را با هر رفیق هواداری که، ولو از روی بی دقتی و سهل انگاری، اندک شبهه‌ای در صلاحیت امنیتی خود بجا میگذارد، حفظ کند. راه نزدیکی رفقای هوادار به حزب، فعالیت مداوم و پیگیر بر اساس رهنمودها و با رعایت اکید موازین تشکیلاتی و امنیتی حزب است.

مبارزه ما با پلیس سیاسی یک مبارزه جاری و دائمی است. ما باید همواره، برای حفظ ابتکار عمل سیاسی خود، از لحاظ امنیتی لاقابل یک گام از ارگانهای جاسوسی و پلیسی بورژوازی جلو باشیم، و این بدون رعایت اکید انضباط، تشخیص و خنثی کردن شیوه‌های کهنه و جدید پلیس سیاسی و انتقال سریع تجارب امنیتی به ارگانهای تصمیم گیرنده حزب مقدور نیست. همه رفقا را به حفظ هوشیاری در برابر مزدوران بورژوازی فرا میخوانیم.

منصور حکمت

۳۰ تیر ماه ۱۳۶۳

گمونیست، ارگان مرکزی حزب گمونیست ایران، شماره ۱۲، ۲۵ شهریور ۱۳۶۳

صلاحیت امنیتی آنها نیست. بسیاری از این متون و اسناد در سطح وسیع علناً توسط حزب پخش میشود و برخی دیگر ممکن است در اثر ضربات پلیسی بدست رژیم افتاده باشد. بنابراین ارائه اینگونه اسناد و مدارک نمیتواند و نباید بعنوان مدرکی برای اثبات صلاحیت امنیتی افراد و محافل بکار رود.

۴- حوزه‌ها باید راساً و بر مبنای امکان سازی‌های خود در محیط فعالیت، در بهبود کیفیت و استحکام ارتباطات خود با رهبری حزب تلاش کنند. اقدام به "تقویت" این ارتباط با استفاده از امکانات حوزه‌های دیگر کاملاً نادرست است. هر حوزه باید خود ارتباطات لازم برای دریافت نشریه، پیام و اطلاعات و ارسال اخبار و گزارشات را با رهبری حزب بوجود آورد. رهنمودهای لازم در این مورد مرتباً از صدای حزب گمونیست ایران پخش میشود.

۵- حوزه‌ها در محل کار و زیست خود باید از گسترش ناگهانی و سنسجیده روابط پیرامون خود اجتناب کنند. هر هوادار جدید باید مراحل گوناگون نزدیک شدن به حزب را یک به یک طی کند و در هر مرحله برحسب مجموعه عملکرد خود ارزیابی و قضاوت شود. هیچکس نباید از این پروسه برخورد مرحله بندی شده معاف شود. هواداران انقلابی و آگاه ما لزوم این امر را درک میکنند و در آن شتابزده نیستند. آنان لزوم برعهده گرفتن وظایف گوناگون و حرکت تدریجی از مراحل مدارهای دورتر به مدارهای نزدیکتر حزب را میفهمند و در هر مرحله با اشتیاق و وظایف محوله را انجام میدهند. رعایت این مرحله‌بندی و قضاوت افراد در طول یک پروسه عملی با مرحله بندی دقیق آزمون سیاسی، تشکیلاتی و امنیتی، یک راه اصلی حفظ استحکام حزب بطور کلی است. این در عین حال بهترین شیوه سد کردن راه عوامل نفوذی دشمن است.

۶- حوزه‌های حزبی در محیطهای کارگری باید بدقت عملکرد کارگران مستعد را در عرصه کار و زندگی روزانه و در جریان اعتراضات و مبارزات کارگری مد نظر داشته باشند. بسیار قبل از ایجاد رابطه تشکیلاتی با یک رفیق کارگر، حوزه باید تلقی نسبتاً جامعی از خصوصیات فردی، سابقه مبارزاتی، افکار و عملکرد سیاسی و درجه قابل اتکاء بودن امنیتی این رفیق داشته باشد، و بهترین و پیشروترین کارگران را بخود جلب نماید. حوزه‌ها بایدحتی المقدور از محیط فعالیت خود، که برآن احاطه دارند هوادار جلب کنند. حوزه‌ها باید هوادارانی که از شهرهای دیگر با از محیطهای خارج از عرصه فعالیت حوزه، با آن تماس میگیرند را مستقیماً به ارگانهای رهبری مرکزی متصل کنند و هدایت آنها را به ارگانهای مرکزی حزب بسپارند.

۷- سازماندهی منفصل بدون استحکام ایدئولوژیک حوزه‌ها و تقویت پیوند سیاسی- ایدئولوژیک درونی حزب راه به جایی نمیرسد. استحکام ایدئولوژیک حوزه و کار ایدئولوژیک حوزه در روابط پیرامونی یک نیاز سیاسی دائمی حزب است. اما این امر در عین حال ضامنی برای طرد عناصر متزلزل و نیز شناسایی عناصر نفوذی نیز هست. محافل ترویجی (در سطوح مختلف) بدین ترتیب علاوه بر وظیفه آموزشی خود، از یک نقش جانبی، اما بسیار مهم و موثر، امنیتی نیز برخوردارند. این محافل، بخصوص اگر در رده‌های

کارگران است. بدون تشکیلات حزبی دخالت در رهبری مبارزات اقتصادی و اعتراضی کارگران اصولاً مقدر نیست و هر گامی که رفقای ما در گسترش تشکیلات حوزه‌های حزب برمی‌دارند ما را بطور واقعی گامها به تأمین این رهبری و تقویت و گسترش مبارزات اعتراضی کارگری نزدیکتر میکند. از طرف دیگر نفس دخالت در هدایت مبارزات جاری هم خود نقش بسیار مهمی در گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران دارد. نمیتوان حزب کمونیستی را تصور کرد که نسبت به مسائل موجود و مبارزات جاری کارگران، که توده کارگران و پیشروان آنها را در مقیاس هزاران نفر به خود مشغول میکند، بی‌تفاوت باشد و انتظار هم داشته باشد که سازمان حزبی‌اش به سرعت گسترش پیدا کند. حزب ما باید حزب متشکل کننده کارگران پیشرو باشد. باید حزبی باشد که ضمن تلاش برای متشکل کردن کارگران آگاه بر مبنای منافع پایهای و طبقاتی، به مشغله مبارزاتی جاری آنها نیز پاسخگو باشد. هیچ حزبی در جدائی از مبارزه و اعتراض واقعاً موجود در جامعه ساخته نمیشود. بنابراین روشن است که کل حزب، یعنی حزب به عنوان یک کل، باید هم پیکره سازمانی خود را گسترش بدهد و هم در نقش رهبر مبارزات کارگری ظاهر شود. و همانطور که گفتیم این دو وجه، مکمل و لازم و ملزوم یکدیگر هستند.

اما آنچه درباره کل حزب، یا به عبارت بهتر، حزب به عنوان یک مجموعه، صدق میکند، الزاماً درباره هر جزء و اندام حزب صدق نمیکند. آنچه که برای کل حزب درست است، الزاماً به همان صورت و با همان بیان برای یک حوزه حزب در محیط کارگری درست نیست. اگر سازماندهی حوزه‌های حزبی از یکسو، و رهبری مبارزات جاری از سوی دیگر، اجزاء مکمل سیاست حزب هستند، وقتی به عملکرد حوزه‌های پایه میرسیم، اینها دیگر بطور واقعی ممکن است در دوره‌هایی با هم تقابل پیدا کنند.

ممکن است رفیقی بپرسد که آیا واقعاً ممکن است تلاش برای در دست گرفتن رهبری یک اعتصاب، شرکت فعال در هدایت یک تحصن، به کار پایهای حوزه‌های ما لطمه بزند؟ بله، متأسفانه در شرایط کنونی این کاملاً ممکن است. چون دخالت در رهبری مبارزات جاری کارگری نیازمند بوجود آوردن ملزوماتی است که حوزه‌های ما الزاماً از آن برخوردار نیستند. آن کسی که میخواهد بطور واقعی خلاء رهبر را در حرکات اعتراضی موجود کارگران پر کند، باید قبل از هر چیز به فکر فراهم کردن این ملزومات باشد. ما حوزه‌هایی نمیخواهیم که یکبار در یک اعتصاب خوش بدرخشند و بعد صحنه را برای مدت طولانی خالی کنند. ما میخواهیم یک تشکیلات حزبی، متشکل از حوزه‌های در بر گیرنده کارگران کمونیست درست کنیم که بطور ادامه‌کاری رابطه حزب و طبقه را برقرار نگاهدارد. بطور ادامه‌کاری رهبری قاطع، انقلابی و هوشمندی برای بحثهای مختلف جنبش کارگری باشد. بطور ادامه‌کاری مبارزات جاری را به عرصه‌ای برای جلب پیشروترین و آگاهترین کارگران به حزب تبدیل کند و بطور ادامه‌کاری قدرت کارگران را در مبارزه سیاسی و اقتصادی افزایش بدهد. خلاصه کنیم حزب ما باید بتواند نه فقط رهبر و سازمانده جنبش طبقه کارگر برای سوسیالیسم، بلکه همچنین اصولی‌ترین و

قاطع‌ترین رهبر در مبارزاتی باشد که کارگران بطور روزمره برای بهبود شرایط کار و زندگی‌شان در همین نظام موجود به آن دست میزنند. بنابراین طبیعی است که ما در این دوره الویت خودمان را این قرار بدهیم که چنین تشکل ادامه‌کاری از کارگران کمونیست را بوجود بیاوریم. و همین را هم مبنای دخالت جدی و فعال در امر رهبری مبارزات جاری کارگران بدانیم.

به هر حال اگر بخواهیم حرفم را خلاصه کنیم باید بگویم که اولاً ما به عنوان یک حزب هیچگاه امر گسترش و تحکیم تشکیلات حزب در بین کارگران را از امر مبارزات جاری اعتراضی کارگران جدا نکرده‌ایم. ما رابطه این دو مساله را دقیقاً میدانیم و در دیدگاه عمومی و سیاسی خودمان هیچ تقابل و تناقضی بین این دو امر، بین این دو وظیفه نمی‌بینیم. ثانیاً از لحاظ سیاسی نحوه و هدف دخالت ما، باز به عنوان یک حزب، در امر رهبری مبارزات جاری روشن بوده است. و اگر در مواردی کمبود داریم میدانیم که باید روی آن کار کنیم. میدانیم دخالت ما در مبارزات جاری باید به چه چیزی منجر شود. به گسترش پیوند سیاسی و تشکیلاتی حزب و طبقه، به استحکام و پیشروی خود جنبش اعتراضی و به روی‌آوری بخش هر چه بیشتری از کارگران به مبارزه و تشکل بطور کلی و تشکل حزبی به طور خاص. اما آنجا مساله پیچیده میشود که ما به مساله رابطه حوزه‌ها، یعنی اجزاء معینی از حزب با مبارزات جاری میرسیم. آنهم در مقطع معینی که شالوده تشکیلاتی حزب محکم و به اندازه کافی گسترده نیست. اینجا ما می‌گوییم که تا آنجا که به کار حوزه مربوط میشود دخالت در رهبری مبارزات جاری دیگر به این سادگی نیست، بلکه نیازمند بوجود آوردن مقدمات و ملزوماتی است که در دنیای واقعی این دخالت را ممکن بکند. این ملزومات را باید بطور جدی بوجود آورد.

مجری برنامه: این ملزومات کدامند، حوزه‌های ما باید چه زمینه‌هایی را فراهم کنند، تا عملاً قادر به دخالت فعال در رهبری مبارزات جاری کارگری باشند؟

منصور حکمت: ما قبلاً هم، چه در مقالات نشریه کمونیست و چه از طریق رادیو و همینطور در درون حزب، تا حدود زیادی به این مسائل اشاره کرده‌ایم. من فهرستوار به رئوس آنچه گفته‌ایم اشاره می‌کنم و بعد به یک نکته کمابیش جدید، که به نظر من اهمیت تعیین کننده‌ای در پیشرفت کار حوزه‌ها در این زمینه دارد می‌پردازم.

اولین شرط ظاهر شدن به عنوان رهبر مبارزات کارگری، داشتن سیاست و خطمشی سیاسی در این مبارزات است. ما باید تاکتیک‌های خودمان را در قبال مسائل مختلف جنبش کارگری روشن کرده باشیم، شعارهایمان را تعیین کرده باشیم، دورنما و افق این مبارزات و توان بالفعل و بالقوه هر آکسیون اعتراضی را بشناسیم و بالاخره رابطه مبارزات موجود، یعنی مبارزاتی که به هر حال برای اصلاحاتی در وضع کارگران و یا محیط سیاسی و اقتصادی جامعه است، را با مبارزه انقلابی کارگران کمونیست برای رهائی قطعی درک کنیم و در جزئیات معنی کنیم. ما در مبارزات جاری بی‌خط نیستیم، ما جریان نیستیم که دلش را به این خوش کند که در اعتراضات کارگری شرکت میکند. ما سیاست معین و پیگیری را در این

مبارزات دنبال میکنیم. آگاه کردن کارگران به منافع واقعی خود، تصحیح شعارها و اهداف این مبارزات، گسترش تشکل‌پذیری بطور کلی و سازمانیابی کمونیستی بطور خاص در بین کارگران، بالا بردن اعتمادی‌بنفس مبارزاتی و روحیه مبارزاتی کارگران از طریق گرفتن خواسته‌های برحق‌شان و بهبود واقعی شرایط کار و زیست کارگران، دنبال کردن این اهداف است که ما را از تردیونیونیست‌ها و اکونومیست‌ها متمایز میکند. بنابراین قبل از هر چیز حزب به طور کلی و حوزه‌ها به مثابه اجزاء و سلولهای پایهای حزب باید بینش و شناخت لازم برای رهبری مبارزات را داشته باشند. و در این امر چنان محکم باشند که آنها باشند که مبارزات را رهبری میکنند و نه موج آکسیونها که آنها را به دنبال خود میکشد. بعلاوه دخالت در مبارزات جاری مستلزم آنست که رفقای ما که از نزدیک با این مبارزات در تماسند روی مسائل عملی‌تر رهبری مبارزه صاحب‌نظر باشند. تجارب لازم را کسب کرده باشند تا بتوانند نقش خود را بطور جدی بازی کنند. در زمینه ملزومات سیاسی ما کمترین اشکالات را داریم. این عرصه‌ای است که با توجه به وجود برنامه حزب، مطالبات حداقل حزب، شعارها و قطعنامه‌های تاکتیکی حزب، بیشتر روی آن کار شده است و در آینده هم مانع خاصی برای تدقیق بیشتر آنها وجود ندارد.

اما ملزومات عملی و تشکیلاتی را فراهم کردن، امروز برای ما کار دشوارتری است و به صرف انرژی زیادتری نیاز دارد. ما قبلاً در مقالاتی نظیر -- آکسیون‌نیم در حوزه‌های کم نفوذ، محافل ترویج کارگری، و دیگر مقالات نشریات و برنامه‌های رادیو به بخش زیادی از این ملزومات اشاره کرده‌ایم. آن واحد تشکیلاتی کمونیستی که میخواهد در موضع رهبری مبارزات جاری قرار گیرد باید اولاً بتواند ادامه‌کاری فعالیت پایهای خود را تضمین کرده باشد (که به این نکته بعداً بیشتر می‌پردازم)، باید نفوذ خود را در بین کارگران حوزه فعالین خود به حد کافی گسترش داده باشد و به اشکال مختلف توسط کارگران متشکل احاطه شده باشد. باید بطور واقعی بتواند با پیشروترین کارگران و رهبران عملی جنبش‌های اعتراضی در تماس باشد. بخشی از این رفقا را حداقل در صفوف خود داشته باشد و لاقلاً نفوذ معنوی و سیاسی معینی در میان دیگر رهبران عملی کارگران که هنوز به حزب نپیوسته‌اند داشته باشد. حوزه کمونیستی باید بطور واقعی قادر باشد افکار و اعمال کارگران را در طول مبارزه و آکسیون تحت تأثیر جدی قرار بدهد و هدایت کند. در جنبش کارگری هیچ نفوذ و اعتباری بسادگی و سهولت بدست نمی‌آید. رهبری را نمیتوان قاپ زد، بلکه باید کسب کرد و این مستلزم کار پایهای سیاسی ترویجی و تشکیلاتی جدی‌ای در میان کارگران است. همانطور که گفتیم ما اینها را قبلاً در جزئیات بیشتری شکافته‌ایم. نکته مهمی که من در اینجا اضافه میکنم مساله کار علنی، عناصر علنی‌کار و وابستگی قطعی رهبری آکسیون‌های کارگری به این امور است. این مساله‌ای است که در گذشته ما کمتر راجع به آن صحبت کرده‌ایم و سعی میکنیم در آینده نزدیک بیشتر برای رفقا تشریح کنیم.

مساله این است که رهبری صرفاً مخفیانه مبارزات کارگری ممکن نیست. هر آکسیون، مثلاً اعتصاب، تحصن و غیره، حرکتی است که به هر حال بیانگر

مقاومت و مبارزه علنی بخش‌های وسیعی از کارگران در برابر سرمایه و کارفرما و دولت است. هر قدر هم که یک اعتصاب توسط یک مرکز مخفی هدایت شود، باز هم اعتصاب به عنوان یک عمل مستقیم کارگران نیازمند رهبری در صحنه علنی است. بسیج کردن کارگران، تعیین و تصحیح شعارها در روز آکسیون، خنثی کردن تبلیغات و توطئه‌های عمال دولت و کارفرما، مذاکره، انتخاب نماینده و غیره، به هر حال به وجود رهبران و مبلغین علنی نیاز دارد. هیچ عمل توده‌ای بدون تکمیل فعالیت مخفی کمونیستی با فعالیت هدفمند علنی ممکن نیست. تمام بحث بر سر اینست که چگونه حوزه مخفی کمونیستی میتواند در روزهای آکسیون رهبر باشد. رهبری‌ای که مستلزم دخالت فعال علنی است. اگر این توانائی و این قدرت در ما نباشد، یعنی اگر نتوانیم به درستی فعالیت مخفی را با اقدامات علنی لازم تلفیق کنیم صحبتی از دخالت فعال در رهبری مبارزات جاری هم نمیتواند در میان باشد.

اما کار علنی عرصه‌ای است که تا به حال کمتر به آن پرداخته‌ایم و گوشه و زوایه‌های آن را کمتر روشن کرده‌ایم. کلا مقوله مُبلغ علنی کار حزبی، یعنی کسی که رأساً در آکسیون در پیشاپیش صفوف کارگران قرار میگیرد و آنها را هدایت میکند، در جنبش ما و در حزب ما کمتر شناخته شده است. اگر دقت کنید فعالترین سخنوران کارگری، مبلغین صاحب نفوذ و رهبران عملی را در صف اکونومیست‌ها و تردیونیونیست‌ها پیدا میکنید، ما باید این عقب ماندگی را جبران کنیم. تنها هنگامی بطور جدی به مسأله رهبری آکسیون‌های کارگری نزدیک شده‌ایم که حوزه‌های حزبی ما توانسته باشند به قلمرو کمتر شناخته شده فعالیت علنی کمونیستی گام بگذارند.

این یک بحث سبک کاری است. رابطه حوزه مخفی با عناصر علنی کار چیست؟ این عناصر چگونه به حوزه

ها مربوطند و چگونه از حوزه خط میگیرند و توسط حوزه هدایت میشوند؟ اطلاعات این عناصر مخفی کار

از حوزه مخفی و روابط آن چقدر است؟ چگونه میتوان کاری کرد که فعالیت علنی رفیق حزبی ما امنیت و

ادامه‌کاری حوزه و شبکه مخفی ما را به خطر نیاندازد؟ خود مُبلغ علنی را چگونه میتوان حفظ کرد و امنیتش را

تضمین کرد؟ مُبلغ و فعال علنی ما چگونه میتواند بی آنکه از اما هویت و تعلق حزبی خود را فاش نماید - که

تا وقتی اختناق تا این حد شدید است عمدتاً ناگزیر از مخفی نگاه داشتن هویت خود است - مواضع و

سیاست‌ها و شعارهای حزب را در روز آکسیون به کرسی بنشانند؟ بطور کلی مبلغین و فعالین علنی خود را

در چه محیطی پیدا میکنیم؟ چگونه آنها را به عضویت حزب در میآوریم؟ و چه رابطه‌ای بین حوزه‌های مخفی و این مبلغین علنی کار برقرار میکنیم؟ پاسخ این

سوالات را باید داشت و ما سعی میکنیم اینها را در آینده نزدیک روشن کنیم. به هر رو در این فرصت کوتاه تأکید میکنم که علاوه بر ملزوماتی که قبلاً

گفته‌ایم، باید این قلمرو فعالیت را هم بدرستی بشناسیم و خود را از این لحاظ هم محکم و آماده کنیم. تلفیق کار مخفی و علنی به معنای علنی‌کاری و مخفی‌کاری توأم همه اعضای حوزه و روابط پیرامونی آنها نیست بلکه عمدتاً به معنی ایجاد رابطه‌ای محکم و مناسب میان فعالین مخفی و فعالین علنی‌کار است. امروز کمتر حوزه ماست که مدعی باشد از امکان آژیتاسیون علنی

به شیوه‌ای ادامه‌کار برخوردار است، مدعی باشد که عناصر علنی و رهبران عملی‌ای را، بدون آنکه آنها را از این قلمرو فعالیت حیاتی محروم کرده باشد و بیرون کشیده باشد، یعنی بدون آنکه آنها را به فعال "مخفی" تبدیل کرده باشد به عضویت حزب درآورده و فعالیت آنها را تحت سیاست و خط مشی و رهبری حزب قرار داده است.

حزب ما یک حزب مخفی است. این لازمه فعالیت حزبی است که در دل اختناق بورژوازی و در برابر توحش بورژوازی فعالیت میکند. کمونیست‌ها همواره، مگر در شرایط استثنائی، در چنین شرایطی فعالیت میکنند. اما این به آن معنی نیست که قلمرو کار علنی و لاجرم قلمرو رهبری عملی آکسیون‌ها را به رفرمیست‌ها و تردیونیونیست‌ها بسپارند. اگر امروز عملاً چنین است، این نقطه ضعف ماست. ما باید

پدیده‌ای به اسم آژیتاتور کمونیست علنی‌کار، رهبران عملی جنبش‌های کارگری که به عضویت حزب درآمده‌اند، را بشناسیم و در فعالیت حزبی خود برای اینگونه رفقا جای واقعی‌شان را باز کنیم.

توجه کنید که اینجا صحبت بر سر علنی کردن یکی دو نفر از اعضای حوزه‌ها نیست، صحبت بر سر جذب رهبران پرشور جنبش کارگری، سخنوران کارگری و کارگران صاحب نفوذ به تشکلیابی در حزب، با حفظ نقش علنی پیشین آنهاست، یعنی نقش علنی، نقش مُبلغ توده‌ای و نقش رهبر. این مستلزم برقراری رابطه‌ای ظریف و فکرسده میان تشکیلات مخفی حزب با عناصر علنی است. این یکی از مهمترین ملزومات دخالت ما در آکسیون‌هاست. آکسیون‌هایی که همانطور که گفتم بدون رهبری علنی وجود خارجی پیدا نمیکند و هدایت نمیشود. این را باید با کار صبورانه و آگاهانه فراهم کرد. مادام که چنین نیست، یعنی مادام که حوزه مخفی ما ناگزیر است یا برای ادامه کاری خود، که گفتیم در اولویت است، از ایفای نقش پیش‌تاز در روز آکسیون چشم‌پوشد، یا با جهیدن به صف مقدم آکسیون تمام دستاوردهای کنونی‌اش را به مخاطره بیاندازد، ما با تناقضی که در سؤال قبل گفتید روبرو خواهیم بود. اما آن زمان که شبکه مخفی تشکیلاتی ما، به شیوه‌ای اصولی و حساب شده و منظم و با محاسبه کلیه جنبه‌های امنیتی، به عناصر علنی‌کاری که توانائی هدایت توده‌های کارگر را در روزهای آکسیون دارند، متصل باشد، یعنی آن زمان که تشکیلات مخفی ما بتواند وجود آژیتاتور علنی را در سیستم خود جا بیندازد و هضم کند، آنگاه ما بطور واقعی آماده‌ایم تا در مبارزات جاری کارگران، بمثابه رهبر، ظاهر بشویم.

همانطور که گفتم این بحث‌ها را تدریجاً با رفقا در میان خواهیم گذاشت. من صرفاً خواستم توجه رفقا را به این امر جلب کنم و امیدوارم در نامه‌های خودشان به ما به این مسأله هم بپردازند. بحث تفصیلی را باید بعداً مطرح کرد. اما با اجازه شما من از این فرصت استفاده میکنم و چند کلمه‌ای هم راجع به همین رفقای علنی‌کار اضافه میکنم. فعالین علنی‌کار به این صورت بدست نمایانند که مثلاً این یا آن رفیق در حوزه و یا پیرامون آن به دستور حزب نقش دخالت علنی در آکسیون را بر عهده بگیرد. مُبلغ علنی و رهبر عملی تا حدود زیادی محصول خود مبارزات و اعتراضات کارگران است. کارگران پرشور، معترض و سخنوری که در اعتصابات به قول معروف رو می‌آیند، در میان

کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۱۶ - ۳۰ بهمن ۱۳۶۳

مبارزات جاری، تبلیغ و مبلغ، حوزه حزبی

متن پیاده شده از روی نوار

قسمت اول ۲۶:۳۸ دقیقه

بحثی که میکنم بخودی خود ممکن است یک بحث تکنیکی بنظر بیاید، در مورد تبلیغ و مبلغ چه رابطه‌ای باید با حوزه داشته باشد و غیره. و فکر نمیکنم که به

این معنی بحث تکنیکی اولاً جای اینجا باشد، در این جلسه بزرگ و نسبتاً غیر متخصص روی مسأله، و هدف من هم از سمینار این نبود که بحث تکنیکی بکنم. این عمدتاً دری است برای یک بحث پایه‌ای‌تر روی سبک کار، مجدداً. بنابراین آن چیزی که میگویم دلم میخواهد رفقاً روی سه تا زمینه اصلی که این بحث رویش سوار میشود و به آن مربوط میشود در طول بحث در نظر بگیرند. من سعی میکنم رابطه این بحث را با این سه تا زمینه نشان بدهم. فقط توجه میدهم رفقاً که این زمینه‌ها فی‌الواقع باید اهمیت این بحث را روشن بکنند.

اولین آن بحث خود نقد سبک کار پوپولیستی است. بنظر من بحث اژیتاتور و اژیتاسیون و کلاً مقوله اژیتاتور و پرولتر آن طوری که در نشریه هم به آن اشاره کردیم، بحثی است در ادامه بحثهای سبک کار و بنظر من به همان اندازه اهمیت حوزه‌های حزبی و سازماندهی در محل زیست و کار (بعدها) این را توضیح میدهم). بنابراین یکی از تمهایی که این بحث در چارچوب آن معنی پیدا میکند بسط دادن بحث سبک کار کمونیستی است که بنظر من رها شد یک مقدار بعد از تشکیل حزب و فقط بصورت جزئی باز شد. خیلی از یک موضع استفاده کردن صرف از اندوخته‌های قبلی بحث شد، نه بصورت بسط بیشتر تئوری. بنابراین این یک پایه و تم اصلی بحث اژیتاتور است.

دوم مسأله سازماندهی منفصل و دورنمای آن است. میدانید که الان یک سبک کاری را عملاً در کار تشکیلاتی به کار میبریم که به آن میگویم سازماندهی منفصل، حوزه‌های منفصلی که با رهبری در تماس هستند و از مرکز هدایت میشوند. دورنمای این بحث بنظر من بطور جدی به بحث اژیتاتور و اژیتاسیون مربوط میشود. و وقتی بحث میکنم میخواهم سعی کنم که نشان بدهم جایگاه این بحث را در تصمیمگیری راجع به ادامه این مسأله، یعنی شکل سازماندهی‌مان. و بالأخره تم دیگری که باز این مسأله در محورش قرار میگیرد مسأله حوزه‌ها و مبارزات جاری است. آیا حوزه‌های حزبی باید در مبارزات جاری کارگری دخالت کنند؟ تا چه حد، به چه شیوه، ملزوماتش چه است و غیره. که باز بحث اژیتاتور پرولتر بنظر من کلید درک این مسأله است. روی این سه تا تم من بحثم را از سر مبارزات جاری شروع میکنم. یعنی از بحث آخری که گفتیم سعی میکنم بروم به اینکه جایگاه این بحث کلاً در بحث مسأله سبک کار کمونیستی برای ما چه است.

مدتی است این سؤال برای ما مطرح است که حوزه‌ها در مبارزات جاری کارگری، اعتصابها، تحصنها و اعتراضهایی که پیش میاید چه نقشی باید داشته باشند؟ ما علیه اکیسونیسیم هشدار داده‌ایم قبلاً که دخالت حوزه‌های کم‌فوذ در مبارزاتی که به اکیسونیسیم و بعد به انهدام خود حوزه و قطع ادامه‌کاریشان منجر میشود. میشود گفت شاید این هشدار ما به یک حدی ممکن است اینطوری برداشت شود که حوزه اصلاً وظیفه ندارد در آن اکیسونیها دخالت بکند. کلاً اکیسون و رفتن عمل کردن با اکیسون در تضاد است با نفس موجودیت حوزه و این بحث تا حد یک اصل ارتقاء داده بشود که حوزه وظیفه‌های ندارد در اکیسونهای کارگری شرکت کند و دخالت بکند. جوابهایی که به این سؤال داده میشود معمولاً این نوع جوابها است: یکی بحث اساسنامه‌ای

است که وقتی گفته میشود که حوزه آیا باید در اکیسون شرکت بکند یا نه یا اصلاً وظیفه حوزه در قبال اکیسون چه است، بعضی وقتها این پاسخ را آدم میشوند یا این استنباط میشود که کمیته کارخانه یا کمیته بخش میتواند در اعتصابات و اعتراضات نقش رهبری ایفاء کند. رهبری مبارزات کارگری وظیفه کمیته‌های حزبی است و فقط یک کمیته میتواند این کار را بکند و حوزه کمیته نیست، در اساسنامه هم رهبری جزو وظایفش نیست. این یک نگرش اساسنامه‌ای است. ممکن است یک کسی به این روشنی این را بیان نکند ولی من گاه و بیگاه شنیده‌ام در داخل و اینجا، از رفقایی که به هر حال یک مؤلفه شیوه برخوردشان به مسأله مبارزات جاری است. بنظر من این کاملاً نادرست است. یعنی بجای اینکه بحث را در آن سطح تجریدی که باید باشد حل بکند و بعد از آن نتیجه عملی بگیرد از نتایج عملی و انعکاس اساسنامه‌ای بحثی میخواهد نتایج اصولی بگیرد. مثالی که برای این دارم این است که اگر کسی از ما پرسد من چطور میتوانم رانندگی کنم، کی من میتوانم رانندگی کنم؟ جواب بگیرد که باید تصدیق داشته باشد. بنظر من این جواب خیلی فرمالیستی و خیلی صوری به مسأله است و تنها بعد از وارد کردن یک سلسله فاکتورها و توضیح یک سلسله پدیده‌ها است که ما به تصدیق رانندگی میرسیم. قبل از آن باید به طرف بگوییم باید رانندگی بلد باشی. و رابطه‌ای که بین رانندگی بلد بودن با تصدیق داشتن برقرار میشود پدیده درجه دومی است که میشود بعداً توضیح داد. واقعیتش این است که خیلیها هم میتوانند بدون تصدیق رانندگی کنند.

بحث اینکه باید مطابق اساسنامه کمیته باشید یا کمیته میتواند این کار را بکند، به مسأله‌ای که بالأخره حوزه حزبی یا بالأخره فعال حزبی، یک کمونیست، یک واحد تشکیلاتی کمونیستی چطور میتواند در مبارزات جاری دخالت کند اصلاً جواب نمیدهد. همان باید تصدیق داشته باشید است که باز سؤال این است که "چطوری میتوانم تصدیق داشته باشم". باز بالأخره باید پرسد به اینکه باید رانندگی یاد بگیرد. و این رانندگی یاد بگیرد یعنی توانایی دخالت کردن در مبارزات جاری این خودش بی جواب میماند در یک استنباط اساسنامه‌ای. کلاً اساسنامه بنظر من اینجا به بحث ما اصلاً مربوط نیست. من میتوانم به یک مسائل واقعی که از اینجا میتوانم مطرح شود و راهگشا باشد پرده بیندازد و مبهم بکند.

یک بحثی که میتواند مطرح باشد یک بحث اصولی تئوریک است. تئوریک به این معنی که کلاً کمونیستها آیا در قبال مبارزات خودبخودی و توی گیومه "بورژوازی" طبقه مسئولیت دارند؟ آیا ما باید برویم توی آن و دخالت بکنیم؟ آیا مبارزات کارگری به ما مربوط است؟ در حزب کمونیست کسی این را نمیگوید به چند دلیل؛ چون اولاً ایران یک کشوری است که در آن یک سنت عقب کشیدن از جنبش خودبخودی وجود نداشته آنطوری که در اروپا وجود دارد. ثانیاً جریان ما یک جریانی است که با دخالتگری و با یک استنتاج پراتیک کردن از تئوری خودش را شناخته و متدولوژی جریان ما یکی از خواص مشخصه‌اش است و در جنبش ما به هر حال این مسأله نبوده. ولی جواب نه به این سؤال هم میشود داد. شاید بشود گفت که اگر بحث "کار روتین" و اختلاف بحث "کار روتین و نزدیک کردن و جلوتر از آن بردنش. و سؤال واقعی

توانستنی است؟ بنظر من این دومی است این نتوانستن فنی نیست، یک نتوانستن کاملاً طبقاتی است. و تنها موقعی این نتوانستن (باز بعنوان یک پدیده سیستماتیک) در ما به وجود میاید که یک عرصه معینی که من به اژیتاتور مربوطش میکنم را حل کرده باشیم.

به هر حال بحث اینجا این است؛ دخالت در مبارزات جاری به معنی دخالت در رهبری مبارزات کارگری است. شرکت کردن منظوم فقط این نیست که فقط برویم آنجا و شرکت کرده باشیم و اخبار بفرستیم، ما هم در اعتصاب و تحصن باشیم. وقتی از دخالت کمونیستی حرف میزنیم داریم از رهبری حرف میزنیم. وقتی از رهبری کمونیستها - حالا حوزه است فرد است یا کمیته است یا تشکیلات منطقه است - در یک اکیسونی حرف میزنیم یعنی از تواناییهای این برای پیشبردن آن اکیسون، بسیج کردن و سازمان دادنش، به اهدافش نزدیک کردن و جلوتر از آن بردنش. و سؤال واقعی

این است که این توانایی از کجا به دست می‌آید؟ یک جواب اینجا این می‌تواند این باشد که تشکیلات گسترده، تشکیلات صاحب نفوذ، تشکیلاتی که بالأخره کادر با نفوذ به اندازه کافی داشته باشد. من می‌گویم این مسأله خودش هنوز معلول است. تشکیلات صاحب نفوذ، تشکیلاتی که بتواند جنبش کارگری را رهبری کند باید از یک درک معینی که این جهت‌گیری را دارد نتیجه شود و بحث سبک کار ما هنوز تا این حد نرفته و بحث اژیتاتور پرولتر و کلاً مسأله‌ای که در این رابطه توضیح میدهم به این مربوط میشود.

ببینید آکسیون، در این مقاله آخری کمونیست هم این را توضیح داده‌ام، آکسیون یعنی عمل، یعنی عمل مستقیم، یعنی عملی که دیگر زده بیرون، عملی که دیده میشود. بنابراین دخالت در آکسیون یعنی دخالت در اعتصاب، دخالت در تحصن، دخالت در تظاهرات، دخالت در صندوق کمک به اعتصابیون، دخالت در باریکاد، دخالت در بستن در کارخانه، دخالت در کم‌کاری. همان روز کم کاری، همان روز اعتصاب، همان روز تظاهرات. دخالت در آکسیون یعنی این. در غیر این صورت کار ما دخالت در سطح آگاهی و تشکل طبقه کارگر است نه دخالت در آکسیون. بنابراین آکسیون به این معنی اخص کلمه مال همین واقعه زنده و مشخص را به آن می‌گوییم آکسیون. ولی خصوصیات این آکسیون دقیقاً تعیین میکند چه جوری میشود رهبریش کرد. این آن بُعدی است که در بحث‌های سبک کار ما تا حالا کم‌رنگ بود. توی این مقاله یک خواصی را برای روزهای آکسیون و اصلاً برای جنبش در مرحله آکسیونی شمرده‌ایم که عمدتاً هم مربوط میشود به علنی بودن مبارزه، توده‌ای بودن مبارزه، حضوری بودن رهبری و سریع الانتقال بودن رهبری، قابل مشاهده بودن رهبری. تمام آن چیزی که ما تا حالا از بحث سبک کار استنتاج کرده‌ایم بطور مادی، نشریاتی و مدون، برمیگردد به نوعی فعالیت مخفی و حوزه‌ای. سول پایه ما حوزه است، فعالیتش تبلیغ، ترویج، سازماندهی است، خصوصیت اصلی این فعالیت مخفی است، حزب ما مخفی است و تمام کارهایی که کرده‌ایم. بحث‌هایی که در این رابطه باز کردیم برمیگردد به جنبه‌های مختلف این فعالیت مخفی. ولی آن چیزی که مسأله اساسی است - وقتی برمیگردد به سازماندهی طبقه در آکسیون - مربوط میشود به مسأله تلفیق کار مخفی و علنی، سازماندهی یک اقدام علنی طبقه کارگر است.

آکسیون مخفی وجود خارجی ندارد هر چقدر هم در یک کتابی بنویسند کارگرها شب همدیگر را دیدند و از فرمایش کار نکردند این می‌تواند برای دو ساعت دوام داشته باشد ولی وقتی پلیس به آن کم‌کاری یا به آن باریکاد حمله میکند بالأخره یک نفر می‌آید جلوی صف می‌گوید فرار نکنید، بنشینید، بلند شوید، متفرق شوید یا چه. یعنی هیچ آکسیون کارگری اگر آکسیون است و اگر کارگری است نمیتواند در بُعد مخفی باقی بماند. آکسیون یعنی علنی، آکسیون یعنی بروز قابل مشاهده اعتراض. بنابراین رهبریش یعنی رهبری یک عمل قابل مشاهده و علنی. و اینجا است که خواص این رهبری تا یک مقدار زیادی روشن میشود. آکسیون از آگاهی کارگرها فقط مایه نمی‌گیرد. آکسیون از اعتراض مشخصشان مایه می‌گیرد. آکسیون فقط از تقسیمات از پیشی کارگرها شکلش معلوم نمیشود، از برخوردهای

روز بورژوازی به آن اقدامات و آن تصمیمات سرنوشتش معلوم میشود. کارگرها برای ۴۰ ساعت کار مبارزه میکنند، ما هم به آنها گفته‌ایم مبارزه نکنند و اصلاً بخاطر حرف‌های ما است که مبارزه میکنند. ولی اگر طرف گفت "۲ ساعت میدهم" دیگر این آکسیون از حیثه شعارهای ما فراتر می‌رود باید گفت باشد یا نه. و این باشد یا نه را رهبری آن آکسیون می‌گوید. یعنی هیچ حزبی نمیتواند با یک یک سلسله شعارهای از پیشی، برنامه حداقل، پلاتفرم تاکتیکی آکسیون را هم رهبری کند بدون اینکه رهبری سیالی را بگذارد جلوی عمل واقعی و علنی. و این یعنی رهبری حضوری، علنی و قابل مشاهده مجدد در جلوی صف کارگران.

یک نکته دیگر این است که در حالی که حزب سیاسی فعالیت مخفی بخشهای پیشرو طبقه را مخاطب قرار میدهد و آن بخشهای پیشرو را روی خط می‌آورد و تأثیرات آنها را روی بخشهای عقب مانده را به بار می‌آورد که در مجموع طبقه کارگر به سمت حزب کشیده میشود، آکسیون یعنی حضور مستقیم و فرد فرد خود کارگرها، اعم از عقب مانده و پیشرو، کسانی که اسم حزب کمونیست را شنیده‌اند و کسانی که نشنیده‌اند، کسانی که ما را دوست دارند و کسانی که از ما بدشان می‌آید، کسانی که با ما اختلاف دارند، کسانی که روی ما ابهام دارند، کسانی که مذهبی اند، کسانی که ناسیونالیست اند، کسانی که چپ افراطی اند یا حتی اپورتونیست اند. آکسیون یعنی عمل اینها. و رهبری اینها یعنی اقدام به گرفتن سر نخ این مبارزه در مقابل رأی اینها و در رابطه با رأی این آدمها که آنرا ابراز میشود. بنابراین آکسیون به نوع مشخصی به رهبری احتیاج دارد که فقط از آگاهی دادن و حقانیت ایدئولوژیکی نمیتواند نتیجه بشود. از دخالت حضوری روز، مجاب کردن، خنثی کردن این یا آن استدلال، بموقع مطرح کردن این یا آن راه حل برای این یا آن مسأله معین میتواند ناشی بشود. آکسیون یعنی رهبری حضوری. دخالت در آکسیون معنی این است که باید رهبری حضوری و علنی را تأمین کند.

بنابراین رابطه حزب و طبقه اینجا کاملاً به یک حلقه واسط محتاج میشود. رابطه حزب مخفی و طبقه تماماً علنی محتاج میشود به یک عنصری به اسم کسی که در روز آکسیون جلوی صف قرار می‌گیرد. آیا این عنصر حزبی است یا آیا این عنصر یکی از خود کارگرها است؟ عناصری است هستند از کارگرها و عناصر غیر حزبی اند؟ این سؤال را باید جواب داد. اگر آن عنصر حزبی است بوجود آوردن این عنصر جزو وظایف حزب است. اگر این عنصر خودبخودی است بله، حزب با اعلامیه و نشریاتش روی این عنصر تأثیر می‌گذارد. ولی باید هر عقل سلیمی قبول کند که آکسیونی که در مجموع ۴۸ ساعت طول میکشد توی آن نمیشود دو ساعته یک اعلامیه صادر کرد و پخش کرد و قانع کرد. آن هم رهبری را که دارد بطور مداوم به یک چیزهایی که حتی توده ممکن است فوراً از آن مطلع نشود پاسخ میدهد.

بنظر من این پدیده دقیقاً حلقه واسط رابطه حزب مخفی و آکسیون کارگری است. و از طرف دیگر خود این پدیده دارد نشان میدهد چقدر سبک کار ما منطبق است با شرایط واقعی زیست و مبارزه طبقه (که به این در بحث سبک کار برمیگردم)، یعنی چقدر حزب ما آن آشکالی از مبارزه را آموخته که طبقه را بجز آن به هر حال این بحثی است که بنظر من محور توسعه و بسط بحث سبک کار است. "اژیتاتور پرولتر" چه نقشی در مبارزات کارگری دارد، چه جایگاهی در مبارزه حزبی دارد، چه جور حزبی با چه سبک کاری اصلاً محیط مساعد برای پیوستن این اژیتاتور به خودش را فراهم میکند و کلاً اژیتاتور کمونیست را در چه پروسه‌ای میشود بار آورد و از کجا میشود پیدا کرد؟ و اژیتاسیون علنی و کارگری چه معنی سیاسی برای ما و چه معنی تشکیلاتی و امنیتی برای ما دارد؟ تقریباً روی هیچکدام این عرصه‌ها کار نشده. در صورتی که بنظر من اگر کسی دارد می‌گوید من هم از انقلابیگری خرده بورژوازی دارم می‌روم به سمت انقلابی کارگری و می‌خواهم انقلابیگری پرولتری را سازمان بدهم باید بفهمد که دارد آشکالی معینی از اعتراض را می‌بندد از طبقه کارگر و آن را سازمان میدهد و آن را سیستم خودش میکند و آن را تبدیل میکند به سیستم اعتراضی خودش.

اینجا من برمیگردم به بحث سبک کار.

به هر حال بحث "اکسیون و مبارزات جاری" را چون نوشته‌ایم زیاد طول و تفصیلش نمیدهم. بحث این است که دخالت در آکسیونهای کارگری برای ما یک بحث سبک کاری است. اگر نمیتوانیم به علت ضعف سبک کاری معینی است و اگر میتوانیم بخاطر این است که مسائل سبک کاری معینی را حل کرده‌ایم. برای ما مثل چپ ایتالیا و آلمان و غیره بحث تنوریک نیست که "آیا باید دخالت کرد یا نباید دخالت کرد". برای ما باید دخالت کرد. اصلاً در همه چیز باید دخالت کرد. برای ما بحث تاکتیکی نیست "آیا این مبارزه معین بورژوازی است یا پرولتری". ما از هر تحرک طبقه کارگر استقبال میکنیم. برای اینکه میدانیم خودمان باید جهتش را تعیین کنیم و خواصش را تعیین کنیم. این یک بحث آییننامه‌ای و اساسنامه‌ای و حقوق تشکیلاتی تعریف ساختار تشکیلاتی نیست چون این بحث اصلاً خود مسئله را خراش نمیدهد. برای ما یک بحث سبک کاری است. یعنی قبلاً باید به یک جریانی تبدیل شده باشیم که سبک کارش متناسب با متابولیسم اعتراضی طبقه کارگر است. حالا این را توضیح میدهم در رابطه با بحثهای سبک کاری که داشتیم.

بنظر من کلاً بحثهای ما راجع به سبک کار مهمترین دستاورد جنبش کمونیستی است، از بحثهای تنوریک و برنامه حزب کمونیست بمراتب مهمتر است. چرا؟ برای اینکه برنامه حزب کمونیست، کلاً مقولات تنوریک-تاکتیکی که ما مطرح کردیم از انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دمکراتیک، استنتاجهای معینی از تزه‌های موجودی بود. تزه‌های لنین موجود است، تحلیل کنکرت از جامعه ممکن است، مندولوزی لنین حتی به یک درجه‌ای روشن است، دخالتگری فعال لنینی در مسائل جامعه عینی. اینها مشخص است و ما اینها را استخراج کردیم و به مقدار زیادی پلمیک کردیم و اینها را کوبیدیم و توانستیم یک حزبی روی آن تشکیل دهیم که میتواند بگوید سبکهای ویژه خودش را دارد و قابل تشخیص است از سازمانهای دیگر. ولی بحث سبک کار به هیچ پدیده موجودی متکی نبود. یعنی سبک کار کمونیستی در دو سال گذشته و بحثی که حزب کمونیستی روی سبک کار کمونیستی داشته و جریانهایی قبل از آن، بحثهایی است که دقیقاً از نقد عمیق سبک کار پوپولیستی و با کمترین اتکاء به آن چیزی که ممکن بود دانسته باشد در آمده و علیرغم اینکه کمترین مقدار روی آن کار شده، کمترین مقدار مقاله روی آن نوشته شده، کمترین مقدار موضوع پلمیک ما بوده با دیگر گروهها، با این وجود خیلی قویتر از تنوریهای ما مانع خودش را جارو کرد.

اگر آنطوری که من بحث سبک کار را میفهمم رفا هم به آن نگاه کنند بنظر من این سختترین چیزی بوده که جنبش کمونیستی با آن مواجه شده و زودترین سنگری بوده که در مقابل ما خالی کرده است. علتش حقانیت جدی است که این بحث دارد در رابطه با جهان عینی و جامعه عینی ایران و مبارزه طبقاتی در ایران. بحث انقلاب دمکراتیک را میشد رد یا قبول کرد ولی این بحث چنان جدی انقلابیگری خرده بورژوازی را از ریشه‌اش میگیرد که حتی خود ما، صفوف خودمان با اینکه توجه نبود کمابیش روی خط کار کردیم. شما ممکن است ده تا مقاله بنویسید ولی باز نتواند یک نفر درست ببکسان این را توضیح بدهد و همه همنظر

نباشند روی فرمولبندیها. ولی روی بحث سبک کار، ضربات بحثهای اولیه سبک کار آنطور بوده که نه فقط راه کارگر و فدایی قبول کرده و دیگران دارند تقلید میکنند از این بحث، در خود ما بدون اینکه سمیناری باشد، بدون اینکه کنگره مفصلی رویش باشد، بدون اینکه اجزاء عملی تشکیلاتی این استخراج شود رفقای ما در عرصه‌های مختلف رفتند روی این سبک کار و ساق شدند. و خیلی چیزها که شاید کفر بود در دوره قبلی خیلی راحت هضم میشد؛ "چطور یک نفر سر قرار نیاید"، "چطور به تشکیلات وصل نباشد"، "چطور سرخود تصمیم بگیرد"، "چطور به تشخیص خودش چیزهایی را تبلیغ کند"، چطور از او گزارش مالی بگیریم"، "چطور از او گزارش پرسنلی بگیریم"، "چطور خودش عضو پیدا کند"، "چطور خودش تصمیم بگیرد قطع یا وصل بکند"، این را پیکار نمیپذیرد، ام‌ک نمیپذیرفت، کومه‌له هم نمیپذیرفت، ولی امروز عادی است برایمان. خیلی طبیعی است که عنصر فعال عرصه مبارزه کارگری را خیلی با ارزش کرده باشیم در سیستم فکری خودمان. در سبک کار پوپولیستی اینطور نبود.

قسمت دوم ۲۷:۳۳ دقیقه

در بُعد عملی سازمانی میسازد که فقط میتواند انسانها را در شکل انفرادی و اتمیزشان هضم کند، وظایفی که از انسان منفرد عملی است به عهده‌اش بگذارد و لاجرم می‌رود سراغ آن اقشاری از جامعه که این افراد را در زندگی مادیشان به نمایش میگذارند. میتواند در هر ساعتی از روز و به هر شکلی که خودش میخواهد اعتراض بکند، علیه وضع موجود علیه وضعیتهش. به او بگویند مخفی مبارزه بکند میتواند، به او بگویند علنی مبارزه بکند میتواند. به او بگویند تظاهرات بکند میتواند، به او بگویند دست از کار بکشد میتواند. به او بگویند اگر پنجاه سال هم خانه مادرش سر نزد میتواند. این سازمانی که سنت کار درونی و اشکال پایهای و روابط فیما بین سلولهایش جوهری است که افراد انسانها را فرض میگیرد، این یک سبک کار پوپولیستی و خرده بورژوازی است. ولی عکسش این است که بروید به سمت سازماندهی طبقه کارگر که بنا به تعریف یک طبقه‌ای است که در طبقه بودنش معنی پیدا میکند، حول تولید بزرگ متشکل است، شرایط معینی دارد اعتراضش، قدرتش در تشکل و در حرکت دسته‌جمعی است. حزب کمونیست میخواست سازمانده این طبقه باشد برای انقلاب اجتماعی. بنابراین نمیتواند صرفاً آن روابط اتمیزه و خصوصیات آن سازمان پوپولیستی را با خودش حمل کند، فقط عنصر پرولتر را بگذارد توی ظرف تشکیلات پوپولیستی قبلی، بلکه باید خصوصیات عینی آن طبقه را در سبک کار خودش دخیل کند. یعنی آن حزبی میتواند طبقه کارگر را سازمان بدهد که در عین حال به اندازه کافی از نظر روشهای سازماندهی شکل تبلور آن طبقه طبقه باشد. نمیشود از مشی چریکی، ایده سازمان، تشکل، امنیت، همه اینها را قرض کرد و برداشت بُرد توی طبقه کارگر حزب کمونیست تشکیل داد. از سبک کار پوپولیستی هم نمیشود این کار را کرد. باید دقیقاً فهمید طبقه کارگر چطور میتواند به خودش آرایش کمونیستی بدهد. این سؤال اساسی است که جلوی ما است بنظر من در بحث سبک کار. خُب ما حوزه‌ها را پیدا کردیم این واقعاً درست است. سلول پایه حزب در بین کارگران و زحمتکشان حوزه است. ولی این خیلی اشتباه است اگر از این آن نتیجه را بگیریم که واحد و آن دوز پایه فعالیت حزب در بین کارگران فعالیتهای مخفی حوزه است. این دیگر غلط است.

سلول پایه یک پدیده مادی است، یک سلول است. سلول پایه یک سری فونکسیونهای حیاتی دارد، این سلول پایه است. اگر هر موقع بخوایم از ساختمان حزب حرف بزنیم باید سلولهایش را بکشیم. ولی اگر بخوایم از متابولیسم حرف بزنیم دیگر نمیتوانیم دیگر نمیتوانیم به سلولهایش نگاه بکنیم. واحد پایه فعالیت حزب یک مجموعه‌ای میشود از فعالیت مخفی و علنی و یک مجموعه‌ای میشود از تبلیغ، ترویج، سازماندهی و

به هر حال میخوام بگویم این مسئله، مسئله‌ای بنیادی، یک گسست است به آن معنی که آن موقع گفتیم. ولی این گسست را الان من میخوام در یک بُعد دیگری باز کنم و آن تعلق طبقاتی حزب است. آن روز ما انقلابیگری خرده بورژوازی را نقد کردیم و گفتیم اتفاقاً نقد سبک کار برمیگردد به نقد یک انقلابیگری معین در عمل، از جهتگیری به سمت طبقه کارگر و سازماندهی انقلاب اجتماعی و کار در محیط زیست و کار کارگرها و متشکل کردن کارگرها حرف زدیم. انقلابیگری خرده بورژوازی اگر در بُعد عملی و سازماندهی به آن نگاه کنیم معنیش چه بود؟ انقلابیگری بود که فقط میتوانست اعتراض اتمیزه و منفرد را سازمان بدهد، اساساً قادر به سازماندهی اعتراض متشکل نبود. انقلابیگری اقشار خرده بورژوازی اعتراض را در آن اشکالی میتواند سازمان بدهد که این اشکال خصلت اتمیزه و منفرد داشته باشند، اعتراض دانشجو جماعت. اعتراض انفرادی را میتواند سازمان دهد، برایش اعتراض وسیع مساوی است با جمع مکانیکی اعتراضات انفرادی. برای همین تظاهرات شیوه‌اش است، تظاهرات خیابانی. خُب هر معترضی بیاید توی خیابان با هم اعتراض کنند. اعتراض متشکل را نمیتواند سازمان دهد و بنابراین اعتراض بخش متشکل جامعه را نمیتواند سازمان دهد، اعتراض آن بخشی که باید کار کند دیگر باید پای دستگاه باشد. نمیتواند هر ساعتی به او بگویی اعتراضش را ابراز کند و نمیتواند به هر شکلی به او بگویی ابراز کند. اعتراضش را باید دسته‌جمعی ابراز کند چون اگر سوابی اعتراض کند بعنوان حقیرترین عنصر جامعه مسخره‌اش میکنند. فکرش را بکنید یک کارگر ساختمانی تنهایی بیاید وسط میدان ونک اعتراض کند، خُب واضح است کسی تحویلش نمیگیرد ولی آقای پاکدامن بیاید اعتراض کند - یک نفر آدم - تحویلش میگیرند، فشار میشود روی جمهوری اسلامی.

طبقه‌ای که قدرت اعتراضی در تشکلش است، روش زندگی متشکل بودنش است، حالا چه بوسیله تولید بزرگ چه در اعتراضش. این انقلابیگری خرده بورژوازی قادر نیست اعتراض متشکل هیچ قشری را

اعتراض. حزب غیر معترض نمیتواند وجود داشته باشد و حزبی که در حال سازماندهی طبقه کارگر نیست نمیتواند وجود داشته باشد. بنابراین حزبی که فقط طبقه کارگر را به روش خودش سازمان میدهد نمیتواند وجود داشته باشد، بدون اینکه در عین حال طبقه کارگر را در جهت آن چیزی هم که باید سازمان دهد، یعنی اعتراضش به صورت موجود به شکل موجود در چارچوب جامعه موجود.

بنابراین حزب کمونیست وقتی دارد میگوید من در این مناطق هستم به معنی ساختمان تشکیلاتی میتواند بگوید سلولهای پایه‌ای حزب من در این مناطق هست. ولی به معنی مبارزاتی کلمه باید بگوید دوز پایه فعالیت سازمان حزبی در این مناطق مقدر است. من به این میگویم تلفیقی از کار مخفی و علنی. من به این میگویم مبارزه برای کمونیست کردن کارگران بعلاوه مبارزه برای سازماندهی اعتراضات کارگری و برای درآوردن اعتراضات کارگری از دست بورژوازی. ما خودمان آن طبقه را طبقه در حال اعتراض تعریف کردیم وقتی میخواستیم بحثهای سبک کار را مطرح کنیم. برای اینکه بگوییم موضوع کار ما طبقه کارگر است، اعتراض جزء لاینفک خود طبقه کارگر است، موضوع کار ما جنبش کارگری نیست. ولی وقتی این را نتیجه میگیریم باید دوباره از آن طرف هم بگوییم ولی اعتراض جزء لاینفک خود طبقه کارگر است، بنابراین سازماندهی اعتراضات یکی از خصوصیات فعالیتها ما است. و واضح است که سازماندهی با توجه به اینکه کمونیستها میخواهند این را سازمان دهند و در جهت اهدافی که کمونیستها میخواهند ببرند.

اینجا است که باید نگاه کنیم طبقه چطور میتواند اعتراض کند. و اگر حزب کمونیست نمیتواند به خودش آن آرایشی را بگیرد که وقتی طبقه دارد بنا به خصوصیات ذاتی خودش به یک شکل معینی اعتراض میکند، حزب کمونیست ناگزیر شود از آن جدا شود. وقتی طبقه از فاز آگاه شدن خارج میشود، از فاز مخفیانه متشکل شدن خارج میشود (برای دوره‌هایی یا برای لحظاتی) و به شکل اعتراض علنی کشیده میشود حزب مخفی از آن جدا شود، حزب مخفی که نتواند با آن برود دنبال آن عرصه، و به مجرد اینکه طبقه ابراز وجود میکند در سطح اعتراضی، حزب از آن جدا شود. این وضعیتی است که در نتیجه این امر پیش میآید که ما سلول پایه حزب را با فعالیت پایه حزب اشتباه بگیریم. سلول پایه حزب سلولی است مثل سلول بدن. ولی فعالیت پایه آدم بقایای سلولهایش نیست و بازتولید سلولهایش نیست. هزار و یک فعالیت دیگر میکند که سلولها ابزارهای این کار هستند.

بنابراین حزب کمونیست سلول پایه‌اش سلولی نیست که فقط عناصر مخفی حزبی را در خودش سازمان میدهد. سلول پایه‌اش ممکن است این باشد ولی واحد پایه فعالیتش این نیست، بلکه فعالیتی است که این میتواند عناصر علنی حزبی را در خودش جای بدهد و تعلق به حزب با فرض موجودیت علنی آژیتاتور پرولتر مقدر باشد. از این میتوانیم دهها استنتاج عملی، تشکیلاتی، امنیتی، آییننامه‌ای و غیره بکنیم (من نمیخواهم وارد این بحث شوم اینجا). فقط این را میخواهم بگویم که حزب کمونیست ایران باید بتواند موجودیت خودش را با شرایط عینی موجودیت طبقه، قدرت طبقه و بروز اعتراض طبقه وفق بدهد. اینجا است که سبک کارمان کارگری شده نه آنجایی که میرویم حوزه‌های کار و زیست به وجود بیاوریم، میرویم انقلاب اجتماعی سازمان بدهیم. درست است سلول پایه حزب و حوزه‌های حزبی و در بین کارگران سلولهای موجودیت ما در بین کارگران هستند ولی خود این موجودیت برای اینکه ربط مبارزاتی به طبقه پیدا بکند، ربط پیدا بکند به طبقه بعنوان یک طبقه معترض، باید فعالیتش را ببرد به آن سمتی که پدیده علنی، مبارزه علنی و رهبری حضوری در طبقه کارگر را در خود حزب هضم بکند.

الآن در وضعیتی که ما هستیم این رهبران همانطور که گفتیم بیرون ما هستند. بیرون ما هستند، بیرون فدایی هستند، بیرون راه کارگر اند. یعنی همه اینها از خواص مشترک ما دارد نتیجه میشود. ما، فدایی، راه کارگر، پیکار، رزمندگان، هر جریانی که امروز تشکیل میشود قادر به هضم کارگر پیشرو و علنی‌کار در صف خودش نیست. قادر به گذاشتن طرف در جای خودش نیست. طرف همیشه برای ما میشود رهبران عملی جنبش کارگری. خُب باید از خودمان سؤال بکنیم چرا رهبران عملی جنبش کارگری اعضای حزب کمونیست ایران نیستند؟ چرا همیشه بیرون هستند؟ آیا نتیجه کار امروز ما به همین شکل موجودش ما را به این میبرد که رهبران عملی بیایند توی حزب؟ نه دیگر نمیبرد.

هنوز این تضاد را به اندازه کافی حل نکرده‌ایم. در شکل کار حوزه‌ای، که گفتیم رکن اول و تعیین کننده رفتن به سمت کار کمونیستی است، کارگرها به فعالیت حوزه‌ای جلب میشوند. در رکن دومش حوزه باید به

اعتراض بکشیم چقدر در تناقض قرار میگیرد با خودمان، با وجود فیزیکی و مکانیکی و ادامه کاری حزب. تمام اینها سؤالهایی میشود برای یک واحد پایه فعالیت حزب. ممکن است بگویید این همان کمیته است دیگر، وقتی راجع به کمیته حرف میزنیم بگوییم این همان است. من ایرادی اصلاً به این بحث نمیبینم. فقط میگویم از آن سر نمیشود به آن رسید، از این سر میشود رسید به کمیته.

بنابراین کمیته را بله، بیاییم به چیزی بگوییم که این یک واحد پایه فعالیت حزب را در بُعد مخفی و علنیست میتواند هدایت بکند. ولی آنوقت دقیقاً میدانیم ملزومات تشکیل این کمیته چه است. اصلاً ملزومات موجودیت کمیته‌ای حزب و موجودیت واقعی و همه جانبه حزب در عرصه‌های معینی چه هست. من میگویم یکی از مهمترین ملزوماتش و یکی از آن ارکانی که هم‌ارز رکن فعالیت مخفی است فعالیت علنی و دخالت علنی در حیات طبقه کارگر است و اینجا باز مسأله آژیتاتور پرولتر مطرح میشود.

بنابراین حزب کمونیست سلول پایه‌اش سلولی نیست که فقط عناصر مخفی حزبی را در خودش سازمان میدهد. سلول پایه‌اش ممکن است این باشد ولی واحد پایه فعالیتش این نیست، بلکه فعالیتی است که این میتواند عناصر علنی حزبی را در خودش جای بدهد و تعلق به حزب با فرض موجودیت علنی آژیتاتور پرولتر مقدر باشد. از این میتوانیم دهها استنتاج عملی، تشکیلاتی، امنیتی، آییننامه‌ای و غیره بکنیم (من نمیخواهم وارد این بحث شوم اینجا). فقط این را میخواهم بگویم که حزب کمونیست ایران باید بتواند موجودیت خودش را با شرایط عینی موجودیت طبقه، قدرت طبقه و بروز اعتراض طبقه وفق بدهد. اینجا است که سبک کارمان کارگری شده نه آنجایی که میرویم حوزه‌های کار و زیست به وجود بیاوریم، میرویم انقلاب اجتماعی سازمان بدهیم. درست است سلول پایه حزب و حوزه‌های حزبی و در بین کارگران سلولهای موجودیت ما در بین کارگران هستند ولی خود این موجودیت برای اینکه ربط مبارزاتی به طبقه پیدا بکند، ربط پیدا بکند به طبقه بعنوان یک طبقه معترض، باید فعالیتش را ببرد به آن سمتی که پدیده علنی، مبارزه علنی و رهبری حضوری در طبقه کارگر را در خود حزب هضم بکند.

الآن در وضعیتی که ما هستیم این رهبران همانطور که گفتیم بیرون ما هستند. بیرون ما هستند، بیرون فدایی هستند، بیرون راه کارگر اند. یعنی همه اینها از خواص مشترک ما دارد نتیجه میشود. ما، فدایی، راه کارگر، پیکار، رزمندگان، هر جریانی که امروز تشکیل میشود قادر به هضم کارگر پیشرو و علنی‌کار در صف خودش نیست. قادر به گذاشتن طرف در جای خودش نیست. طرف همیشه برای ما میشود رهبران عملی جنبش کارگری. خُب باید از خودمان سؤال بکنیم چرا رهبران عملی جنبش کارگری اعضای حزب کمونیست ایران نیستند؟ چرا همیشه بیرون هستند؟ آیا نتیجه کار امروز ما به همین شکل موجودش ما را به این میبرد که رهبران عملی بیایند توی حزب؟ نه دیگر نمیبرد.

بنابراین حزب کمونیست وقتی دارد میگوید من در این مناطق هستم به معنی ساختمان تشکیلاتی میتواند بگوید سلولهای پایه‌ای حزب من در این مناطق هست. ولی به معنی مبارزاتی کلمه باید بگوید دوز پایه فعالیت سازمان حزبی در این مناطق مقدر است. من به این میگویم تلفیقی از کار مخفی و علنی. من به این میگویم مبارزه برای کمونیست کردن کارگران بعلاوه مبارزه برای سازماندهی اعتراضات کارگری و برای درآوردن اعتراضات کارگری از دست بورژوازی. ما خودمان آن طبقه را طبقه در حال اعتراض تعریف کردیم وقتی میخواستیم بحثهای سبک کار را مطرح کنیم. برای اینکه بگوییم موضوع کار ما طبقه کارگر است، اعتراض جزء لاینفک خود طبقه کارگر است، موضوع کار ما جنبش کارگری نیست. ولی وقتی این را نتیجه میگیریم باید دوباره از آن طرف هم بگوییم ولی اعتراض جزء لاینفک خود طبقه کارگر است، بنابراین سازماندهی اعتراضات یکی از خصوصیات فعالیتها ما است. و واضح است که سازماندهی با توجه به اینکه کمونیستها میخواهند این را سازمان دهند و در جهت اهدافی که کمونیستها میخواهند ببرند.

اینجا است که باید نگاه کنیم طبقه چطور میتواند اعتراض کند. و اگر حزب کمونیست نمیتواند به خودش آن آرایشی را بگیرد که وقتی طبقه دارد بنا به خصوصیات ذاتی خودش به یک شکل معینی اعتراض میکند، حزب کمونیست ناگزیر شود از آن جدا شود. وقتی طبقه از فاز آگاه شدن خارج میشود، از فاز مخفیانه متشکل شدن خارج میشود (برای دوره‌هایی یا برای لحظاتی) و به شکل اعتراض علنی کشیده میشود حزب مخفی از آن جدا شود، حزب مخفی که نتواند با آن برود دنبال آن عرصه، و به مجرد اینکه طبقه ابراز وجود میکند در سطح اعتراضی، حزب از آن جدا شود. این وضعیتی است که در نتیجه این امر پیش میآید که ما سلول پایه حزب را با فعالیت پایه حزب اشتباه بگیریم. سلول پایه حزب سلولی است مثل سلول بدن. ولی فعالیت پایه آدم بقایای سلولهایش نیست و بازتولید سلولهایش نیست. هزار و یک فعالیت دیگر میکند که سلولها ابزارهای این کار هستند.

بنابراین کمیته را بله، بیاییم به چیزی بگوییم که این یک واحد پایه فعالیت حزب را در بُعد مخفی و علنیست میتواند هدایت بکند. ولی آنوقت دقیقاً میدانیم ملزومات تشکیل این کمیته چه است. اصلاً ملزومات موجودیت کمیته‌ای حزب و موجودیت واقعی و همه جانبه حزب در عرصه‌های معینی چه هست. من میگویم یکی از مهمترین ملزوماتش و یکی از آن ارکانی که هم‌ارز رکن فعالیت مخفی است فعالیت علنی و دخالت علنی در حیات طبقه کارگر است و اینجا باز مسأله آژیتاتور پرولتر مطرح میشود.

بنابراین حزب کمونیست سلول پایه‌اش سلولی نیست که فقط عناصر مخفی حزبی را در خودش سازمان میدهد. سلول پایه‌اش ممکن است این باشد ولی واحد پایه فعالیتش این نیست، بلکه فعالیتی است که این میتواند عناصر علنی حزبی را در خودش جای بدهد و تعلق به حزب با فرض موجودیت علنی آژیتاتور پرولتر مقدر باشد. از این میتوانیم دهها استنتاج عملی، تشکیلاتی، امنیتی، آییننامه‌ای و غیره بکنیم (من نمیخواهم وارد این بحث شوم اینجا). فقط این را میخواهم بگویم که حزب کمونیست ایران باید بتواند موجودیت خودش را با شرایط عینی موجودیت طبقه، قدرت طبقه و بروز اعتراض طبقه وفق بدهد. اینجا است که سبک کارمان کارگری شده نه آنجایی که میرویم حوزه‌های کار و زیست به وجود بیاوریم، میرویم انقلاب اجتماعی سازمان بدهیم. درست است سلول پایه حزب و حوزه‌های حزبی و در بین کارگران سلولهای موجودیت ما در بین کارگران هستند ولی خود این موجودیت برای اینکه ربط مبارزاتی به طبقه پیدا بکند، ربط پیدا بکند به طبقه بعنوان یک طبقه معترض، باید فعالیتش را ببرد به آن سمتی که پدیده علنی، مبارزه علنی و رهبری حضوری در طبقه کارگر را در خود حزب هضم بکند.

میگویند میکند. ما هنوز خیلی فاصله داریم با این وضعیت.

بنابراین بحث اینجا است چکار میشود کرد که حزب کمونیست دقیقاً همین خصوصیتی را به خودش بگیرد که اکنون میسرها الان دارند. یعنی وقتی از بچه‌های کمونیست رشت حرف میزنید طبیعی باشد که باید بروید قهوه خانه‌ها یا کارگاهها با محله‌هایی که کارگرها می‌آیند آنجا استراحت کنند پیدایشان کنید. وقتی میخواهید فهمید کمونیستها عکس‌العمل این با آن موضوعگیریشان چه بوده بتوانید بروید توی کارخانه‌ها و روحیات کارگران را نگاه کنید. وقتی میخواهید بفهمید که فرض کنید سطح تئوریک یا سیاسی حزب کمونیست در خراسان بالا هست یا پایین، اول موظف باشید درباره سطح تئوریک- سیاسی کل کارگرها حرف بزنید تا بتوانید حزب را توضیح بدهید. الان ما میتوانیم یک هسته واقعاً سطح بالای ایدئولوژیک- سیاسی داشته باشیم در نیشابور بدون هیچ طبقه کارگری. و هیچ لزومی ندارد ما توضیح دهیم حزب تأثیرش روی طبقه چه بوده و طبقه‌ای که جذب حزب شده تأثیرش روی حزب با تاکتیک‌هایش چه بوده. هیچ رابطه عینی‌ای بین این طبقه و این حزب برقرار نیست. حزب انقلابی‌های حرفه‌ای است، ولی نه از بین خود طبقه و مرتبط با بهترین عناصر طبقه، بلکه حزب انقلابیون حرفه‌ای و پیگیر و کمونیست با عناصر متوسط طبقه، در حال آشنایی با طبقه، است.

سیر حرکت ما باید منجر بشود به این وضعی که دقیقاً همه این اسم‌هایی که می‌شنویم در رهبری جنبش کارگری، لااقل نه همه‌اش، اکثریتش، بخش تعیین کننده‌اش حزبی باشند. اتفاقاً کارگر عقب‌مانده با ما نباشد با فدایی باشد. کارگر عقب‌مانده با ما نباشد با اکثریت باشد. کارگری که پیشرو است و قابلیت رهبری دارد، حساس است نسبت به مسائل جنبش کارگری، تجربه عملی رهبری دارد، حرفش در رو دارد، طبیعی این باشد - برای ما و "جرج شولتز" - که این عضو حزب کمونیست است قاعدتاً، با توجه به اینکه کارگر پیشرو است. یعنی همان خاصیتی که حزب بلشویک داشته، سوسیال دموکراسی روس داشته، حزب کمونیست آلمان داشته، حزب کمونیست اسپانیا داشته، حزب کمونیست شیلی داشته، حزب کمونیست ویتنام یا حزب کمونیست هر جای دیگر داشته. یعنی هر موقع میخواستند کمونیستها را پیدا کنند توی محافل پیشرو کارگری دنبالشان میگشتند. الان برای ما اینطور نیست. ما باید برویم به این سمت که این بشویم. برای اینکه این بشویم چکار باید بکنیم؟ همه‌اش او نباید بیاید، ما باید برویم. همه‌اش را رهبرهای پیشرو نباید بیایند. میگویند خُب باشد من حزب شما را قبول دارم قربانتش هم میروم و حاضریم کت و شلوارم را هم عوض کنم و دیگر توی حوزه باشم. اتفاقاً این راهش دیگر نیست. چون اگر او این کار را بکند دقیقاً یک جا هست که هویت خودش را از دست میدهد و می‌آید با ما.

دقیقاً آنجایی است که ما میرویم تا سایه شبکه حزبی را بیندازیم روی سر آن بخش پیشرو طبقه. و این یعنی اینکه هضم کنیم مقوله آژیتاتور پرولتر را در صف خودمان. رفیقی ممکن است چهل و پنج سالش باشد، استخوان خرد کرده در صنعت نفت، عضو حزب کمونیست است، با تشکیلات مخفی ما در ارتباط است، محبوب است ولی عضو حزب کمونیست است و

طبیعی هم هست که باشد. اگر بخواهیم این کار را بکنیم باید بحث سبک کار را ببریم جلو. به حدی که سبک کار ما در تماس و پیوند با بخش پیشرو طبقه کارگر چه است. حالا فهمیدیم در تشکیل حوزه، در نشر نشریات، در ترویج و محافل ترویجی چه است. فهمیدیم حتی در آموزش استعدادهای طبقه کارگر سبک کار ما چه است. ولی سبک کار ما با معتزترین و جلوترین و حساسترین بخش طبقه چه است؟ آیا وقتی او یا میگذارد که نقش خودش را در عرصه علنی و حضوری بازی کند، باید ما را در رخت‌کن بگذارد برای اینکه ما نمیتوانیم با او توی این عرصه برویم؟ حزب نمیتواند، روابطش تاب این را ندارد؟ بنظر من اگر ما این را حل نکنیم این بالای سر ما میماند. یعنی اگر این مسأله را حل نکنیم که دنباله این فعالیت در بسط بحث سبک کار تبیین جنبه‌های جذب کارگر پیشرو، سازماندهی کارگر پیشرو در نقش واقعی طبقاتی خودش است، نه در نقشی که حزب از او میخواهد ایفاء کند. این توی آن مقاله هست روی آن زیاد مکت نمیکنم.

به هر حال به این معنی بحث آژیتاتور پرولتر بحثی است که مربوط میشود به ادامه بحث سبک کار. فکر میکنم به اندازه کافی راجع به این صحبت کردم. بحث را میبرم روی آن دو بُعد دیگر یعنی سازماندهی منفصل و مسأله رهبری اعتراضات. اگر به این ترتیب نگاه کنیم ما برای رهبری اعتراضات کارگری کمبود اساسنامه‌ای یا اشکال تاکتیکی- تئوریکی نداریم. ما نمیتوانیم برای اینکه ماتریال لازم برای تأمین این رهبری را نداریم و بین این ماتریال و بدنه حزب نمیتوانیم یک پیوند جدی برقرار کنیم. زمانی که واقعاً بهترین کارگرهای ناسیونال در ارتباط با تشکیلات مخفی ما باشند و نشریات حزب به دستشان میرسد و خودشان را عضو حزب کمونیست میدانند، یا شاخه‌ای از نوع حساسترین هستند و آژیتاتور علنی هستند در ناسیونال، آن موقع ما میتوانیم رهبری کنیم. ضربه هم نمیخوریم. حوزه ما هم کوچک یا بزرگ میشود. به شرطی که رابطه درستی بین آژیتاتور پرولتری علنی کار با حزب کمونیست مخفی به وجود آورده باشیم که عضو حزب این نقش را بتواند بازی کند یا آن کسی که این نقش را بازی میکند بتواند عضو حزب باشد. این رابطه را باید رویش کار کرد. گفتم جنبه‌های عملی دارد که یک جمع تخصصی‌تری باید رویش کار کند.

بنابراین من مانعی - نه ایدئولوژیک و نه تشکیلاتی - بر سر راه رهبری آکسیونها نمیبینم. اگر میخواهیم حوزه‌هایمان را سوق بدهیم به سمت اینکه به آکسیونها خودشان را مربوط کنند باید سوق دهیم به سمت اینکه با کارگرهای پیشرو خودشان را مربوط کنند. این اشکال مختلفی به خودش میگیرد. یکی حالت حداقل و بینابینی و فوری است که حوزه‌های ما با این محافل در تماس نزدیک باشند. یعنی حداقل انتظار این است که همین حوزه‌های ما که هنوز انقلابیون خوب حرفه‌ای با کارگران متوسط هستند با محافل پیشرو حساس کارگری در تماس نزدیک باشند، کار سختی نیست. این را میشود از حوزه‌ها خواست. دوم اینکه بتوانیم سبک کاری داشته باشیم که آن کارگر پیشرو را به شبکه حزبی و به زیر دیسپلین حزبی وارد کنیم بدون اینکه نقشش را از دست بدهد. و سوم اینکه از بین کارگرهایی که داریم رویشان کار میکنیم اینجور

به هر حال در رابطه با رهبری مبارزات جاری داشتیم صحبت میکردم. من نه بطور اساسنامه‌ای این را رد میکنم که حوزه‌ای رهبر باشد نه بطور اساسنامه‌ای قبول میکنم که باشد. همینطور کمیته، همینطور حزب کمونیست، همینطور کمیته مرکزی. بلکه این را میگویم آن جریانی میتواند رهبر باشد که بطور ارگانیکی رابطه بین تشکیلات مخفی و عنصر علنی‌کار پیشرو در جنبش کارگری را برقرار کرده باشد. و به درجه‌ای این کار را میتواند بکند که کرده باشد. حالا ممکن است پنج درصد این کار را کرده باشد، پنج درصد نقش بازی میکند.

در رابطه با آینده سبک کار و سازمان منفصل یک مقداری از حرفم را زد. به این ترتیب روشن است که بنظر من گام بعدی از سبک کار منفصل هیچ جور سبک کار هرمی نیست. هنوز باید اینقدر برویم که هر می کردن فعالیت حزب و بنابراین سلسله مراتب تشکیلاتی و مبارزاتی حزب برای ما مسأله باشد. هر می کردن سلولهای مرده به درد نمیخورد، هیچ فایده‌ای ندارد جز اینکه از حال سلولهایمان خبردار بشوید. اگر شما مسأله‌ای دارید که میتوانید جلوی آن سلولها بگذارید هنوز باید جلوی سلولها بگذارید نه پشت سرش که برگردید به اعضا دیگر حزبتان نگاه کنید ببینید به کی باید وصل شوید ببینید از کی باید دستور بگیرید. تا مقدار زیادی حوزه‌های ما در دو سال گذشته توانسته‌اند از خودشان و از درک عمومی سیاسیشان و از رهنمودهای عمومی ما دستور بگیرند و بهترین دوره فعالیت کمونیستی بوده بنظر من در جنبش طبقه کارگر - برای این خط لااقل. خُب از دوره‌ای که همه علنی هستند و میتوانند بروند در کارخانه صحبت نمیکنیم. در این دوره ما بودیم که بطور جدی توانستیم این مسأله را مطرح و حل کنیم برای خودمان. ولی الان اگر حوزه میرسد بعدش چی و خود ما میپرسیم بعدش چی؟ بعدش این است که هر حوزه‌ای که ما تشکیل میدهم سرمنشأ یک پیوند ناگسستگی با محافل

حزب کمونیست حرف زده میشود یک جریان از توی خود کارگرها بنظر بیاید. شاید نتوانم الان بدرستی معنی این حرفم را برسانم. ولی گفتم مثالی که از اکونومیستها میزنم شاید بتواند برایتان روشن باشد. وقتی میگویند یک جریان اکونومیستی (مشورتی- خط پنچی) فوری یک عده کارگر سبیل کلفت صاحب نفوذ میآید جلوی چشم، حالا توسط روشنفکرها، ولی به هر حال به هم مربوط اند. و اگر بخواهید بگویید بیابید سمینار، هشت تا کارگر میآیند دو تا روشنفکر. و مینشینند بحث میکنند. ممکن است کارهای خیلی اکونومیستی و عقبماندهای میکنند ولی اینها کارگرهای پیشرو محلشان هستند. پیشرو نه به معنی ایندولوژیکی که ما از آنها پیشروتریم، پیشرو به معنی عینی و وضعیتی که طرف در طبقه قرار گرفته است. یعنی اگر بلند شود بلند میشوند و اگر بنشینند مینشینند، به این معنی. ما باید تبدیل شویم به یک جریان اینچنینی. نه پیکار اینطوری بوده نه فدایی. فدایی کمابیش به یک درجهای اینطوری شدند در طول قیام بخاطر اینکه کارگرها گفتند "بارکالله فدایی" و بعد هم دیدند نه گفتند کارگرها هم دیگر کاری نداشتند با فدایی. جوش نخورد با اینها. یک محبوبیت پارلمانی- انتخاباتی بین اینها پیدا کرد. ولی تشکیلات حزب کمونیست باید اینطوری باشد که بشود شریاتش را از کارگرها گیر آورد. میخواهید نظرش را بفهمید باید کارگرها را پیدا کنید. اگر یک آلمانی خواهد بود تهران بفهمد حزب کمونیست چه میگوید برود دور و بر ناسیونال بپلکد. اگر کسی میخواهد بهترین فعالین حزب کمونیست را پیدا کند توی صنعت نفت پلاس شود. اینطوری نباشد که نشریه ما مثلاً فرض کن در جهرم پیدا میشود ولی در آبادان پیدا نمیشود و در محافل دانش آموزی هست توی محافل کارگری نیست. الان نمیگویم اینطوری است، الان خیلی فرق دارد با این قضیه. ولی قطعی میکنم برای اینکه متوجه بشوید یعنی چه. یعنی اینکه همان طوری که در تاریخ تشکیل هر حزبی میخوانید، در وضعیت هر حزبی میخوانید که فرض کنید فشار اوضاع اقتصادی حزب کمونیست فلان کشور را ضعیف کرد. برای ما هیچ فرقی نمیکند! کارگرها بیفتند دنبال معیشتشان، بیچاره بشوند، کار کنند یا نکنند حزب ما کوچک و بزرگ نمیشود، برای اینکه جزیی از آن قضیه نیست.

حزب کمونیست حرف زده میشود یک جریان از توی خود کارگرها بنظر بیاید. شاید نتوانم الان بدرستی معنی این حرفم را برسانم. ولی گفتم مثالی که از اکونومیستها میزنم شاید بتواند برایتان روشن باشد. وقتی میگویند یک جریان اکونومیستی (مشورتی- خط پنچی) فوری یک عده کارگر سبیل کلفت صاحب نفوذ میآید جلوی چشم، حالا توسط روشنفکرها، ولی به هر حال به هم مربوط اند. و اگر بخواهید بگویید بیابید سمینار، هشت تا کارگر میآیند دو تا روشنفکر. و مینشینند بحث میکنند. ممکن است کارهای خیلی اکونومیستی و عقبماندهای میکنند ولی اینها کارگرهای پیشرو محلشان هستند. پیشرو نه به معنی ایندولوژیکی که ما از آنها پیشروتریم، پیشرو به معنی عینی و وضعیتی که طرف در طبقه قرار گرفته است. یعنی اگر بلند شود بلند میشوند و اگر بنشینند مینشینند، به این معنی. ما باید تبدیل شویم به یک جریان اینچنینی. نه پیکار اینطوری بوده نه فدایی. فدایی کمابیش به یک درجهای اینطوری شدند در طول قیام بخاطر اینکه کارگرها گفتند "بارکالله فدایی" و بعد هم دیدند نه گفتند کارگرها هم دیگر کاری نداشتند با فدایی. جوش نخورد با اینها. یک محبوبیت پارلمانی- انتخاباتی بین اینها پیدا کرد. ولی تشکیلات حزب کمونیست باید اینطوری باشد که بشود شریاتش را از کارگرها گیر آورد. میخواهید نظرش را بفهمید باید کارگرها را پیدا کنید. اگر یک آلمانی خواهد بود تهران بفهمد حزب کمونیست چه میگوید برود دور و بر ناسیونال بپلکد. اگر کسی میخواهد بهترین فعالین حزب کمونیست را پیدا کند توی صنعت نفت پلاس شود. اینطوری نباشد که نشریه ما مثلاً فرض کن در جهرم پیدا میشود ولی در آبادان پیدا نمیشود و در محافل دانش آموزی هست توی محافل کارگری نیست. الان نمیگویم اینطوری است، الان خیلی فرق دارد با این قضیه. ولی قطعی میکنم برای اینکه متوجه بشوید یعنی چه. یعنی اینکه همان طوری که در تاریخ تشکیل هر حزبی میخوانید، در وضعیت هر حزبی میخوانید که فرض کنید فشار اوضاع اقتصادی حزب کمونیست فلان کشور را ضعیف کرد. برای ما هیچ فرقی نمیکند! کارگرها بیفتند دنبال معیشتشان، بیچاره بشوند، کار کنند یا نکنند حزب ما کوچک و بزرگ نمیشود، برای اینکه جزیی از آن قضیه نیست.

میگویند مثلاً جنگ و ناسیونالیسم و رشد ناسیونالیسم بین کارگرها باعث شد که مثلاً فلان حزب تضعیف شود. حالا بشود، شصتاد تا ناسیونالیست هم بیاید ما رشد میکنیم در صورتی که ما از طبقه‌ای رشد میکنیم که با آگاهی میآید سراغ ما نه با آن خاصیت مبارزه عینی کارگریش. الان خیلی فرق دارد با این حالت قطعی که من میگویم ولی هنوز خیلی فاصله داریم با آن وضعیتی که حزب کمونیست بنا به تعریف شاخه‌های تشکیلی یافته‌ای از کارگرهای کمونیست باشد.

کارگر پیشرو باشد. در عین اینکه کار روتین حوزه‌های خودش را انجام میدهد بتواند در آن حدی برود که معلوم شود کمونیستها در نتیجه فعالیت این حوزه بخشی از خود کارگرهای آن رشته را تشکیل میدهند. اعم از اینکه این روابط گل و گشاد است، توافق ضمنی است، سمپاتیهای متقابل دو- سه نفره است. ولی ما به هر حال ما یک فرقه‌ای در آن کارخانه توی آن شاخه صنعتی هستیم. و من فکر میکنم از نظر عملی بخواهیم بگوییم ما باید الان یواش یواش سوق بدهیم به سمت صنایع اساسی. به این معنی شاید هدف را بشود این گذاشت که حوزه‌های ما الان باید کاری بکنند که فعالیت روتینشان را که تا حالا کرده‌اند شروع کند به میوه دادن در جهت ایجاد یک رابطه محکم بین شبکه حزب کمونیست با بهترین عناصر کارگرهای پیشرو در بهترین رشته‌های صنعتی. آیا ما به این محافل راه مییابیم و آیا آن محافل به حزب ما راه مییابند؟ این سؤالی است که امروز جلوی حوزه‌ها است. باید جواب داد و ما باید رهنمود بدهیم که بکنند.

بنابراین بنظر من بحث هنوز به سطح اساسنامه و تشکیلات و هرم و شاخه ستونی و عمودی حزب نمیرسد. هنوز متصل کردن سلولهای موجود ما بدون اینکه سلولهای موجودی باشند از مبارزه طبقه، از طبقه بطور عینی در عالیترین شکل تشکل خودش، به معنی سازمان دادن خود و نه سازمان دادن طبقه. و این یکی از اعتراضات ما به سبک کار پوپولیستی بود. یعنی مسائل ما تبدیل میشود به آرایش خودمان. بدون اینکه این خود به اندازه کافی با طبقه قاطی شده باشد که به همین اعتبار معنی بشود به آرایش طبقه پیشرو، بخش پیشرو طبقه، این نیست. امروز ما سازمان هر می از حزب کمونیست به وجود بیآوریم سازمان هر می (حالا با ۱۰٪ نفوذ) بین کارگرهای پیشرو به وجود نیآورده‌ایم. این واقعیت را باید به رسمیت بشناسیم. و آن موقعی میرویم (بنظر من باید برویم) پای سازماندهی هر می که بتوانیم بگوییم ما با این کارمان داریم مبارزه واقعی طبقاتی را تسهیل میکنیم. نه ارتباطات صرف سازمانی. من وجود هر شبکه هر می را برای ارتباطات و تدارکات فنی میپذیرم. هیچ ابهامی روی آن ندارم هیچ مشکلی نیست. هرم سیاسی تشکیلاتی، آنجایی که کمیته مافوق میخواهد به او بگوید اعتصاب بکن یا نکن، این نشریه را پخش بکن یا نکن، این موضع را بگیر در این مبارزه یا در آن مبارزه، این مسأله را در این محفل ترویج بکن یا نکن، آن را احتیاج نداریم. این هنوز وقتی است که ماتریال پایه به اندازه کافی برای ساختن این عمارت فراهم باشد. این ماتریال دیگر سلول حوزه‌ای نیست بلکه سلول در حال حرکت است، سلولی که در متن طبقه کارگر حرکت میکند.

بنظر من هنوز باید گامها به سمت انفصال برویم حتی. گامها به سمت اکونومیستها برویم. بنظر من باید کاری کرد که تا یک سال، یک سال و نیم دیگر وقتی از

این بحث در سال ۱۳۶۳ انجام شده. بحث «حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری- درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی» در ادامه این بحث طرح شده است.

سازمانده کمونیست را بخوانید!

به دست کارگران و کمونیست‌ها برسانید

radioreena.com

رادیو نینا

از سایت های زیر دیدن کنید!

سایت منصور حکمت: <http://hekmat.public-archive.net/>

سایت کورش مدرسی: <http://koorosh-modaresi.com/>

سالهای زندگی یک کارگر و مبارزه برای رهایی طبقه کارگر (بخش سوم)

اسماعیل خودکام

سرمایه داران هر روز بر سرمایه خود می افزایند و برای حفظ و افزایش آن با همدیگر به رقابت می پردازند. کارگران که سازنده و خالق این سرمایه و ثروت سرمایه داران هستند و نقش اصلی و اساسی در افزایش سرمایه آنها دارند در خانه های کوچک، کمترین امکانات، نا امنی نسبتا دائمی در همه جا برای به فروش رساندن بهتر نیروی کار، و در شرایط حاد و بحرانی که مثلا در ایران هست، برای ارز انتر فروختن نیروی کار خود ناچار از رقابت شدیدی هم میشوند. سرمایه و حاکمیت سرمایه داران در چنین شرایطی بقایشان را ظاهرا تضمین کرده اند. این داستان زندگی طبقه ما است که در کشمکش دائم برای یک زندگی بهتر است.

در بخش های قبل راجع به کار در کوره پزخانه و کار در بخش دامداری و مزارع از همان اوان کودکی پرداختم. در ادامه، کار در بخش ساختمانی که بیشتر از پانزده سال سن نداشته ام را پی میگیرم. هر چند بخش ساختمانی از لحاظ وضعیت کاری خیلی پیچیده است و بخش های متفاوتی را در بر میگیرد اما من در رابطه با آن بخش های که در آن عملا کار کرده ام راجع به آنها خیلی مختصر و بشکل کلی توضیح خواهم داد.

باز هم میخوام تاکید کنم که فعالین و پیشروان جنبش کارگری و خصوصا کارگرانی که در این بخش و با بخش های دیگر کار کرده اند چنانچه کمبود و ایراداتی در این نوشته ها مبینند صمیمانه می خواهم که نقد و نظر و بحث خود را طرح کنند تا تجارب و درسهای غنی تری برای همه مبارزین در این قسمت ها و برای کل طبقه کارگر داشته باشیم.

با یک خاطره شیرین و تلخ شروع کنم که برای بسیاری مثل من احتمالا ناآشنا نیست!

شرایط و سختی کار در همان دوران مدرسه ابتدایی مرا خشن بار آورده و سنم را هم بیشتر از آنچه بودم نشان میداد. در سوم راهنمای بودم و سال دوم راهنمایی را با نمرات خوبی پشت سر گذاشته بودم. قبلا هم اشاره کرده بودم که برای بالا بردن در آمد خانواده به سختی وادار به کار میشدیم و یا "تسویق" به این کار میشدیم و در عوض قرار بود دوچرخه برایم بخرند. خوب درس خواندن و قبولی در مقطع های تحصیلی هم البته شرط دیگر برای داشتن دوچرخه بود که اینرا هم داشتم. خریدن دوچرخه برای من فقط یک رویا بود و این اتفاق نینفتاد. هر چند علاقه شدیدی به دوچرخه داشتم اما تنها در خیالات کودکیم دوچرخه سواری میکردم. جای دوچرخه را یک جفت کفش نو تبریزی گرفت (کفش تبریزی به کفشی میگفتند که هر چند چرم نبود اما شبیه چرم بود و تازه به بازار آمده بودند و از کفش جیر شبک تر و مناسبتر بودند) که ارزش آن برای من از خریدن دوچرخه هم کمتر نبود. و این اولین باری بود که یک چیز نو و مناسبی برایم خریدند و برایم

عجیب بود. از فرط شادی احساس عجیبی داشتم. اولین روز خرید کفش ها، کاری کردم که همه همکلاسی ها و دوستانم متوجه شوند که من هم یک جفت کفش تازه برایم خریده اند. همچنین در اولین روز خرید کفش هایم، یک دستمال برایشان جهت واکس و تمیز کردن آنها تهیه نمودم که مدام در جیبم بود. سر هر کوچه ای که میرسیدم یک نیم نگاهی به اطراف می انداختم و اگر کسی نبود کفش هایم را در می آوردم و فورا به تمیز کردن آنها مشغول میشدم و گردوغبار روی آنها را پاک می کردم. ضمنا به پدر و مادرم هم قول داده بودم که به خوبی از کفش هایم نگهداری و مواظبت کنم. طوری که شب ها هم موقع خواب کفش هایم را کنار خودم می گذاشتم و به مانند عروسکی رویشان دست میکشیدم تا خوابم می برد. طوری که با بودن آنها در کنارم آرامش عجیبی می گرفتم.

اما هنوز یک هفته از خریدن آنها نگذشته بود که اتفاق عجیبی برایم پیش آمد. یکی از دوستانم برایش دوچرخه خریده بودند. یک میدان بزرگ هم نزدیک خانه ما بود که مرکز بازی های محلی مانند تپله بازی و... بود که همیشه شلوغ و پر از جمعیت بیکار بود. من هم که دوچرخه دوستم را دیدم از خوشحالی شوکه شدم مثل اینکه خودم دوچرخه خریده باشم. او چندین دور زد و من هم دنبال دوچرخه اش میویدم تا اینکه خودش خسته شد و گفت بیا شما هم می توانید یک دور دوچرخه سواری کنید. من هم از یک طرف از خوشحالی سر از پا نمیشناختم و از طرف دیگر کفش هایم هم برایم مهم بودند و دوست نداشتم با کفشهایم دوچرخه سواری کنم فکر میکردم که کفش هایم چین و چروک میشوند و یا شاید پاره شوند. بلاخره تصمیم گرفتم که کفش هایم را در بیاورم و با پای برهنه دوچرخه سواری کنم کفش هایم را گوشه ای گذاشتم و برای اولین بار سوار دوچرخه شدم. دوچرخه عجب شور و شوق و هیجان خاصی به من داد و از اینکه علاقه شدیدی به دوچرخه داشتم فورا دوچرخه سواری را یاد گرفتم. طوری که کفش هایم را فراموش کرده بودم و در مدت بسیار کمی بعد از پایان این دوچرخه سواری که زیاد از کفش هایم هم دور نبود بلافاصله سراغ کفش هایم رفتم تا آنها را ببوشم اما متاسفانه از کفش خبری نبود و کفش هایم را برداشته بودند و دستمال آن برایم باقی مانده بود!

در آنموقع دو حالت عجیب به هم دست داده بود که با هم ادغام شده بودند یکی این که بالاخره موفق شده بودم دوچرخه سوار شوم و فورا دوچرخه سواری را هم یاد بگیرم که آرزوی چندین ساله ام بود و از طرف دیگر از دست دادن عزیزترین کفش هایم که به آنها دل بسته بودم. شادی و گریه و ریختن اشک با هم ادغام شده بود، خلاصه به خاطر دوچرخه سواری کفش هایم را از دست دادم. هفته ها و ماه ها کفشهای دیگران را نگاه میکردم چونکه فکر میکردم میتوانم کفش هایم را پیدا کنم! و من دوباره مجبور شدم که کفش های سابقم را برای سالهای آینده! ببوشم که برایم خیلی دردآور بود.

شرایط عمومی کارگران ساختمانی

اکثر کارگران این بخش از نداشتن سرپناه و مسکن رنج می برند در حالی که منظمی برای دیگران خانه میسازند. خیلی از آنها در حاشیه شهرها زندگی

میکند. تمام درآمد خود را صرف هزینه های زندگی مانند اجاره خانه، هزینه های برق و آب و تلفن و بخور و نمیر میکنند. خصلت کار هم بیشتر اوقات فصلی است و نمی توانند پس اندازی داشته باشند. خانواده های این بخش از کارگران مدام با کمبود های جدی در تحقق اهداف و آرزوهای خود در زندگی که سرمایه داری تحمیل نموده است قرار دارند. کارگران این بخش معمولا خود به محل کار باید بروند و زود تر از موعد مقرر حاضر شوند و با خستگی مفرط به محل سکونت خود برگردند. تنها چیزی که در فکر کارگر به موقع بازگشت به خانه در نظرش خطور می کند نه تنها خستگی بیش از حد بلکه دستمزد ناچیزی است که نمی تواند سفره خالی از نان خود را رونق بخشد. به فکر آنست علاوه بر اینکه مسکن ندارد نمی تواند خرج و مخارج زندگیش را تامین کند فردا چگونه می تواند برای فرزنداناش مسکن تهیه نماید؟ چگونه می تواند خرج و مخارج تحصیل و دانشگاه و ازدواج و ... آنها را فراهم کند؟ این تنها گوشه کوچکی از مشکلات اقتصادی کارگران است که خانواده کارگران را با معضلات و مشکلات و آسیب های اجتماعی و استرس فراوانی نیز روبرو میکند. این مشکلات و مصیبت های تحمیل شده نظام سرمایه داری کارگران را دوجندان دچار بیماری های افسردگی و خصوصا بیماری روحی و روانی می نماید.

کارگران ساختمانی جز کارگران فصلی بشمار می آیند از آنجا که کارکردن در فصل سرما و هوای سرد غیر قابل تحمل است و کار در شرایط بسیار سختی انجام می گیرد کار به کندی انجام میگیرد. بنابه شرایط و تغییر آب و هوا در محلهایی با امکانات کهنه، ساعات کار هم متقابلا پایین می آید و این هم به ضرر کارفرمایان است و آنها این وضعیت را نمی پذیرند و آگاهانه با آغاز فصل سرما معمولا به نفعشان است که ساختمان سازی را به یک خواب زمستانی فرو برند و به طور کلی کار را تعطیل و متوقف می کنند و کارگران را بیکار می کنند. بدین وسیله کارگران به خیل ارتش میلیونی بیکاران می پیوندند و همین امر هم در جهت رقابت مابین کارگران برای به حراج گذاشتن نیروی کار ارز انتر تاثیر بسزایی دارد. در این راستا خسارات جبران ناپذیری به کارگران تحمیل می شود. در محل و مکان های که کار به شیوه کنتراتی یا مترکاری صورت می گیرد کار به قوت خود باقی است و کارگران همچنان مشغول کار می باشند و کارگرانی که در این فصل سرما برای پیمانکاران و استادکارانی که قرارداد کار کنتراتی دارند و برای آنها کار میکنند در شرایط بسیار سخت و ناگواری ساعات کاری خود را به اتمام می رسانند. بنا به کارکنتراتی علاوه بر سرما و نبود امکانات گرمایشی در محل کار برای کارگران، کارفرمایان و یا صاحبان کار و حتی استادکاران ساعات کار را بیشتر و طولانی تر و سرعت و شدت کار را هم بالا می برند و سختی و دشواری کار مضاعف است.

در بسیاری مواقع معمولا کارگران تمام وسایل و ابزار و مصالح مورد نیاز ساختمان را با دست و کول حمل و جا به جا میکنند و این امر سختی کار را چندین برابر دشوار میکند و کار در طبقه های بالای ساختمان به مراتب سخت تر می شود و کارگران ناچارا کیسه های 50 کیلویی سیمان و یا بلوک های سیمانی را به شکل

از طبقه کارگر و خانواده ای و شهر و دیار معینی نیست. ظاهراً برای همیشه برای هر فرد و کل طبقه کارگر و مردم زحمتکش و نسل اندر نسل آنها این سرنوشت تعیین شده و به اشکال مختلف باز تولید میشود.

آشنایی با کار ساختمانی

کار و کارگران ساختمانی به بخش های متفاوتی تقسیم میشود بناسازی (سفت کاری)، بتون کاری، الماتوربندی، سیمانکاری، گچ کاری، کاشی کاری، سنگ کاری، لوله کشی، قیرپاشی و عایق کاری، جوشکاری، نقاشی ساختمان، برق ساختمان و ...

ساختمان معمولاً از نوع آجر، بتن و یا بلوک بود. بخشی از مصالح کار عبارت بودند از انواع آجر، انواع ملات (ملات سیمان - ملات آهک و گل - ملات ماسه و آهک - ملات سیمان و آهک - ملات کاه و گل - ملات ماسه، آهک و سیمان و ...)، گچ، ماسه، سیمان، شن، خاک، آب.

بخشی از وسایل و ابزار کار عبارت بودند از چوب بست، شمشه، شاقول، تراز، کمچه، ماله، تیشه بنایی، ریسمان کار، کلنگ، دیلم، بیل، شلنگ تراز، فرغون، کاسه، سطل آب، تخته زیرپایی، بشکه زیرپایی یا زیرتخته و ...

معمولاً تجهیزات سفت کاری عبارت بودند از بالابرها برقی و یا قرقره های دستی و کارگران این بخش (سفت کاری) ساختمانی متشکل بودند از استادکار (بنا)، شاگرد بنا، کاسه کش، آجرکش، پرتاب کن آجر، مخلوط کن ماسه و سیمان و ... و کسانی برای کارهای متفرقه

رابطه استادکاران با کارگران

استادکار (بنا) کارگر ماهری بود که به نسبت مهارت دستمزدشان با اختلاف زیادی و معمولاً چندین برابر کارگران بود در صورتیکه به اندازه کارگران سختی کار را هم نمی کشیدند و تمام خواست و مطالبات کارگران دست استادکاران بود و استادکار برای همه کارهای مربوط به ساختمان سازی تصمیم گیرنده اصلی بود و در آن زمان حتی دستمزد کارگران را نیز استادکار در ازای کارشان و به نسبت کاری که می کردند تعیین می کرد و حقوق کارگران را از صاحب کار می گرفت و بعد از اتمام کار خود او به کارگران پرداخت میکرد.

اغلب کارگران هم از توافقات فیما بین استادکار و صاحب کار هیچ گونه اطلاعی نداشتند و از همه مهمتر استادکاران تعدادی کارگر را برای کار تعیین می کردند و هر موقع دلش می خواست تعدادی از کارگران را کم و یا زیاد می کردند و بیشتر مواقع به نفع صاحب کار از نیروی کار کمتری استفاده میکردند. مثلاً کاری که لازم بود 10 کارگر حضور داشته باشند از نیروی کار 6 یا 7 کارگر استفاده می کردند و این 6 یا 7 کارگر هم مجبور بودند که کار 10 نفر را انجام دهند. این امر هم تنها به نفع صاحب کار بود و کارگران مجبور می شدند که سرعت و شدت کار را بالا ببرند و این خلا را پر کنند. همین امر هم باعث میشد کارگران از ترس اخراج و یا دستمزد کمتر تمام دستورات استاد را مو به مو اجرا کنند و به آن احترام بگذارند.

را تجربه کرده ام. قبلاً نوشتم که کار در بخش مزارع و کشاورزی لقب "خرمن کوب" را برابیم به ارمغان آورده بود. در محل و شهر همین لقب خرمکوب کار را برای من در بخش های دیگر کاری آسانتر کرده بود هر چند سن و سال کمی داشتم تجربه کار در کوره پز خانه و سختی و شدت بالای کار مرا تا حد یک "خرمن کوب جاندار"! زیده کرده بود. صاحبان کار و خریداران نیروی کار و خصوصاً استادکاران مرا میشناختند و میدانستند که نیروی کار خوبی برای آنها بشمار میروم. کارفرمایان و استادکاران با این وصف در راستای منافع خود علاقه مند بودند که با آنها کار کنم. کار در مزارع را ترک کرده بودم و بلافاصله بعد از خاتمه دادن کار در مزارع با یک استادکار (بنا ساختمان) به کار موقت دوروزه دعوت شدم. با توجه با اینکه سنم کم بود می بایست ببیند که آیا من میتوانم کار ساختمانی را انجام دهم یا نه؟ دو روز اول کار موقتی دستمزد خیلی کم بود چون میبایست استادکار تشخیص میداد که آیا توانایی انجام کار را دارم یا نه؟ به همین لحاظ من دوباره مجبور شدم که بیشتر از حد معمول به خودم فشار بیاورم. چون از یک طرف میبایست که مورد تایید استادکار و خریداران نیروی کار برای پذیرش در کار قرار میگرفتم تا برای آنها کار کنم و از طرف دیگر مسئله ترس از بیکاری و نبود درآمد هم برایم مهم بود. استخدام شدم و به این هم فکر نمی کردم که در چه قسمتی کار میکنم و در واقع انتخاب با خودت هم نیست.

استادکار از من خواست که با او کار کنم و آجرها را از فاصله ای نزدیک پرت کنم بطوری که همیشه به دستش برسد. کار ساده ای نبود نمیدانم در یک روز کاری چند هزار بار این "دستگاه خرم کوب" میبایست کمرش را خم کند که آجرها را بردارد و آنرا برای استاد پرت کند. پرتاب کردن آجر برای استادکار از بقیه کارهای این قسمت به مراتب هم سخت تر بود. موقعی که خواستم این کار را با کار در بخشهای دیگری عوض کنم با مخالفت استاد روبرو شدم که گفت "کسی مثل تو نمی تونه آجر برایم پرتاب کند"! به این ترتیب مرا مجبور به همان کاری کرد که دوست نداشتم و در واقع خیلی سخت بود. استاد میگفت که قندت کوتاه است و مناسب آوردن ملات تا سطح چوب بست نیستی و کاسه های ملات را نمیتوانی برسانی. بهرحال سازمان کار این استاد ما اینگونه میچرخید. این وضعیت کاری با توجه به سابقه کم دردی که داشتم برابم دشوار بود. قبلاً در کار سخت کوره خانه و مزارع دچار این کمر درد شده بودم اما راهی برای ادامه زندگی غیر از ادامه کار نبود. خیلی اوقات از درد کمر رنج میبردم اما نزد دیگر همکاران به روی خودم نمی آوردم چون از اخراج و بیکار شدنم هم میترسیدم. کمر دردم طوری بود که بعد از اتمام کار که به خانه میرسیدم دراز میکشیدم کمرم را با یک شال می بستم و درخواست کمک برای ماساژ کمر می کردم. از درد شدید کمرم هر روز تصمیم میگرفتم که فردا سرکار نروم اما فشار زندگی مجال نمیداد و مدام از سوی مدرم تشویق به کار می شدم و مرا از نرفتن به سر کار منصرف میکرد. یادش بخیر همیشه میگفت که اگر بزرگ شوی این درد ها را هم فراموش میکنی! اما با گذشت زمان، چه از لحاظ روحی و چه جسمی، دماری که از روزگارت در آمده زندگی را ظاهراً برای همیشه سیهاتر هم میکند. این البته داستان زندگی فردی

چند تایی و همچنین شن و ماسه و ... را از طریق کول و پشت از پله ها برای ارتفاعات بالا حمل کنند و همین امر هم در بروز بیماریهای دیسک کمر و مفاصل و ... تأثیر بسزایی در وضعیت جسمانی کارگران دارد. این وضعیت مشقت بار مبتلا شدن کارگران به این نوع بیماری ها را تسهیل و تشدید میکند. بسیاری کارگرانی که کودک و یا مسن و میانسال هستند و بیماری های جسمی و یا بیماری خاص دارند اما ناچاراً تن به این کار پر مشقت هم میدهند.

شاید سخن گفتن یا نوشتن این شرایط هیچوقت نتواند تمام ابعاد با مشکلات و سختی های این بخش از کارگران را متوجه خواننده ای که خود عملاً در این موقعیت ها قرار نگرفته است برساند.

کارپایی

جستجو کنندگان کار در بخش ساختمانی به چندین طریق می توانند کار پیدا کنند:

1 - یکی اینکه بایست به محل و میدانهای مشخص که محل تجمع و پاتوق کارگران است بروند و در آنجا و با استرس فراوان به انتظار خریدار نیروی کار بنشینند. بعداً به توضیح آن خواهم پرداخت

2 - دوم اینکه از طریق استادکاران و آشنایی با آنها می توان کار پیدا کرد.

3 - سوم اینکه از طریق دوست، فامیل و یا آشنایان می شود کار پیدا کرد و آنها جستجو کنندگان کار را برای کار به کارفرمایان و یا استادکاران معرفی میکنند و استاد کاران هم برای قبول و تایید کارگران به کار و خریدن نیروی کار از آنها تست کاری میگیرند. کارگران هم مجبورند برای پذیرفتن و یا فروختن نیروی کارش به بهترین شیوه خود را عرضه کنند.

4 - چهارم اینکه کارگرانی که از شهرت و لقب خوب کاری در میان مردم برخوردار باشند نیروی کارشان را زودتر میتوانند بفروشند و زودتر هم می توانند کار پیدا کنند که برای این دسته خریدار نیروی کار به نسبت بیشتر است.

بالاخره جستجو کنندگان کار یعنی کارگران برای پیداکردن کار، فرار از بیکاری و ادامه حیات مجبور هستند به هر شیوه ممکن نیروی کار خود را ارزانتر بفروشند و متأسفانه فروش نیروی کار ارزان مسابقه و رقابت شدیدی را هم به ویژه به این بخش از کارگران تحمیل کرده است. در استانها و مناطقی که همیشه کارگران مهاجر از دیگر مناطق را در خود جای میدهد این رقابت شدید تر هم هست و کارگر غیر بومی همیشه ارزان تر و بی حقوق تر است. این مساله حتی ابعاد جهانی هم دارد، در کشورهایی مانند ایران که میلیونها کارگر افغانی در آن ساکن هستند، یا عراق و کردستان عراق که ده ها هزار کارگر ایرانی و یا کارگران عرب زبان از مناطق جنوب عراق جلب کرده است و یا کشورهای اروپای غربی که در میان میلیونها کارگر مهاجر بویژه از اروپای شرقی عضو اروپای متحد شده، صد ها هزار کارگر ساختمانی هستند که با ارزان ترین شرایط قابل دسترس هستند و ...

تجاری که من در زمینه کارپایی و کار از همان کودکی و بعنوان یک کودک کار تا سالهای بعد از آن داشته ام در همین مایه ها بوده است و همه این مراحل

کارگرانی هم که نسبت به خواست و مطالبات خود اعتراض می کردند مورد نفرت استادکار قرار می گرفتند و نزد استادکاران دیگر و حتی خریداران نیروی کار سعی میکردند بد نامشان کنند. کارفرمایان و یا استادکاران از دادن کار به چنین کارگران معترضی خوداری می کردند اخراج و ترس از بیکاری باعث میشد که کارگران حتی برای احقاق حقوق خود واکنش خاصی را از خود نشان ندهند و برای احقاق حقوق خود ناچار تسلیم نظر استادکار شوند.

خلاصه استادکاران (بنا) هم قانون بودند و هم کارگر و هم صاحب کار، و از همه مهمتر سرکارگر هم بشمار میرفتند و بیشتر به خاطر مصلحت و منافع خود، دستمزد بیشتر و بنا به تجربه من آنها همیشه مدافع سرسخت صاحب کار بودند اما در ظاهر وانمود می کردند که طرفدار و مدافع کارگران هستند. آنها مدام دستور می دادند و فریاد می کشیدند که زود باشیدا! بجنبیدا! دیر است! عجله کنید! او...! بارها موقع کار، کارگران مستقیماً از سوی خود استادکاران و یا به دستور آنها از کار اخراج میشدند بدون اینکه صاحب کار اطلاع و یا نقشی در رابطه با اخراج کارگر هم داشته باشد.

استادکاران (بنا) به دوشویه کار می کردند. یکی اینکه به مانند کارگران روزمزد بودند و دوم بعنوان پیمانکار بودند و کار کنتراتی می کردند در هر دو حالت کارگران را تحت فشار شدید کار قرار می دادند. بخشی از استادکارانی که کار کنتراتی می کردند در جهت منفعت خودشان سرعت و شدت کار را با نیروی کار کمتر و مدت زمان و ساعات کار بیشتر بالا می بردند و باتوجه به سیاستی که داشتند پیش کارگران نمی گفتند که کار را کنتراتی گرفته اند و مخفیانه و در نهان با صاحب کاران قرارداد توافقی بین خود می بستند. متأسفانه کارگران کوچکترین اطلاعی در این رابطه نداشتند این وضعیت و افزایش ساعات کار و بالا رفتن شدت و سرعت کار باعث می شد که استثمار کارگر به دست استاد کار مضاعف شود. کارگران آگاهانه و به خوبی این وضعیت را درک کرده بودند و به همان اندازه که از استثمار کارفرمایان صحبت میکردند به همان اندازه از استادکاران هم می گفتند.

محل تجمع کارگران و خریداران نیروی کار

محل سه راه و چهار راهها و در اصل میدان کار در هر شهری محل تجمع بخشی از کارگران ساختمانی است. کارگرانی است که به دلیل بیکاری به آنجا رجوع می کنند و آماده به کار و جویای کار هستند. این کارگران به اشکال پراکنده و معمولاً در گروه های چند نفری در میادین کار حضور می یابند و در انتظار یافتن شغل هستند.

میدان کار دربرگیرنده نیروی کار همه رنگ است و کارگران آماده در انتظار هستند تا کسی بیاید و برای چند روزی نیروی کار آنها را بخرد تا بتوانند حداقل هزینه های زندگی خود را تأمین کنند میدان کار خصوصاً در فصل سرما و بیکاری برای نیروی کار ارزانتر مورد سواستفاده خریداران نیروی کار ودلالان قرار می گیرد و به محض پیداشدن خریدار نیروی کار، متأسفانه کارگران با انگشت تو چشم همدیگر کردن و حتی درگیریهای بین هم در جهت فروختن نیروی کار ارزانتر به رقابت می پردازند.

موقعی که دلال و یا خریدار نیروی کار در میدان کار پیدا می شود در این فضای بزرگ و پر از نیروی کار دنبال کارگرانی می گردد که شرایط ویژه زیر را دارا باشند: 1- اول دنبال کارگری می رود که به خصوصیات کاریش آشناست یعنی برای او شناخته شده است 2- نیروی جوان باشد (سن برای کاریابی مهم بود) 3- قد مناسب با کار و هیكل قوی داشته باشد (قد و اندازه برای کاریابی همچنین مهم بود) 4- سرپایاستاده و آماده باشد 5- سیگاری نباشد 6- بی عیب و سالم باشد 7- شانه های قوی و پهنی داشته باشد 8- ابزار کار همراه داشته باشد 9- لباس کار تنش باشد 10- عینکی نباشد 11- فردی آرام، بی صدا و سرریز باشد 9- ارزان قیمت باشد تا بتواند کالای مورد نظر خود را با قیمت دلخواه خود بخرد و بالاخره یک "گلا دیاتور" باشد!

بارها برای خودم و دیگر هم طبقه ای هایم پیش آمده که در میدان کار از ترس خریداران نیروی کار نمی خندیدیم و با همدیگر صحبت نمی کردیم و معمولاً دهانمان را از ترس خریداران نیروی کار قفل می زدیم. علیرغم خستگی زیاد هرچند در اغلب میدان ها جای نشستن بود اما میبایست سرپا و آماده به کار می ایستادیم چون اگر می نشستیم خریداران نیروی کار میگفتند توانایی انجام کار را ندارد و ما را به کار دعوت نمی کردند در واقع نیروی کار ما را نمی خریدند.

معمولاً کارگران همچنین سیگار را هم در میدان کار نمی کشیدند و یا دزدکی و به دور از چشم خریداران نیروی کار سیگارشان را روشن می کردند چون صاحب کاران میگفتند کارگرانی که سیگار می کشند بیشتر وقت کار را تلف میکنند و برای آنان کشیدن سیگار به این لحاظ (تلف کردن وقت) خوب نبود.

متأسفانه کسانی که مشکلاتی همچون ضعف بینایی داشتند و ناچار از زدن عینک بودند هم برای سر کار رفتن در اولویت نبودند و کارفرمایان و صاحبان کار به این دسته از کارگران "کارگران کور" می گفتند که از نظر آنها مناسب کار نبودند!

آن دسته از کارگرانی که ابزار کار داشتند نیز برای خریداران نیروی کار در اولویت بودند چون صاحب کار حاضر به تهیه ابزار کار نمی شد و برای صاحب کار هزینه ای برای تهیه ابزار کار صرف نمی شد که به نفع کارفرمایان بود. کارفرمایان و صاحب کاران با تمام فنون کار آشنا بودند و به حقوق خود نیز آگاه بودند و حتی روی لباس کار هم حساب میکردند و مثل همه صاحب کارها مدت زمان کار برایشان از هرچیز مهمتر بود و روی این مسئله هم حساب کرده بودند که کارگری که بخواهد لباس هایش را تعویض کند برای چند دقیقه ای هم شده اتلاف وقت میکند.

متأسفانه آن دسته از کارگرانی که مسن بودند و یا قد کوتاهی داشتند و یا اینکه هیكل ضعیفی داشتند نیروی کارشان خریدار نداشت و معمولاً این دسته با بیکاری شدیدی روبرو بودند هر چند برای ادامه حیات مجبور بودند که نیروی کار خود را چند برابر ارزانتر بفروشند. این دسته معمولاً ساعات های طولانی در میدان کار به انتظار خریدار نیروی کار می نشستند اما دست خالی و بدون اینکه کاری پیدا کرده باشند شرمند از وضعیت و شرایط تحمیلی به مقصد خانه بر می

گشتند و خانواده این دسته از کارگران زندگی را در شرایط اسفناک و ناگواری از امروز به فردا می رسانند. این وضعیت برای من هم بارها پیش آمده است، هرچند من شهرت خوبی برای کار کردن داشتم و نیروی مفید و خوبی هم برای کارفرمایان محسوب می شدم اما بارها اتفاق افتاده که قبل از ساعت 5 صبح به میدان کار رفته ام و تا ساعت 12 ظهر به انتظار خریداران نیروی کار ایستاده ام اما سرانجام بدون اینکه بتوانم نیروی کارم را بفروشم با کلی شرمندگی و دست خالی و با کلی ناامیدی به خانه برگشته ام. و با توجه به تجربه ای که در این زمینه دارم هیچ چیز به نظرم از این وضعیت برای کارگران و خصوصاً کارگرانی که آن روزها را با سفره خالی از "چیزی" که با نان بشود آنرا خورد روبرو هستند اسفناک و دردناک تر نیست. چنین وضعیتی هابی است که مسبب بسیاری مصائب و بدبختی های کارگران و خانواده هایشان است. بچه ای که به فکر دزدی می افتد، پدري که از خجالت به فکر خودکشی است، مادر و خواهری که به فکر تن فروشی است، صد در صد محصول این شرایط است. این واقعیت را همه ما کارگران در زندگی خود و همسایه و همکار و هم محله ای و هم شهری و هم طبقه ای خود تجربه کرده ایم.

زنان معمولاً در میادین کمتر حضور داشتند. آنها بیشتر در محل سکونت خود کار پیدا می کردند. زنان از طریق دوستان و آشنایان به انواع کارها معرفی می شدند بیشتر زنان به شغل های همچون نظافتچی، کمک آشپزی، منشی، نگهداری بچه ها، کارهای گروهی در مزارع، ریسندگی و بافندگی، قالیبافی، لبنیات فروشی و... مشغول بودند و در نبود کار و وجود نیروی کار فراوان مجبوراً نیروی کار خود را به قیمت های خیلی ارزانتر از مردان می فروختند. با این وجود برخی ها هم از سوی صاحبان کار بعضاً مورد تجاوز قرار می گرفتند. یا صاحبان سرمایه (که همه مرد بودند) به بهانه کار و استخدام از زنان برای سوءاستفاده های جنسی خود آنها را به کار دعوت میکردند.

میادین کار در برگیرنده بیشترین نیروی کار کودکان است و با زنگ تعطیلی مدارس و شروع تابستان، رنگ میادین کار از نیروی کار کودکان و نوجوانان پررنگ تر می شود. میادین کار در فصل تابستان مملو از نیروی کار کودکان است آنها برای پول تو جیبی خود و تهیه نوشت افزار و تهیه لباس و پوشاک و نیازهای اولیه خود و آماده کردن خود برای شروع مدارس با به حراج گذاشتن نیروی کار در میادین رقابت را شدیدتر میکنند. با وجود ازدیاد کار در این فصل اما این امر هم عامل مهمی در فروش نیروی کار ارزان محسوب می شود. کودکان بهترین نیروی کار برای کارفرمایان بشمار می آمدند آنها با سوءاستفاده از این وضعیت کودکان را به بهترین شیوه و با ارزانترین قیمت استثمار میکردند و کودکان هم بعضاً به مانند زنان مورد سوء استفاده های جنسی قرار می گرفتند. دستمزد کودکان به مراتب کمتر از دستمزد مردان و زنان است در صورتیکه بیشتر از مردان و زنان تلاش میکنند و دوندگی دارند.

ساعات کار

بسیاری مواقع ساعت کار کارگران ساختمانی حد مشخصی ندارند و کارگران به بهانه های مختلف

و کارشان را تازه شروع کرده بودند و محل تجمعشان برای رفتن به سر کار همان میدان کار بود. خلاصه به دعوت آنها همان روز من همراه آنها به سر کار رفتم.

دستمزد ما روزانه مبلغ 3000 تومان بدون هیچ مزایایی بود روز اول کاری ما گذشت من چیزی در مورد حق و حقوق نگفتم و روز اول را برای آشنایی با همکارانم گذاشتم و با توجه به اینکه من فعالیت کاری داشتم به قوانین کار هم آگاه بودم روز دوم در مورد افزایش دستمزد به صورت جمعی صحبت کردم از همه جالب تر کارگران گفتند شما کومه هستید بدون اینکه حرفی از سازمانی زده باشم مرا کومه نام نهادند و بعد ما هم موقعی که به میدان کار پیش گروه مان می رفتم کف می زدند و با صدای بلند می گفتند کومه آمد کومه آمد... (بحث کومه را در بخش های بعدی توضیح خواهم داد و فعلا بحث امروز ما نیست) بدون اینکه ترس و واژه ای داشته باشند. بالاخره صحبت کردن بر سر افزایش دستمزد با موافقت همه کارگران روبرو شد اما آنها هرگز باور نمی کردند که به همین سادگی واقعا دستمزدمان بالا خواهد رفت. سپس یکی از کارگران که سابقه طولانی در کار داشت با من به عنوان نماینده کارگران با کارفرما به چانه زنی پرداخت و همان روز موفق شدیم حقوقمان را از 3000 تومان به 3500 تومان افزایش دهیم که برای همه کارگران جای خوشحالی بود.

با همان 500 تومان افزایش دستمزد برای خودمان راضی نبودیم و بعد از موفقیت در افزایش دستمزدمان در یک حرکت جمعی تصمیم گرفتیم که در میدان کار نیز حقوق 3500 تومان را به ثبت برسانیم. با تمام گروه های موجود در میدان کار تماس گرفتیم و از افزایش دستمزدمان با آنها صحبت کردیم و گفتیم که ما می خواهیم این دستمزد را در میدان کار نیز برای همه کارگران به ثبت برسانیم. معمولا کارگران از سطح آگاهی خوبی برخوردار نبودند و تنها می دانستند با فاش های رکیک عقده خود را علیه کارفرمایان خالی کنند. البته از این دسته از کارگران به خوبی می شد که برای افزایش دستمزد در یک حرکت جمعی هم استفاده کرد. این حرکت با یک برنامه از قبل تعیین شده برای فردای آن روز موکول شد.

شب خواب نمی برد داستان هایی را در رابطه با موفقیت کارگران در رابطه با خواست و مطالباتشان در کشور های دیگر شنیده بودم. همه ذهنم به فکر موفقیت فردا بود. بالاخره صبح شروع شد و ما چند ساعت زودتر اطراف میدان را به شکل کاملاً سازمان یافته تحت کنترل خود قرار دادیم و تسلط کامل را بر میدان داشتیم همان کارگرهایی که مرتباً فاش می دادند در قسمت هایی از میدان به شکل پراکنده ای مستقر کردیم و آنها کارگران کنترلچی بودند و هر کدام از آنها یک بیل و یا کلنگ و یا دیگر ابزارهای کار را به همراه داشتند و مرتباً با توسل به بد و بیراه گفتن های "رفیقانه" و ابزارهای خود تهدید میکردند که هیچ کاری حق ندارد از 3500 تومان کمتر سر کار برود. همچنین هر چند ما امکانات مالی نداشتیم اما با دستخط خردمان چندین تراکت نوشته بودیم که دستمزد روزانه کارگران از امروز 3500 تومان است و در محوطه میدان نصب کرده بودیم.

هر چند ما می بایست که به موقع سر کار می رفتیم و

برای کودکان به مراتب کمتر و پایین تر از بزرگ سالان است.

علیرغم تحمل این وضعیت ناگوار و سختی و مرارت کار، هیچ ارگان و یا سازمان و یا کمیته های دفاع از کودکان اقدامی در رابطه با حق و حقوق کار کودکان صورت نداده اند کودکان هیچ پشتیبان و حمایتی از خود نمی بینند و اصلاً قانونی در رابطه با حقوق و ممنوعیت کار کودکان هم وجود ندارد. دولت هم دست کارفرمایان و دلالان را برای سو، استفاده و استثمار بیشتر کودکان باز گذاشته است و حامی و پشتیبان آنهاست. همین امر باعث شده که کودکان خیلی راحت مورد سوء استفاده و آزار و اذیت های جسمی و جنسی از سوی صاحب کاران و حتی کارگران بزرگ سال و همکاران خود قرار بگیرند بدون اینکه بتوانند کوچکترین دفاعی از خود بکنند یا کوچکترین واکنشی به این موضوع نشان دهند.

با توجه به اینکه دستمزد کارگران به صورت فله ای است و کارگران ساختمانی از هیچ قانونی بر خردار نیستند با این وصف هم اگر فعالین کارگری بخواهند باز هم می شود که سطح دستمزد ما را به همان شکل سنتی هم شده در اغلب میادین کار بالا برد. در اینجا بحث من این نیست که دستمزد به شکل سنتی خوب است یا بد. در بخش های بعد در این مورد بیشتر توضیح خواهم داد بلکه بحث من بر سر یک نوع اتحاد عمل است که در بین کارگران شکل می گیرد که به بخشی از خواست های خود هم خواهند رسید. من یک مثال کوچک در این زمینه می آورم که تجربه آن را دارم:

در شهر بوکان بودیم اما ناچار به زندگی در شهر مهاباد شدیم و به آنجا رفتیم.

زمانی که برای اولین بار در جستجوی کار به میدان کار شهرستان مهاباد رفتم همه کارگرانی که سابقه کار طولانی در میادین کار داشتند از قبل به من می گفتند شما نمی توانید کار پیدا کنید به این دلیل کارگران در گروه های متفاوت با همدیگر به سر کار خواهند رفت و شما به آسانی نمی توانید خریداری برای نیروی کارت پیدا کنید. واقعا همین طور هم بود. کارگران در دسته های چند نفره، گروه هایی را در میدان کار تشکیل داده بودند و اگر خریدار نیروی کار به میدان می آمد میبایست یک یا چند گروه کاری را با خود به سر کار می برد. از آنجا که میدان کار برای من تازگی نداشت و من سابقه کار در میادین دیگر شهرستان ها را هم داشتم به خوبی شرایط و وضعیت میادین را می شناختم.

صبح یک روز به محض پا گذاشتن به میدان کار مهاباد یک نیم نگاهی به اطراف میدان انداختم. گروه های متفاوت سنی و در دسته های متفاوت کاری با هم دیگر و هریک در قسمتی از میدان در کنار هم حلقه زده بودند. من هم با لباس کار و یک خورچین که وسایل و مواد غذایی داخلش بود که بر روی کولم گذاشته بودم وارد میدان شدم و با یک مکت و یک تصمیم پیش یک گروه جوان رفتم و با آنها سلام دادم و در اولین مرحله شرایط خودم را برای آنها توضیح دادم آنها که بعد ما بهترین دوستان کارگرمی شدند با کمال میل آنروز مرا به گروه خود پذیرفتند. آنها از قبل کار داشتند و در یک ساختمان بزرگ که ماهها طول می کشید کار می کردند

ساعات های طولانی و بیشتر از 10 ساعت کار میکنند. بیشتر استادکارانی که کار کنتراتی میکنند کارگران را به ساعات کاری بیشتر و طولانی تر هم می دارند و معمولا کار عادی و نرمال از ساعت 7 صبح شروع می شود و تا 7 بعدظهر ادامه دارد و گاهی بیشتر هم هست. با این وضع کارگران بایست که قبل از شروع کار خود را به محل کار برسانند و همچنین ناچاراً بعد از اتمام کار به مرتب کردن و نظافت و تمیز کردن ابزار و تجهیزات کار بپردازند و این امر را بخشی از وظایف کاری کارگران می نامند و همین امر هم یک ربع تا نیم ساعت وقت کارگران را میگیرد در صورتیکه بخشی از ساعات کار هم محسوب نمی شد.

نکته جالب اینجاست روزی که تا ظهر کارگران کار می کردند و بعدظهر کار به علت نبود مصالح یا عواملی طبیعی دیگر همچون باد و باران و... تعطیل میشد، نصف روز دستمزد به کارگران میدادند! بدون اینکه کارگر نقشی در تعطیلی کار داشته باشد و این امر مسخره یعنی قانونی که خود استادکاران و کارفرمایان بر کارگران تحمیل میکردند برای کارگران خیلی دشوار و دردآور بود. چون حقوق کارگران بخش های زیادی در ساختمان روزمزد است، در صورتیکه کارفرمایان آن روزهایی که کار به تعطیلی کشیده می شد زیرکانه دستمزد کارگران را به ساعت کار حساب میکردند!

کارگران برای استراحت، نهار خوردن، چای خوردن، سر و صورت شستن، دستشویی رفتن و همچنین سیگار کشیدن 1 ساعت فرصت داشتند. کارگران ناچاراً با سرعت میبایست خود را برسانند.

دستمزد

بنا به تجربه من و معمولا در محل های کوچک تر همچنان که در بالا اشاره کردم دستمزد کارگران به صورت فله ای و بدون قرار داد که فارغ از هرگونه حق و حقوق قانونی است تعیین می شد. دستمزد از سوی صاحب کاران و یا استادکاران تعیین میگردد حقوق کارگران بسیار اندک و نسبت به کارشان متفاوت بود و سالیانه درصد ناچیزی از سوی صاحبان کار و یا استاد کاران به دستمزد کارگران اضافه می شد که هیچ جای خوشحالی نبود در صورتیکه سطح تورم اقتصادی تصاعدی بالا می رفت و این درصد کم اضافه دستمزد تاثیر چندانی در زندگی کارگران نداشت چونکه گرانی اجناس و تورم اقتصادی وضع را نسبتاً به حالت اول بر میگردداند. طبقات مرفه از کوچک تا بزرگ همیشه برنده بودند.

هر چند ما روزانه مزد میگرفتیم صاحب کاران دستمزد ما را تا پایان و اتمام کار پرداخت نمی کردند و با این وضع هم اغلب دستمزد ما به موقع پرداخت نمی شد. با وجود این وضعیت دستمزد کارگران که کمتر از حداقل دستمزد ما بود زندگی را برای کارگران دشوارتر می کرد طوری که کارگران در وضعیت اقتصادی نامناسبی زندگی می کردند.

معمولا زنان در این بخش به کار گمارده نمی شوند و شدت و سرعت کار بر کودکان و زنان مضاعف است و کودکان بخش عظیمی از قربانیان کار را در بخش ساختمانی تشکیل می دهند در صورتیکه دستمزد هم

موقعیت و شرایط بد و کاملاً غیر بهداشتی، اکثر کارگران دچار بیماریهای پوستی، اسهال، دیسک کمر، آرتروز، اسهال و حتی بیماری های روحی و ... می شدند.

امنیت کار

امنیت کار از دیگر مسائلی است که علاوه بر اینکه رعایت نمیشود از سوی صاحبان کار در جهت انباشت سرمایه بیشتر به هیچ وجه اهمیتی به آن داده نمی شود. به دلایل عدم موارد و مسائل ایمنی کارگران از بلندی ها و یا از روی بالابرها سقوط میکنند که به مرگ کارگران هم منجر می شود و یا با اصابت اجسام سخت به بدن دچار جراحت های سنگین می شوند و یا در هنگام کار قیرپاشی دچار سوختگی های شدید می شوند.

کارگران میبایست از لباس مخصوص کار، کفش مخصوص کار، کمر بند ایمنی، عینک ایمنی، کلاه ایمنی دستکش و ... برخوردار باشند و کارفرمایان موظف به تهیه آنها هستند در صورتیکه به هیچ وجه صاحب کار حاضر به خریدن و تهیه کردن آن نیست.

در نبود قانون کار دست کارفرما برای استثمار بیشتر کارگران باز است حتی مرگ کارگران هم برای کارفرمایان و صاحبان سرمایه عاری از هرگونه اهمیتی است. در واقع کارفرمایان با همدستی و حمایت دولت قاتل جان کارگران هستند.

بارها اتفاق افتاده که کارگران از روی راه پله و یا ارتفاعات دیوارهای ناتمام و یا از روی بشکه زیر پای و یا تخته زیرپایی و همچنین چوب بست ها لیز می خوردند و یا گاهی تخته ها معیوب و فرسوده وارونه می شدند و کارگران به پایین سقوط می کردند. گاهی اعضای بدن کارگر در بین اشیاء، گیر می کند و آسیب های جدی می بیند حتی منجر به قطع اعضای بدن کارگر هم می شود. گاهی اجسام به هنگام برخورد وارد چشم و یا به طور کلی وارد بدن شده که باعث فلج شدن آن قسمت از بدن کارگر می شود و حتی کارگر را از پای در می آورد. همچنین چوب بست ها معمولاً به دلایل عدم تخصص و آگاهی لازم کارگران فرو می ریخت و کارگران دچار آسیب دیدگی های جدی میشدند و حتی به مرگ کارگر هم منجر شده است. نبود امکانات ایمنی، ابزار و وسایل معیوب و فرسوده و بی حفاظ و همچنین عدم تخصص و آموزش های لازم و در نظرنگرفتن آن برای کارگران علل حوادث بودند در صورتی که در همه حوادث بی دقتی و بی احتیاطی کارگر ثبت می شد!

همچنین بارها من دچار حادثه شده ام و از بلندی و یا از روی چوب بست ها افتاده و سقوط کرده ام. همچنین بارها برایم اتفاق افتاده که به علت افتادن اجسام سخت از بلندی در موقع کار به بدنم اصابت کرده است و در نبود امکانات ایمنی مجروح و زخمی شده ام. چند دفعه آسیب دیدگی به حدی بوده که هفته ها هم نتوانسته ام سر کار بروم بدون اینکه از هیچ مزایایی برخوردار بوده باشم و هزینه های جراحی را نیز از جیب خردم برداشت کرده ام. با این وضع استادکار و صاحب کار به جای رسیدگی به آسیب دیده و اقدام در جهت فراهم نمودن ابزار و امکانات ایمنی ما را مقصر می دانستند. به ما کارگران می گفتند مگر کور هستید؟

آب آشامیدنی هم به هیچ وجه بهداشتی نبود و معمولاً یک فلاسک آب سرد یا یک پارچ آب را برای کارگران تهیه می کردند که تنها از یک لیوان برای همه کارگران استفاده می شد یعنی برای همه کارگران یک لیوان مشترک وجود داشت. نمی دانستیم که انواع بیماری های مسری و واگیردار از طریق همین لیوان مشترک به همدیگر سرایت می شود. کارگران مرتباً بیماری های خود را بین همدیگر رد و بدل و تعویض می کردند بدون اینکه اطلاعی در این زمینه داشته باشند. تازه اگر کارگری می خواست که بهداشت را رعایت کند از سوی دیگر کارگران مورد تمسخر قرار می گرفت و به چنین کارگرانی می گفتند سوسول مامانی! ضمناً در مورد چای خوردن هم شبیه آب خوردن بود با این تفاوت استکان ها بیشتری موجود بودند و معمولاً در نبود استکان کم، کارگران با استکان هم دیگر چای می خوردند.

کارفرمایان معمولاً جایی در محل کار برای زباله ها و ته مانده های غذایی در نظر نمی گرفتند و از سطل زباله هم خبری نبود و کارگران هم بی تفاوت هرچه بود در محل خوردن غذایشان دور می ریختند که معمولاً به محل تجمع مگس ها تبدیل می شد.

در واقع وقت کافی برای استراحت و غذا خوردن نبود و کارگران تنها 1 ساعت فرصت داشتند که به کارهایشان و خصوصاً غذا خوردن بپردازند کارگران با همان سر و صورت خاکی و گل آلود به خوردن غذا مشغول می شدند بدون اینکه سرو صورت غبارآلود خود را بشورند و گاهی حتی وقت کافی هم برای آنها نبود که بتوانند به راحتی آبی به سر و صورتشان بزنند و همین امر هم در بهداشت و حتی روحیه کارگران تأثیر منفی داشت.

بهداشت یکی از مسائلی است که در بخش ساختمانی اصلاً رعایت نمی شود و از سوی کارفرمایان هم کوچکترین توجهی به آن نمی شود. کار ساختمانی از آنجا که از پی ساختمان شروع و استارت آن زده می شود صاحب کاران به فکر کارگران نیستند تا دستشویی و توالت را در اولین قدم برای کارگران فراهم نمایند. معمولاً کارگران مجبوراً که تا اتمام کار به نزدیکترین مسجد به محل کار مراجعه نمایند و مسجد محل و مرکز دستشویی کارگران هم بود و این خاصیت را داشت! البته اگر با اعتراض کارفرما و استاد کار روبرو نمیشدی که بگویند کارگران اتلاف وقت میکنند که به توالت میروند!

گاهی ساختمانی که در آن مشغول کار بودیم محل کار محل خواب و خوراک هم بود. و علیرغم کار زیاد و خستگی شدید ناچار از گذراندن بقیه شبانه روز در چنین جایی هستی. این شرایط کارگرانی است که در این قسمت ها به کار مشغولند و بعضاً مهاجر و غیر بومی. معمولاً هفته ای در حمام های عمومی دوش می گرفتیم و هفته به هفته لباسهای کارمان را می شستیم چون هفته به هفته لباس کار را عوض می کردیم و معمولاً با همان لباس کار هم کار میکردیم و هم می خوابیدیم در صورتیکه بخاطر عرق و نشستن گرد و غبار زیاد بر روی سر و صورت و بدن هر روز نیازمند دوش گرفتن و لباس شستن بودیم.

خلاصه محیط کار کاملاً غیر بهداشتی و فاقد سرویس بهداشتی و آب آشامیدنی سالم بود که به علت

سر کار حاضر می شدیم اما ساعت ها میدان را به کنترل خود در آورده بودیم و در ساعت های اولیه کار قبل از اینکه به سر کار برویم افزایش دستمزد را تثبیت و تضمین کردیم. و از خوشحالی سر از پا نمی شناختیم و مو بر بدنمان سیخ شده بود که کارفرمایان مجبور بودند کارگران را با دستمزد 3500 تومان به سر کار ببرند. همان روز هم برای اولین بار در تاریخ میدان کار مهاباد با یک حرکت منسجم و جمعی و بی سابقه توانستیم که حقوق کارگران را 500 تومان افزایش بدهیم.

این حرکت و موفقیت جمعی کار را برای افزایش دستمزد در دوره های آتی آسانتر کرد. تقریباً شش ماه بعد دوباره همین حرکت را تکرار کردیم که باتوجه به اینکه از قبل تجربه آن را داشتیم راحت توانستیم که مجدداً سطح دستمزد ها را به 4000 تومان بالا ببریم که نسبت به شهرها دیگر از همه بیشتر بود. البته بودند کارگرانی هم که دور از کارگران کنترلچی به قیمت کمتر نیروی خود را می فروختند هرچند تأثیرات منفی داشت اما دیگر تأثیری بر کاهش یا نزول دستمزد ثبت شده نداشت.

بعد از افزایش دستمزد، خواست و مطالبات دیگری را در دستور کار خود قرار دادیم که در اینجا بحث من نیست و در بخش های آینده در این مورد توضیح خواهم داد. ولی من به مدت 9 ماه در مهاباد بودم و دوباره بنا به دلایل سیاسی به بوکان برگشتم و دیگر خبری از میدان کار نداشتم.

اینجا صرفاً تأکید بر این بود که به شکل سنتی هم این امکان هست که فعالین و پیشروان کارگری سطح دستمزد ها را افزایش و بالا ببرند.

بهداشت کار

بدیهی است که بهداشت و سوتغذیه عامل مهمی در وضعیت سلامتی کارگران بشمار می آید. اغلب کارگران از سوتغذیه و نبود امکانات بهداشتی رنج می برند. تا جایی که به کارگران مربوط است سطح آموزش و فرهنگی که به طبقه کارگر تحمیل شده است، آنها را ناچار از استفاده از همان اندازه ابتدایی بهداشت و تغذیه میکند.

کارگران غذای خود را در ظرف های کاملاً غیر بهداشتی به محل کار خود می آورند بدون اینکه یک جای مناسب و ویژه ای برای نگهداری غذایشان وجود داشته باشد. کارفرمایان به این نکته هم توجهی ندارند و هیچ امکاناتی برای نگهداری خوراک و غذای کارگران در نظر نمی گیرند. محل کار هم فاقد یخچال و نگهداری غذا است. بدین جهت کارگران مجبورند که غذایشان را زیر نور آفتاب و در محل غیر غیربهداشتی محل کار بگذارند. این غذاها بعد از مدتی که در این وضعیت میماند خاصیت کمتری دارند. حتی گاهی موقع غذا خوردن در محل کار و در فضای آزاد بادی می آمد و هرچه گرد و خاک بود چاشنی غذایمان میشد! و مجبور به خوردن آن هم می شدیم، مگر میشد از آن گذشت، مگر راه دیگری غیر از خوردن آن با لذت فراوان بود! خلاصه مکان و محل مناسبی هم برای استراحت کوتاه و خوردن غذای کارگران در محل کار وجود نداشت و محلی را صاف کرده و روزنامه هم سفره و میزبان بود!

وجدان کاری یکی از ترفند های خاص کارفرمایان و یا صاحبان کار است که از ناآگاهی کارگران به راحتی استفاده می کنند و از همه مهمتر آن را وجدان کاری می نامند و با این ترفند کارگران را به ساعات کار بیشتر ، دستمزد کمتر و یا سکوت در برابر افزایش دستمزد و بالا بردن سرعت و شدت کار و... به نفع خودشان فرا می خوانند و به تشویق و ترغیب کارگران در این زمینه می پردازند.

کارفرمایان و صاحبان کار از زاویه اسلامی و مذهبی مسئله را برای کارگران موشکافی میکنند و موضوع حلال و حرام و رحمت را به میان می آورند و با همین نگرش اسلامی کارگران را به کار بیشتر و بردگی واقعی وادار می کنند و تبلیغ میکنند که اگر کارگر وجدان کاری نداشته باشد دستمزدی که کارگر میگیرد حلال نیست و شمول لطف و رحمت خدای ثروت و امکانات آنها قرار نمی گیرد.

بخشی از کارگران خصوصا کارگران مذهبی راحت این مسئله را میپذیرند و تسلیم این نوع خرافات و مزخرفات اسلامی و مذهبی می شوند و فکر میکنند اگر خلاف شرع و مزخرفات اسلامی اقدام کنند دستمزد حرامشان می شود! یا اگر این مسئله را بپذیرند زندگی شان در راستای آرزو های شان تغییر خواهد کرد . در حالیکه این دسته از کارگران نمی فهمند که همین کارفرمایانی که از زاویه اسلامی و مذهبی به تحلیل و تفسیر اسلامی وجدان کاری برای آنها میپردازند و برای کارگران قانون وضع میکنند، حتی به کارگرانی که خود را مسلمان می دانند در موقع کار به هیچ وجه اجازه نماز خواندن هم نمی دهند و کارفرمایان نماز خواندن را هم جز ، اتلاف وقت کارگران به حساب می آورند. کارفرمایان کودکان و زنان را به کارهای سخت و زیان آور و می دارند از آنها بهره برداری جنسی می کنند و با کمترین دستمزد و استثمار شدید، آنها را به بردگی اجباری می کشانند و تازه برایشان وجدان کاری هم تعیین میکنند. کارگران نمی توانند علاوه بر اینکه خرج و مخارج زندگیشان را تامین کنند در برابر خواست و مطالبات خود کوچکترین دفاعی بکنند، فارغ از اینکه از هیچ مزایای قانونی بر خوردار نیستند و نتوانسته اند که حقوق معوقه چندین ماه خود را طلب کند تازه از وجدان کاری صحبت می شود .

این تبلیغات مزخرف اسلامی و مذهبی بردگی کارگر را دوچندان میکند به طوری که بخشی از کارگران هم به این مزخرفات اسلامی آلوده هستند و آنها نیز بر این باورند که کارگر بایست وجدان کاری داشته باشد در صورتیکه نمی دانند که کارفرمایان و صاحبان کار با همین طرح و ترفند چند برابر کارگر را استثمار میکنند. تمام شرایط و وضعیت کارگر بطور تحمیلی یک نوع بردگی مزدی است و کارگران صاحب اختیار و اراده خودشان هم نیستند در صورتی که صاحب کاران زیرکانه بحث وجدان کاری را هم به میان میکشند و پیشاپیش مهر بردگی را بر پیشانی کارگر می کوبند.

برخورد کارگران با هم دیگر در موقع کار

بنا به شرایط سخت و شدت و سرعت بالا و طولانی کار و خستگی بیش از حد و در مجموع به خاطر فشار کاری و فقر مفرط و ... کارگران بیشتر در موقع کار دچار ناراحتی و بیماریهای عصبی و روحی می شوند.

قسمت ها را نسبتا شامل میشود، فاقد آموزش و امکانات لازم و حتی اولیه برای انجام کار و جلوگیری از حوادث در محل کار بودیم. هم اکنون هم منظم حوادث کار از کارگران قربانی میگیرد. مستقل از اینکه اکنون وسایل مدرن تری مورد استفاده در ساختمان سازی هست یا نه اما در هر حال آموزش و وجود امکانات ایمنی برای جلوگیری از حوادث کار حیاتی است و این تماما و بدون تردید بعهدہ کارفرما و قانون است. تا زمانی که قانون یکسانی در مورد "تندرستی و ایمنی محل کار" و آموزش لازم برای شروع کار وجود نداشته باشد، کارگران هیچ نقشی و مطلقا هیچ نقشی در ایجاد حوادث کار ندارند، آنچه که اکنون هست همیشه کارگر صدمه دیده خطا کار است و بی احتیاط!

عدم آگاهی و آموزش های لازم در رابطه با رعایت اصول ایمنی و بهداشت و... جراحت و سانحه و آسیب دیدگی موقع کار را بالا میبرد برای مثال چوب بست زدن، بخشی از کار کارگران ساختمانی محسوب میشود در حالی که کارگران بدون اینکه تخصص چوب بست داشته باشند به کار گماشته می شوند و اقدام به کار می کنند یا اینکه استادکار (بنا) همه کارهای ساختمان را بدون اینکه تخصص و یا مهارت لازم در رابطه با آنها داشته باشد انجام میدهد و خلاصه یک کارگر هم بناست ، هم چوب بست کار ، هم برق کار ، هم گچ کار ، هم سیمانکار و هم نقشه کش ساختمان است و دهها موارد دیگر و همین امر هم معمولا تلفات سنگین و جبران ناپذیری را برای کارگران به موقع کار به بار می آورد. آگاهی و آموزش های لازم برای رعایت اصول ایمنی و بهداشت و... وظیفه کارفرمایان و یا دولت است که متاسفانه نه دولت و نه کارفرمایان کوچکترین توجهی به این امر نمی کنند و به همین لحاظ هم سالیانه مرگ و میر کارگران به موقع کار روبه افزایش است.

بیمه یا مزایای بازنشستگی

همچنان که گفته شد در بخش ساختمانی به مانند اغلب صنف های دیگر از قانون کار و حق و حقوق و مزایای قانونی همچون بیمه و بازنشستگی و تا دورانی که من تجربه داشتم خبری نبود کارگران ساختمانی علاوه بر اینکه فاقد بیمه ، بازنشستگی و حداقل استاندارد های یک زندگی معمولی هستند تحت پوشش هیچ قانونی نیستند و مجبورند که نیاز های درمانی و پزشکی را از درآمد ناچیزشان فراهم کنند و با پرداخت هزینه های آزاد و شخصی تامین نمایند و کفایتی که کارگر به موقع کار برای یکبار دچار بیماری و یا جراحت های سنگین شود که هرچه دار و ندارش است را صرف بیماریش کند و یا برایش پول قرض کند و با گدایی کند و به همراه دردش تا آخر عمر در بستر بماند. کارگران این بخش سابقه طولانی و اکثرا سابقه بیشتر از 30 سال کار دارند در صورتیکه هیچ مزایای قانونی به آنها تعلق نمی گیرد و هرچه سن آنها هم بالاتر می رود زندگی آنها به مراتب بدتر و بدتر می شود و آنها به علت کمهولت سن حتی با فروش نیروی کار ارزان هم به کار گمارده نمی شوند.

وجدان کاری

اینکه گفتم آموزشی در کار نیست شاید دقیق نباشد! یک آموزش همیشگی از طرف صاحب کار برای کارگر هست و آنهم وجدان کاری نام دارد که معمولا صاحب کار "دارد" و کارگر ندارد!

جلو چشمانتان را نمی ببینید؟ چرا کارتان را با دقت انجام نمی دهید؟ چرا مواظب خودتان نیستید و موقع کار احتیاط نمیکنید؟ چرا جلو پای خودت را نگاه نمی کنیدی؟ ... خلاصه همه حرف هایشان این بود که : باید احتیاط کرد! باید مواظب بود ! ... ! در صورتیکه نمی گفتند که صاحب کار یا کارفرما هیچگونه مسائل ایمنی را رعایت و اقدام به تهیه آن نکرده است و یا بگویند که ابزار ها معیوبند و یا فرسوده اند.

کارگران بیشتر در معرض مستقیم مواد شیمیایی همچون سیمان، آهک، اسید و رنگ ها... بودند. در نبود امکانات ایمنی و حفاظی همچون لباس کار مخصوص و دستکش و ماسک های محافظتی با خطرات زیانباری روبرو بودند. این اثرات می توانست در دراز مدت بر روی دستگاه تنفسی و پوست و به طور کلی بر بدن خطرات جدی به وجود بیاورد در صورتیکه هیچ کسی حتی خود کارگران توجهی به این امر مهم نمی کردند. متاسفانه بخشی از کارگران نیز عمدا با این مواد مخصوصا سیمان گرد و غبار راه می انداختند تا گردو غبار حاصل سروصورتشان را بپوشاند تا پیش کارفرما یا استادکار وانمود کنند که خوب کار کرده اند در صورتیکه بی خبر بودند که با دست خود بیماریهای گوناگون را برای خود تدارک دیده اند.

برق گرفتگی یکی از مسائل مهم ایمنی در کار ساختمانی محسوب می گردد کارگران این بخش آشنایی عمومی با خطرات ناشی از وجود برق ندارند در صورتیکه مداوم با برق سرو کار دارند. این در صورتی است که هیچ آموزشی هم در این رابطه ندیده اند. کارگران معمولا بیشتر به خاطر ساخت و سازهای نزدیک و گاه چسبیده به کابل و سیم های برق فشار قوی و یا زدیدن برق با سیم های لخت و مندرس از کابل های برق فشار قوی دچار برق گرفتگی می شدند. همچنین کارگران موقع کار به امر و دستور استادکار با دستان خیس و یا عرق کرده سر سیم های لخت را بدون اینکه تخصص داشته باشند به هم وصل می کنند یا گاه اشیا فلزی در دست کارگران به سیم های لخت برق برخورد میکند و... در چنین مواقعی هم کارگران همچنین دچار برق گرفتگی شده و در نهایت حتی منجر به مرگ کارگر هم می شود.

از قیر معمولا برای عایق کاری بام ها و کف حمام و دستشویی و جاهای مرطوب و جاده سازی استفاده می شود که کارگران قیر را با حرارت بالا جوشانیده و آن را همراه با گونی استفاده میکنند که قیر گونی نام دارد. اگر قیر داغ در تماس مستقیم با پوست بدن قرار بگیرد فوراً و با سرعت به پوست بدن می چسبید و سوختگی شدیدی را به وجود می آورد و حتی منجر به قطع خونرسانی و مرگ بافت آسیب دیده هم می شود که معمولا در نبود امکانات ایمنی کارگران این بخش ساختمانی دچار آسیب دیدگی و سوختگی شدیدی شده اند که به هیچ وجه و تحت هیچ شرایطی جبران پذیر نیست و کارگر مدام العمر این درد و آثار سوختگی را به همراه خود به پدک می کشد بدون اینکه از هیچ مزایایی برخوردار باشند

آموزش های لازم برای کارگران

بعنوان کارگر ساختمانی و با شرح حالی که اشاره کردم که بخش بسیار زیادی از جمعیت کارگران در این

گاها ناراحتی های خود را که سرمایه داری و صاحبان کار و سرمایه بر آنان تحمیل کرده اند بر سر خود خالی میکنند و بر سر موضوعات کوچکی که کارفرمایان موظف به تهیه آن هستند با هم درگیر می شوند. این درگیری ها بین کارگران از فقر و خستگی کار هم درآورد و ناخوشایندتر است. کارگران بجای آنکه انگشت تو چشم هم کنند و درگیری را بین هم و در موقع کار به وجود بیاورند می بایست متحدانه و با هم یقه کارفرما را بگیرند و خواسته هایشان را از کارفرمایان بگیرند.

مثلا این دسته از کارگران سر ابزار های کهنه و فرسوده مثل فرغون ، کاسه، بیل و با هم درگیر می شدند هرچند کار با ابزار های فرسوده غیر قابل قبول و همچنین غیر قابل تصور بود. برای مثال کارگرانی که با کاسه کهنه و فرسوده کاسه کشتی می کردند هر چه آب سیمان بود از لابه لای درز های شکسته بر روی شانه و بدن کارگر سرازیر می شد طوری که علاوه بر سنگینی کاسه پر از سیمان، آب سیمان تمام پوست بدن را می سوزاند. من بارها برایم اتفاق افتاده که آب سیمان به موقع کاسه کشتی سرشانه هایم را سوزانده و پوست اندازی کرده است. اما این وضعیت کاری را کارگران به وجود نمی آوردند بلکه کارفرمایان مسبب و عامل به وجود آوردن این درگیری ها بین کارگران بودند. این شیوه درگیری ها یک برخورد غلط و کاملا نادرست بین کارگران است و تا زمانی که به منافع عمومی طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی اش با طبقه سرمایه دار و دولتهایش آشنا نشود کماکان وجود دارد، مساله ای که اساس تفرقه و پراکندگی کارگران را موجب شده است. کارگران می بایست در چنین شرایطی متحدانه و با هم کارفرمایان را به تهیه تمام امکانات بهداشتی و امنیتی و تهیه ابزار های مناسب برای کار و همچنین تمام خواسته ها و مطالبات دیگر وادار نمایند تا چنین برخوردهای موقع کار بین کارگران به وجود نیاید.

و بالاخره سر موضوعاتی مثل گزارش دادن از همدیگر به کارفرما بین همدیگر هم دعوای صورت می گرفت و یک نوع برچسپ ها و تهمت های ناروا هم سر این موضوع به همدیگر میدادند و کم هم نبودند کارگرانی که نزد صاحب کاران خودشیرینی میکردند به قیمت اینکه کارگر همکارشان را به اخراج بکشاند و زیر پای آنها را می زدند تا جا پای خودشان را برای ادامه کار محکم کنند و مشخصا آن دسته از کارگرانی اخراج میشدند که به حق و حقوق و مسائل کاری آگاه بودند.

تشکل یا اتحادیه کارگران ساختمانی

بحث در مورد تشکل یا اتحادیه کارگران ساختمانی خیلی واضح و روشن است و انجمن ، سندیکا و یا اتحادیه های کارگران ساختمانی هنوز انجان که باید شکل نگرفته است. بخش زیادی از کارگران ساختمانی مانند کارگران میادین کار به طور پراکنده و بدون هیچ مزایای قانونی در جستجوی کار سرگردانند. اگر هم در چند شهر بزرگ سندیکا یا اتحادیه ای ساختمانی به این اسم صورت گرفته باشد معمولا مستقل نیستند و وابسته به دولت میباشند و از طریق دولت تغذیه می شوند که علاوه بر اینکه کوچکترین مشکل کارگران را حل نخواهند کرد بلکه مانع به وجود آوردن اتحادیه

های مستقل در راستای پیشبرد اهداف طبقاتی نیز هستند.

هر چند کار فصلی (بنا به شرایط موجود کار ساختمانی جز کار فصلی محسوب میشود) و همچنین پراکندگی کارگران ساختمانی که به صورت دائم در یک مکان مشخصی قرار ندارند امر تشکل یابی را سخت کرده است اما انصافا فعالین و پیشروان کارگری هم در این راستا گامهای جدی را برداشته اند. هنوز هم کارگران نمی دانند که تشکل یا اتحادیه چیست ؟ و همچنان در بلاتکلیفی به زندگی خود ادامه می دهند.

وظیفه کارگران پیشرو و فعال کارگری است که در جهت سازماندهی کارگران ساختمانی تمام تلاش خود را بکار گیرند و کمیته های کارگری را در این بخش و در میادین کار یا در محل کار به وجود آورند و کارگران را به حق و حقوق خود آشنا کنند و تشکل این کمیته ها را در ابعاد وسیعی سازماندهی و به وجود بیاورند. مهم نیست که این کمیته ها کوچک یا بزرگ باشند مهم اینست که این کمیته ها وجود عینی داشته باشند. همین کمیته ها می توانند که زمینه را برای اتحادیه یا انجمن و یا سندیکا به وجود بیاورند. پس وجود کمیته های کارگری در محل کار و زندگی یک امر اساسی و ضروری برای کارگران محسوب میشود. نتیجتا باید فعالین و پیشروان کارگری اهمیت بیشتری به این امر مهم بدهند و هر جا این تشکل های ابتدایی وجود ندارند آنرا سازمان بدهند.

بطور خلاصه:

چرا نباید همه کارگران ساختمانی از قانون کار برخوردار باشند؟ چرا دستمزد ها به صورت فله ای و از سوی کارفرمایان تعیین میگردند؟ چرا کارگران ساختمانی ساعات کار مشخصی ندارند و ساعات های طولانی برده وار به کار های سخت و زیان آور گماشته می شوند؟ چه کسی در برابر جان کارگر مسئول است که هیچگونه امکانات آموزشی و بهداشتی و ایمنی کار برای کارگر در نظر نمی شود؟ هنوز هم کارگر یک عمر جان خود را صرف برده داری در این بخش ساختمانی میکند اما از هیچ مزایای قانونی و بخش زیادی از آنها از بیمه درست و حسابی برخوردار نیستند ؟ چرا کارگران این بخش تا زمان مرگ نمی توانند از حق بازنشستگی استفاده کنند و حق بازنشستگی خود را به گور می برند؟ چرا کارگران مهاجر و خصوصا کودکان مهاجر در سخت ترین شرایط با دستمزد خیلی پایین تر از حقوق دستمزد ها و گاه حتی بدون مزد برای ادامه حیات تن به این زندگی بردگی وار دهند و هیچ انسانی هم صدایش در نمی آید؟ چرا قوانین ارتجاعی و مذهبی و مزخرفات و خرافاتی همچون وجدان کاری مطرح می شود و چرا کارفرمایان چنین قوانینی را بر کار حاکم و تحمیل می کنند؟ چرا طرح استاد - شاگردی یعنی طرح کار بدون مزد و به تعبیر ساده تری یعنی برده بدون مزد میتواند مطرح و اجرا شود؟ چرا نمیتوان کاری کرد؟ چرا کوچکترین توجهی به کار کودکان و زنان در عرصه های متفاوت کاری نمی شود؟ تا کی باید کارگران برای پیدا کردن یک لقمه نان در میادین با فروش نیروی کار ارزان با همدیگر به رقابت بپردازند؟

لازم است که کارگران از این وضعیت پراکندگی و تجمع در میادین و شرایط بردگی وار رهایی یابند و

الزاما احتیاج به تشکل و یا اتحادیه خود دارند تا حول یک ظرف مشترک بتوانند خواسته های خود را به کرسی بنشانند و از کلیه مزایای قانونی و حقوقی خود برخوردار گردند. هر چند دستیابی به این اتحاد دشوار است اما راهی جز آگاهی به مبارزه طبقاتی و متشکل شدن کارگران وجود ندارد که قبل از هر چیز دست رهبران و پیشروان آگاه و کارگران کمونیست را میبوشد.

اول ماه مه!

ارنست فیشر

چیز مهمی نیست، تنها یکی از ما

تنها حیات حقیر انسانی، ویران شده

تنها ذره ای ناچیز از جهان

در جهنم ماشین ها، کارخانه ها و خرده پاش ها

در هم شکسته است، خرد شده است، متلاشی شده است ...

بگذار خدا نداند و تار از بود زندگی بگسلد.

به ندای بهار، ناگاه الهه ای پر حرارت

آنان را گرفته، برافروخته است.

در جهشی ناگهانی از عشق

در خیزی از نفرت

پس مانده های پامال شده به یکدیگر درآمیخته اند

به توده ای سوزان و آتشفشانی

جوشان و رازآمیز مبدل شده اند.

و امروز، اینک آن توده ماییم.

جوانی ما، که دیری است از یاد رفته

در نهان به گمان دریافته و هرگز تصاحب نشده

امیال ما، که به تدریج از دست رفته اند

روای ما، که هرگز تاجی از پیروزی بر سر ننهاده اند

زندگی ما، دستخوش تیره روزی و شرمساری

همه ناگاه از این حرارت سوزان شعله ور می شوند

و بلند و تابناک زبانه می کشد.

هر چند اکنون به وضوح نمی توانیم شادی کنیم

و نمی توانیم در آرامش به سوی هدف های نجیب خویش گام

برداریم

با این همه، ما خداوند سرنوشت خویشیم.

بهاریم، جوانی هستیم، سپیده دمیم.

و نخستین روز مه، روز ماست، از آن ماست!